

قرآن و کتاب های دیگر آسمانی

نام نویسنده : سید عبد الکریم هاشمی نژاد

تذکر این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین
الحسنین علیهما السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی
منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب
انجام گردیده است.

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

ان هذا القرآن يهدي للتي هي اقوم

موضوع سخن ما مقایسه ای کوتاه بین قرآن و کتابهای دیگری است
که اکنون بنام کتابهای آسمانی یهود و نصاری در دسترس همگان قرار
دارد، این مقایسه ممکن است از جنبه های مختلف و گوناگون انجام
گیرد اما هدف ما از این بحث تنها بررسی قسمتی از مسائل و موضوعات
در این زمینه است که بخواست خداوند در شبهای آینده روشن خواهد
شد. ولی پیش از آنکه درباره مباحث مورد نظر وارد سخن گردیم ناچاریم
مطلبی را بعنوان «مقدمه گفتار» مطرح سازیم، این مطلب در عین اینکه
برای بحث ما جنبه مقدمیت دارد خود از نظر علمی دارای اصالت و
استقلالاً شایسته توجه و عنایت است.

هر ادعا باید با دلیل مقرون باشد

تردیدی نیست که برای اثبات هر ادعا دلیلی لازم است و هیچ مدعایی
را بدون سند نمی توان پذیرفت. اگر فردی خود را مهندس برق و
متخصص در قسمت الکتریسیته معرفی کند هیچ عاقلی گفتار او را باور
نمی نماید مگر هنگامی که آزمایشهای لازم صدق سخن او را اثبات کند،
امتحانات و آزمایشهایی لازم صدق سخن او را اثبات کند، امتحانات و
آزمایشهایی که از او به عمل می آید تا دلیل قاطع بر صحت ادعای وی
گردد طبعاً باید با مدعای او از نظر «سنخیت» تطبیق کند. از فردی که
مدعی است من از صنعت برق اطلاعاتی کافی دارم هیچگاه نمی خواهند
که برای اثبات این مدعا يك فرمول ریاضی را مثلاً حل کند

و یا با يك قهرمان کشتی، مسابقه داده بلکه از او می خواهند درهمان رشته تخصصی خویش هنری نشان دهد. و آزمایشی را با موفقیت به انجام برساند زیرا همواره باید دلیل با مدعا از نظر سنخیت تطبیق نموده و هماهنگ باشد.

سندی که نبوت پیامبران را اثبات می کند

در این جهان جمعی بنام پیامبران آمده اند که به شهادت تاریخ از با فضیلت ترین مردان عصر خویش بوده اند، آنها خود را برگزیدگان خداوند و فرستادگان او به سوی بشر معرفی کرده اند، و مدعی بودند که ما از سوی آفریدگار جهان مبعوث شدیم تا انسانیت را به سعادت دعوت کنیم و نیک بختی آنها را، در هر دو جهان تأمین نمائیم، این دسته خود را با خداوند مربوط می دانستند و می گفتند سخنان ما از او است و ما با قدرت ماوراء الطبیعه ارتباط داریم، از آن مبدا الهام می گیریم و بفرمان و سخن می گوئیم. این ادعای کسانی است که خود را پیامبران آسمانی معرفی کردند، اما تردیدی نیست که نمی توان این ادعای بزرگ را بدون دلیل پذیرفت، منطق عقل و علم لزوم فرستادن انبیاء را از جانب خداوند اثبات می کند اما مگر می توان ادعای هر انسانی را در این باره پذیرفت؟! اگر فردی خود را طبیب معرفی کند تا هنگامی که بر صدق گفتار وی سندی قاطع و غیرقابل انکار یافت نشود هیچ انسانی خود را تسلیم دست او نمی کند و درست نظرات وی را بکار نمی بندد با آنکه نقش يك طبیب در زندگی يك فرد با نقش عظیمی که با يك پیامبر در تأمین سعادت همه جانبه انسانها دارا است به هیچ وجه قابل قیاس نیست بنابراین، در اینکه فرستادگان خداوند باید متکی به بیّنه های روشن و سندهای قاطعی باشند هیچگونه جای تردید نیست

اما باید دید سندی که با ادعای يك پیغمبر دارای سنخیت باشد و بتواند مدعای او را اثبات نماید چیست؟ اینجا است که ضرورت داشتن «معجزه» برای پیامبران به خوبی احساس می شود، معجزه و یا انجام عمل خارق عادت تنها دلیلی است که با مدعای انبیاء سنخیت دارد و می تواند صدق گفتار آنها را اثبات نماید، مگر نه این است که يك پیامبر مدعی است که من رسالت آسمانی دارم و با قدرت ماوراءالطبیعه در ارتباطم و از جانب خداوند الهام می گیرم؟ پس باید عملی انجام دهد که فوق شرایط طبیعی و علل عادی باشد، عملی که جز با استمداد از قدرت خداوند و همان نیروی ماوراء طبیعه امکان ناپذیر باشد.

اعجاز بدو صورت ممکن است صورت گیرد

با توضیح کوتاهی که هم اکنون دادیم دانسته شد که معجزه و یا خارق عادت عبارت است از انجام عملی که با علل و اسباب معمولی و عادی تطبیق نکند و تحقق یافتن آن جز با اتکای به قدرت خداوند غیر ممکن باشد، این اعجاز ممکن است بدو صورت انجام گیرد:

يك: بوسیله پیغمبر و فرستاده خداوند معجزه ای انجام شود که عملی ساختن آن برای افراد بشر در هر حال غیر ممکن باشد.

دو: اعجاز بطریقی صورت گیرد که در آن شرایط و امکانات خاص که آن پیامبر آن را انجام داد هیچ انسان عادی نتواند آنرا عملی سازد هر چند انجام «اصل عمل» در شرایط دیگر برای افراد معمولی هم ممکن باشد، برای روشن شدن این موضوع ناچارم قدری بیشتر توضیح بدهم، اعجازی که از يك مرد آسمانی و پیامبر الهی صادر می گردد، و بمنزله «استوارنامه» او است .

گاهی بصورتی است که هیچ انسان عادی در هیچ يك از شرایط طبیعی نمی تواند آنرا انجام دهد مانند اعجازی که در قرآن و این کتاب بزرگ است (و ما بخواست خداوند در آینده قدری در این باره سخن خواهیم گفت).

اعجاز قرآن آنگونه است که خود با صراحت می گوید:

قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لایأتون
بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیراً

«یعنی اگر جن و انس اجتماع کنند و پشت به پشت یکدیگر بدهند و بخواهند مانند این قرآن بیاورند نمی توانند.» این ندای آسمانی هزار و چهارصد سال است که در برابر جهانیان قرار دارد و همانند روز اول به قاطعیت و صلابت خود باقی است. این يك نوع اعجاز است ولی گاهی معجزه بصورتی است که انجام «اصل عمل» برای افراد دیگر هر چند امکان پذیر است اما در آن شرایطی که عمل از يك پیغمبر صورت می گیرد، در آن شرایط انجام آن برای دیگران ممکن و عملی نیست مثلاً يك پزشك جراح می تواند مردی را که دچار آپاندیسیت است معالجه کند و با عمل جراحی روده کور یا آپاندیس او را بیرون آورده و از وی جدا سازد اما این کار معجزه نیست زیرا انجام آن با استفاده از ابزار و وسائل جراحی و آشنا بودن باین فن عملی است که برای هر فردی ممکن است ولی اگر پیامبری بطور اعجاز و خارق عادت و با استمداد از نیروی لایزال خداوند، ناراحتی آپاندیسیت را شفا بخشد و ماده اصلی مرض را ریشه کن نماید این کار معجزه است زیرا انجام «اصل عمل» یعنی از بین بردن آن روده کور، اگر چه برای يك پزشك جراح هم ممکن بود، اما در آن شرایطی که به ین پیغمبر آن عمل را انجام داد

(یعنی بدون استفاده از ابزار و وسایل جراحی و اسباب عادی و طبیعی) در آن شرایط انجام آن عمل برای يك جراح غیرممکن است، يك پیامبر آپاندیسیت را مثلاً شفا می بخشد. بدون آنکه پهلوئ راست مریض را بشکافد و چاقوی جراحی بکار برد.

امام از وجود میکروب خبر می دهد

برای آنکه موضوع مورد بحث بیشتر روشن گردد يك نمونه اسلامی از این قبیل خارق عادات از یکی از جانشینان پیغمبر بزرگ اسلام در اینجا نقل می کنیم:

امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) که هشتمین جانشین پیامبر عالی قدر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) است ضمن يك روایت طولانی با قاطعیتی تمام درباره میکروب و «موجودات بسیار کوچکی که با چشم دیده نمی شود» سخن می گوید. در آنجا حضرت خطاب به مردی بنام «فتح» چنین می فرماید:

یا فتح! انما قلنا اللطیف للخلق اللطیف و لعلمه بالشئیء اللطیف أو لاتری وفقك الله و ثبتك الی اثر صنعه فی النبات اللطیف و غیر اللطیف و فی الخلق اللطیف من الحيوان الصغار و من البعوض و الجرجس و ما هو اصغر منهما مما لا تكاد تستبینه العیون.

یعنی ای فتح! اینکه ما به خداوند اسم لطیف را اطلاق می کنیم باین علت است که او موجودات لطیف و ظریفی را آفریده و نسبت به آنها علم و اطلاع دارد. ای فتح! آیا نمی نگری به نشانه های آفرینش خداوند که در گیاهان ریز و ظریف و گیاهان غیر لطیف به وجود آورده؟

آیا نمی نگری به مخلوقات ظریفی که پروردگار جهان آفریده از حیوانات کوچک و پشه ها و حیواناتی که ریزتر و ظریف تر از آنها هستند؟ آن موجوداتی که (به علت کوچکی حجم) چشم ها نمی توانند آنها را مشاهده کنند». در این گفتار امام هشتم (علیه السلام) با صراحت و قاطعیت تمام از وجود میکرب و باکتریها خبر می دهد و آشکارا می گوید خداوند موجوداتی را آفریده که لا تکاد تستبینه العیون یعنی امکان دیدن آنها برای چشمها نیست. در جهانی که از وسائل علمی و ابزار و آلات دقیق صنعتی مانند میکروسکوپ خبری نبود و بشر هیچگونه وسیله عادی برای شناختن این قبیل موجودات در اختیار نداشت بدون تردید اینگونه سخن گفتن يك خارق عادت و «گرامت» روشن است، ولی خارق عادتى که با ادعای نبوت توأم نیست و تنها مقرون با ادعای وصایت و جانشینی از پیغمبر اسلام است، اینگونه سخن گفتن در آن عصر آنهم از مردی که حتی يك روز به مدرسه و مکتبی نرفته نشان می دهد که گوینده آن اطلاعات و علوم خود را بطور مستقیم و یا غیر مستقیم (به وسیله پیغمبر) از منبعی گرفته است که بر حقایق جهان آفرینش احاطه دارد. در این گفتار علی بن موسی الرضا (علیه السلام) از وجود باکتریها صریحاً خبر می دهد ولی این کار بعد از کشف میکروسکوپ ممکن است بوسیله يك دانشمند میکروب شناس هم انجام گیرد.

اما با این تفاوت که وسیله اطلاع يك دانشمند ابزار و آلات علمی است و این ابزار و وسائل در اختیار هر فردی که قرار بگیرد بوی این امکان را می دهد که از این حقیقت مطلع گردد

اما در آن شرایطی که امام (علیه السلام) پرده از روی این راز برمی دارد و از وجود باکتریها با صراحت خبر می دهد (یعنی بدون داشتن وسائل و ابزار عادی و استفاده از علوم و راههای طبیعی) انجام این کار در آن شرایط برای هیچ انسان عادی ممکن نیست.

به این ترتیب، روشن شد که اعجاز بر دو قسم است و اگر طبق مدارك قطعی و مسلم معجزه ای برای پیامبری اثبات شد لازم نیست آن معجزه عملی باشد که انجام آن در هیچ يك از شرایط برای بشر امکان ناپذیر باشد.

ارتباط اعجاز با رسالت آسمانی

خارق عادت و یا معجزه گاهی توأم با ادعای نبوت است مانند معجزاتی که بوسیله انبیاء و پیامبران الهی صادر می گردید در این صورت می تواند ادعای او را که چیزی جز رسالت آسمانی نیست اثبات نماید ولی گاهی مقرون با ادعای نبوت نیست مانند خارق عاداتی که با دست امام و جانشین يك پیغمبر انجام می گیرد، در صورت اول اینگونه معجزات دلیلی قاطع بر اثبات مقام رسالت نسبت به پیامبران است و این خود مسئله ای است جالب، که در بحث «نبوت» در «اصول اعتقادات» از آن به تفصیل بحث می گردد و در اینجا ما تنها به آن اشاره کوتاهی می نمائیم. ما در گذشته گفتیم که بطور کلی باید هر دلیلی که برای اثبات مدعایی اقامه می گردد با آن مدعا دارای سنخیت باشد.

با این حساب، فردی که مدعی است من با خداوند و قدرت ماوراءالطبیعه ارتباط دارم، از آنجا الهام می گیرم و فرستاده او به سوی جمعی از مردم و یا جهان انسانیت هستم باید عملی با دست وی انجام گیرد؛

که این عمل جز با استفاده از قدرت خداوند غیرممکن باشد، عملی که از قدرت ماوراءالطبیعه سرچشمه بگیرد، انجام آن برای يك انسان عادی با استفاده از امکانات و شرایط طبیعی امکان ناپذیر است، تا اینکار خود بمنزله استوارنامه ای باشد.

چرا معجزات انبیاء گوناگون است؟

این اصل که اکنون از آن یاد کردیم یعنی «لزوم داشتن معجزات برای انبیاء» در زندگی همه پیامبران بدون استثناء وجود داشت و به شهادت و ضرورت تاریخ کم و بیش آنها همگی دارای معجزه و استوارنامه آسمانی بوده اند ولی باید دید چرا معجزات پیامبران متنوع و گوناگون بوده است؟ و طبعاً این اختلاف و تنوع به علتی است که بدست آوردن آن خالی از فائده نخواهد بود.

آنچه که نویسنده درباره فلسفه این تنوع فکر می کند این است که این کار به منظور بهره برداری از تمرکز و توجه افکار اجتماع است که در عصر هر پیغمبر نسبت به موضوعی خاص و یا افرادی مخصوص پیدا شده بود، برای روشن شدن این نکته ناچار قدری توضیح می دهیم.

پیغمبری که در يك عصر از جانب خداوند برای هدایت و راهنمایی جمعی و یا عموم افراد بشر به سوی سعادت مادی و معنوی مأموریت می یابد طبعاً در آن عصر و در آن اجتماع دسته ای از مردم طبقه ممتاز جامعه هستند و به علت دارا بودن قسمتی از علوم و یا آشنا بودن با صنعتی خاص افکار دیگران را به سوی خود جلب نموده اند و همگان با نظر اعجاب و تحسین نسبت به آنها می نگرند و به اصطلاح «قهرمان و الگوی» آن جامعه اند،

در اینجا آن پیامبر و فرستاده خداوند باید از توجه افکار عمومی نسبت به آن طبقه ممتاز استفاده نموده از همانجا افکار آنان را درست در اختیار بگیرد و آنها را به سوی خداوند رهبری نماید و در مسیری قرار دهد که خدا می خواهد.

این هدف بطور عالیتر و سریعتر تنها از این راه تأمین می گردد که معجزه آن پیغمبر شبیه و مانند آن کارهایی باشد که بوسیله آن قهرمانان و آن دسته از طبقه ممتاز و جامعه انجام می گیرد، مثلاً عیسی بن مریم (علیه السلام) در عصری برای نجات اجتماع مأموریت یافت که در آن پزشکان طبقه ممتاز و مورد احترام جامعه بوده اند، آنها با استفاده از علم طب امراضی را معالجه می کردند و بیماران را شفا می بخشیدند و از نظر همگان مورد تحسین قرار می گرفتند.

در چنین شرایط و عصری که علم پزشکی بسیار نیرومند است و افکار مردم به سوی شخصیت‌های طبی توجه دارد باید معجزه عیسی شبیه و مانند کار اطباء باشد (با این تفاوت که شفابخشیدن عیسی با دم عیسوی و با استفاده از راه‌های طبیعی و علوم پزشکی نیست) عظمت کارهای عیسی آنگونه بود که پزشکان هم از انجام آن اظهار عجز کرده و به ناتوانی خویش اعتراف می نمودند و یا موسی بن عمران هنگامی در مصر مبعوث به رسالت می گردد که سحر و کهنانت در اوج رشد و کمال خود قرار داشت و ساحرها با استفاده از عوامل طبیعی و قواعد خاصی که از نظر اکثریت مردم آن عصر نامعلوم بود دست به انجام کارهایی می زدند که مورد اعجاب و تحسین همگان قرار می گرفت.

در چنین عصری که ساحرها طبقه مورد احترام جامعه هستند و افکار عمومی به سوی آنان و آراء و انظار آنها توجه دارد

موسی باید دارای معجزه ای باشد شبیه و مانند عمل آنان ولی با این امتیاز که عمل موسی سحر نیست بلکه واقعیتی است که حتی سحرکنندگان آن عصر را هم سخت تحت تأثیر قرار می دهد و آنها را در برابر آن مرد آسمانی به زانو در می آورد.

آری در عصری که علم پزشکی سخت مورد توجه مردم است، اگر عیسی بن مریم کور مادرزادی را شفا بخشد و یا مرده ای را زنده گرداند طبیعی است که این معجزات از نظر همگان حتی از نظر همان طبقه ممتاز یعنی اطباء و پزشکان هم زودتر مورد توجه قرار می گیرد. و یا اگر موسی بن عمران در هنگامی که افکار عمومی به سوی سحرکنندگان و کاهنان انعطاف دارد به امر خداوند عصا را بیفکند و به صورت افعی عظیمی درآید طبعاً عالیترو سریعتر می تواند بر دلهای مردم نفوذ یابد و هرچه زودتر آنها را به سوی خدای رهبری نماید و یا حداقل حجت خداوند را بطور کامل بر همگان تمام گرداند.

اگر معجزه موسی بن عمران آوردن کتابی آسمانی مانند قرآن بود نه اعجاز آن از نظر فصاحت و بلاغت برای مردم آن زمان قابل درک بود و نه خارق عادت بودن آن از نظر مسائل علمی و یا قانون گذاری و یا جنبه های دیگر، اما هنگامی که معجزه موسی مطابق با شرایط عصر خود و شبیه و مانند کار کسانی باشد که مورد احترام و تحسین جامعه اند، در این صورت اثر آن تا آن درجه سریع و عمیق است که همان طبقه ممتاز عصر وی یعنی سحرکنندگان و کاهنان در برابر او به زانو درآمده و هنگامی که معجزه موسی را می بینند سریعاً رسالت خدایی او را می پذیرند و در برابر پروردگار موسی یعنی آفریدگار جهان به سجده درمی آیند.

قرآن در این باره می گوید:

فالقی السحره ساجدین قالوا امنا برب العالمین رب موسی و هارون
یعنی سحر کنندگان به سجده درآمدند و گفتند ما به پروردگار جهانیان
ایمان آوردیم همان پروردگار موسی و (برادرش) هارون.
این ایمان که با دیدن معجزه موسی در سحره به وجود آمده بود تا
آنجا ریشه دار و عمیق بود که با تهدیدهای سختی که بعداً بوسیله
فرعون نسبت به آنان به عمل آمد هیچگونه تزلزلی در آنها راه نیافت.
فرعون آنها را اینگونه تهدید کرد:

لاقطعن ایدیکم و ارجلکم من خلاف ثم لاصلبنکم اجمعین: یعنی
دستها و پاهای شما را از خلاف یکدیگر قطع می کنم و سپس همه شما
را بدار خواهم زد.». آنها در پاسخ گفتند:

انا الی ربنا منقلبون و ما تنقم منا الا ان آمنا بآیات ربنا لما جاءتنا ربنا
افرغ علینا صبراً و توفنا مسلمین یعنی ما به سوی پروردگار خویش
بازگشت می کنیم و تو (ای فرعون) ما را عقوبت نمی کنی. مگر برای آنکه
ما به آیات پروردگار خود ایمان آوردیم.
هنگامیکه آن آیات آمد ما را، (و آنرا مشاهده کردیم) پروردگار ما! تو
صبر و شکیبایی خود را بر ما فرو ریز، و ما را درحالی که در برابر تو تسلیم
هستیم بمیران.

آری! اثر شباهت اعجاز هر پیغمبر با اعمال و کارهایی که افکار مردم
عصر او را به سوی خود متوجه ساخته تا آنجا سریع و عمیق است، که
سحره

یعنی همان طبقه ممتازی که فرعون برای کوبیدن موسی می خواهد از وجود آنان استفاده کند، همان طبقه را در برابر وی این چنین به زانو درمی آورد و آنها را به عجز و ناتوانی بشر از انجام عملی مانند موسی به اعتراف و امدار دارد.

اکنون به عصر پیغمبر خود و صنعت مهم و مورد توجه مردم آن زمان بنگریم.

پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در اجتماعی مبعوث به رسالت می گردد که فصاحت و بلاغت او در اوج عظمت خود بوده است، طبقه ممتاز و آن کسانی که افکار عمومی بر محور آنان و آراء و عقاید آنها دور می زد فصحاء و بلغاً عرب بوده اند و احترام و تحسین مردم توأم با اعجاب نثار آنها می شد.

در محیطی که این شرایط بر آن حکومت می کند، فرستاده ی بزرگ خداوند، کتابی آسمانی می آورد؛ که تنها فصاحت و بلاغت آن موجی بنیان کن، در افکار همگان ایجاد می نماید.

پیامبر عزیز اسلام از تمرکز و توجه افکار مردم در موضوع «فصاحت و بلاغت» بهره برداشت و با آوردن کتابی آسمانی از جانب خداوند که عظمت آن تنها از نظر فصاحت و بلاغت سراسر جزیره العرب را سخت شیفته و مجذوب خود ساخته بود توانست افکار عمومی عرب را به سوی خود و مقررات آسمانی آئین خویش متوجه سازد.

آنچه که ما در فلسفه تنوع معجزات انبیاء برشمردیم نکته ایست که علامه خوئی و مرحوم آیت الله بلاغی در تفسیر خود نیز به آن اشاره نموده اند.

در اینجا یادآوری این نکته لازم است که چون قرآن تنها برای مردم عرب و یا انسانهای آن عصر نازل نگردیده بود از این نظر اعجاز آن تنها فصاحت و بلاغت نیست.

اعجاز قرآن از جنبه های گوناگون و متنوعی است که قسمتی از آنها برای عموم افراد بشر از همه ملتها بخصوص در دنیای علم و جهان ما قابل ادراك است و ما بخواست خداوند در این باره بطور فشرده بحثی خواهیم داشت.

درسی که باید از تنوع معجزات آموخت

با توضیحی که درباره فلسفه تنوع معجزات انبیاء داده شد به خوبی روشن گردید که چگونه خداوند معجزاتی که آنها را بر دست فرستادگان و برگزیدگان خود جاری می ساخت همگی شبیه و مانند کارها و موضوعاتی بود که افکار مردم آن عصر را به سوی خود متوجه می ساخت تا فرستادگان او بتوانند با استفاده از این راه عالیترین و بهترین قدم را برای رسیدن به هدفهای آسمانی خویش بردارند.

بعقیده نویسنده این فلسفه و حکومتی که در تنوع معجزات پیامبران یادآور شدیم خود برای مردم مسلمان درسی است بزرگ تا در پرتو رعایت آن بتوانند در راه نشر تعالیم عالیه اسلام قدمهای مؤثر و سریع و برجسته ای در جهان بردارند، در دنیای ما علوم مادی و آشنایی به اسرار و رموز آفرینش سخت مورد توجه افکار عمومی است.

دانشمندان این علوم طبقه ممتاز عصر ما هستند و احترام و تحسین همگان بی دریغ به سوی آنها نثار می گردد. در چنین شرایط اگر ما بخواهیم در راه نشان دادن چهره آسمانی اسلام قدمی مؤثر و سریع برداریم باید از درسی که خداوند با تنوع معجزات انبیاء خود به ما داده است سرمشق بگیریم یعنی سعی کنیم دانشمندانی ارزنده و مسلمان در رشته های مختلف علوم مادی تربیت کنیم

تا آنان که به علت اطلاع و احاطه بر علوم متنوع عصر خواه و ناخواه مورد احترام اجتماع قرار می‌گیرند از این توجه افکار عمومی استفاده کرده و بتوانند عظمت و کمال واقعی اسلام را به همگان نشان دهند. دنیایی که دانشمندان علوم مادی را طبقه ممتاز و مورد احترام جامعه می‌شمرد و برای افکار و عقائد آنان ارزشی خاص قائل است، اگر ببیند در بین مسلمین شخصیت‌هایی بزرگ و پراج در همان علوم یافت می‌شوند اما همانها در برابر مکتب آسمانی اسلام حداکثر خضوع را دارند خواه و ناخواه این موضوع در افکار اکثریت مردم اثر عمیق و غیر قابل انکاری را بجای خواهد گذاشت، این يك حقیقت است که عدم توجه به آن مستلزم عقب ماندگی‌های فراوان می‌گردد (چنانکه متأسفانه گردیده است).

دعوت قرآن به مطالعه در اسرار آفرینش

بسیار جای تأسف است! چگونه مردم مسلمان قرن‌ها است که از این اصل بزرگ و حیاتی چشم پوشیده! آن چنان که گویا یکباره آنرا فراموش کرده‌اند! تا آنجا که علوم اسلامی و آنچه که بیشتر دانشمندان مسلمان اکنون واجد آن هستند آرام آرام می‌رود تا عملاً تنها منحصر به دو علم یعنی اصول و فقه گردد.

اشتباه نشود! ما نمی‌گوئیم که علم اصول و مخصوصاً فقه از علوم حیاتی و بزرگ اسلامی نیست، ما می‌دانیم که فقه شریف‌ترین و اصیل‌ترین رشته علمی در اسلام است، علمی که جامعه مسلمین احتیاج ضروری و روزانه نسبت به آن دارند، ما می‌دانیم که «فقه» از نظر اسلام مقامی بس ارجمند و عالی دارد؛ همان است که جنبه‌های حقوقی، جزایی، اقتصادی و سیاسی قرآن را از مدارك صحیح مذهبی استنباط کرده و در دسترس همگان قرار می‌دهد.

ما به خوبی توجه داریم که در جهان ما علوم بر رشته های تخصصی تقسیم گردیده و از این نظر باید دانشمندانی متخصص در فقه و اصول تربیت گردد.

آری ما به این حقایق کاملاً توجه داریم، اما می گوئیم که علوم اسلامی و دانستنی هایی که از قرآن و رهبران و پیشوایان بزرگ اسلام سرچشمه گرفته است منحصر به فقه و یا اصول نیست و عملاً هم نباید باین صورت درآید.

ما امکانات و نیروهای فراوانی در اختیار داریم و شایسته نیست که تمام این امکانات تنها در يك قسمت از علوم قرآن متمرکز گردد ولی از جنبه های وسیع و جهت دیگر دانشهای اسلامی محروم و بی خبر بمانیم.

مگر این قرآن نیست که راه اطلاع و احاطه ای بر جمیع علوم مادی را در برابر ما بازگذاشته و ما را بمطالعه در اسرار آفرینش دعوت کرده است؟!

پیشب ضمن بحثی که در انجمن اسلامی در نارمک داشتم به این نکته اشاره کردم و در آنجا گفتم مهمترین اصل اعتقادی اسلام خداشناسی است و خوشبختانه بزرگترین راهی که قرآن برای شناختن پروردگار در برابر انسانها قرار داده همانا مطالعه در اسرار و نظام عجیب آفرینش است.

قرآن در این مورد مردم را دعوت می کند تا درباره گیاه و پدیده های دیگر جهان مطالعه کنند، زمین و عجائب موجودی در آنرا بنگرند، بحیوانات و رموز آفرینش آنها توجه کنند. اسراری را که خداوند در بدن آنان آفریده مورد بررسی قرار دهند، به فضا و کرات بالا بنگرند و درباره آنها فکر کنند.

قرآن ستایش از کسانی که در هر حال خدای را در نظر دارند و درباره زمین، فضا و کرات بالا و عظمت و اسرار آنها فکر می کنند می فرماید:

الذین یذکرون الله قیاماً و قعوداً و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق
السموات و الارض

و در مورد دیگر برای شناسایی خداوند به افراد بشر مژده می دهند که
بزودی اسرار و حقایقی از انسان و موجودات دیگر برای شما آشکار می
سازیم:

سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق اولم
یکف بربك انه علی کلی شی شهید

و باز در مورد سوم قرآن انسان را به مطالعه درباره زمین و اسرار آن،
درباره آسمان و چگونگی آفرینش آن، درباره حیوانات و جانداران و درباره
کوههای سر برافراشته تشویق کرده و می فرماید:

افلا ینظرون الی الابل کیف خلقت و الی السماء کیف رفعت و الی
الجبال کیف نصبت و الی الارض کیف سطحت

آری قرآن این درها را به سوی انسانیت باز کرده و آنها را به اطلاع و
احاطه بر پدیده ها و اسرار جهان آفرینش دعوت کرده است. و بدنبال
همین تشویق ها بوده است که مکتب آسمانی اسلام توانست در مدتی
بسیار کوتاه شخصیت های عظیم علمی در رشته های مختلف و
گوناگون در طب، جراحی، داروسازی، فیزیک، شیمی، ریاضی، حیوان
شناسی، گیاه شناسی، صنایع مستظرفه، هنر و معماری، اخترشناسی و
نجوم در دامان خود تربیت نماید.

آقایان عزیز! با در نظر گرفتن آن همه سوابق درخشان و پرافتخار آیا
اکنون جای تأسف نیست که عملاً علوم قرآن و دانستنی هایی که از
پیشوایان بزرگ اسلام سرچشمه گرفته تنها در یکی دو مورد (آن هم
متأسفانه غالباً بطور ناقص) منحصر و خلاصه گردد؟!!

در حالی که ما برای رسیدن به هدفهای بزرگ اسلامی و نشان دادن عظمت شگرف این مکتب آسمانی به جهانیان، و بالاخره برای نجات از این وضع فلاکت باری که اکنون مردم مسلمان با آن دست بگریبانند (از نظر عوامل طبیعی) راهی مؤثرتر و مفیدتر از این در پیش نداریم که به علوم و دانشهای عصر خود یعنی همان مسائلی که قرآن بزرگترین مشوق به آنها است رو آوریم تا با استفاده از این راه احترام و اهمیت خاصی که افکار بشر در جهان ما برای این دانشها و دانشمندان آنها قائل است بتوانیم قدمهای سریعی در رسیدن بآمال انسانی و اسلامی خود برداریم. دشمنان اسلام و انسانیت و حکومت های استعماری سالها است که با استفاده از این اصل بزرگ یعنی در پرتو علوم مادی سیادت و تفوق همه جانبه جهان بدست آوردند. سیادت و تفوقی که متأسفانه اکثر آنها را در راه هدف های استعماری و استثماراری خود و سلب حقوق اولیه از ملت های دیگر بکار می برند.

همان علوم مادی و همان سیادتی که روزی انحصاراً در اختیار امت اسلامی بود و به شهادت تاریخ ملت های مسلمان در آن روز جز کوشش در راه انسانیت و خدمت به بشریت آنرا بکار نمی بستند.

آری این راهی است که قرآن به ما آموخته. اما اکنون دیگران آنرا می پیمایند؛ و متأسفانه قرنهای آنهاست که ما خود به آن پشت کرده و گویا از این عامل مؤثر و نیرومند یکباره چشم پوشیده ایم.

سید شرف الدین و افکار زنده ی او

آیت الله مرحوم سید شرف الدین عالمی که از شخصیت های بزرگ علمی شیعه بود جمله ای دارد بسیار زنده و پرجا، او معتقد بود

که امکانات طبیعی را نباید تنها در اختیار باطل و رهبران مکاتب شیطانی گذارد بلکه باید از راههای صحیحی که آنان برای نشر عقائد انحرافی و اجرای نیات پلید خود از آن استفاده می کنند به خوبی بهره برداشت. آن مرد بزرگ این عقیده منطقی و معقول خود را ضمن جمله ای کوتاه بیان می فرمود:

لاينتثر الهدى الا من حيث انتثر الضلال

یعنی باید در راه نشر هدایت از آن راههای صحیحی استفاده کرد که ضلالت از آنها بهره برمی دارد.

این فکر يك عقیده قلبی برای آن مرحوم بود و خود همواره عملاً آن را بکار می بست.

هنگامیکه مردم لبنان (که در آن روزها تحت استعمار فرانسه بسر می برد) برای بدست آوردن آزادی و استقلال مبارزات حق طلبانه خود را شروع کردند مرحوم سید شرف الدین با آن که در سلك روحانیت و از شخصیت های عظیم علمی بود، نوار فشنگ به کمر می بست و شخصاً در میدان نبرد شرکت می جست.

من خود عکسی از آن مرحوم در حالی که عمامه بسر و قبا در برداشتند دیدم که نوارهای فشنگ را برای پیکار با استعمارگران غربی به کمر بسته بودند. این مرد از رهبران بنام و مؤثر نهضت لبنان علیه استعمار فرانسه بود. هنگامی که این مبارزات به ثمر رسید و استقلال آن کشور تأمین گردید مردم مسیحی و مسلمانان اهل سنت قدرت حکومت را بین خود تقسیم کردند و برای شیعیان آنجا که

تحت رهبری سید شرف الدین در آن مبارزه سهم بسزایی داشتند هیچگونه حقی قائل نشدند.

آن مرحوم نسبت باین بی عدالتی بشدت به آنان اخطار کرد و صریحاً فرمود:

اجازه نمی دهم جانبازی ها و فداکاری های مردم شیعه نادیده گرفته شود. و بالاخره بر اثر پافشاری و کوششهای پی گیر آن مرحوم در این باره برای شیعیان لبنان سهم مؤثری در حکومت قائل شدند و طبق قانون اساسی بنابر این شد که همواره پست ریاست جمهوری با مسیحیان باشد که در آن روز اکثریت را دارا بودند و سمت نخست وزیری با مسلمانان سنی مذهبی که نسبت به مردم شیعه دارای اکثریتند ولی ریاست مجلس شورا و سنا برای همیشه باید در اختیار شیعیان قرار گیرد.

این شخصیت بزرگ بدنبال همان شعار زنده ای که داشت لاینتر الهدی الامن حیث انتثر الضلال عملا قدم برمی داشت و از (فلسفه تنوع معجزات انبیاء) درسی بزرگ و همیشگی آموخت.

آن مرحوم هنگامیکه در (صور) لبنان اقامت گزید مؤسسه ای عظیم و مجهز به منظور تربیت دینی و علمی نسل جوان در آنجا به وجود آورد و در آن دانشگاه بزرگ که بنام «المکتبه الجعفریه» نام گذاری شده بود از تمام ادیان و مذاهب دانش آموز می پذیرفت اما دانش آموزان مسیحی و یا یهودی و یا مسلمانان اهل سنت هنگامی که تحصیلات خود را در آنجا به پایان می رساندند يك شیعه اثنی عشری منطقی بودند که تمام معتقدات مذهبی خویش را بر پایه و میزان صحیح علمی فراگرفته بودند.

فرزندان مسیحی را در آنجا می پذیرفت اما در پایان کار يك شيعه دانشمند و بيدار از آنجا خارج می گردید و به همین علت روسای مذاهب دیگر فرستادن محصل را به آنجا تحریم کرده بودند.

آری آن مرد بزرگ می دانست که برای مبارزه با برنامه استعماری فرهنگ لبنان در آن روز نمی توان تنها به تحریم کردن آن مدارس قناعت نمود و از مردم خواست تا فرزندان خود را به آنجا نفرستند زیرا برای افکار عمومی این دیگر قابل قبول نیست که اجتماع نسل خود را نادان تربیت کند و آنها را بدنبال تحصیل علم نفرستد.

در دنیای ما دیگر این گونه دعاها به اجابت نمی رسد و این نوع مبارزات مثمر ثمر و مفید فائده ای نخواهد بود. ما اگر در مبارزه ای خود علیه ضلالت و گمراهی تنها باین اکتفاء کنیم که اگر فرهنگ يك کشور اسلامی مثلا از نظر دینی و تربیت صحیح و اصولی انحرافاتی داشت بمردم بگوئیم تا از فرستادن فرزندان خویش به آنجا خودداری کنند و آن مدارس را تحریم نمایند.

باید بدانیم که با این نوع مبارزه شکست حتمی نصیب ما خواهد شد و همچنان باید ناظر انحراف نسل جوان از نظر مذهبی و اخلاقی و فرهنگی باشیم.

هنگامی ما می توانیم با يك فرهنگ غلط و غیر اصولی، بطور منطقی مبارزه نمائیم، که دارای مدارسی مجهز و مطابق با نیازمندی ها و احتیاجات زمان باشیم.

آری تنها در این صورت است که می توانیم موفق گردیم و منطق ما برای اجتماع قابل درك باشد. زیرا اگر نمونه غلطی را تحریم کردیم باید در برابر، نمونه صحیح آنرا در دسترس مردم قرار دهیم.

درست همانند مکتب آسمانی اسلام که اگر زنا را نهی می کند، و از فحشاء جلو می گیرد؛ در برابر، ازدواج را مشروع شمرده و احتیاجات طبیعی «جنسی» را یکباره نادیده نمی انگارد.

تحصیل مراحل علمی و ورود در مجامع فرهنگی آهسته آهسته به صورت يك احتیاج طبیعی درمی آید. و این احتیاج را نمی توان نادیده گرفت.

آری مرحوم سید شرف الدین باین حقیقت به خوبی آگاه بود و بدنبال درك این حقیقت بود که برای نجات نسل جوان از انحراف و فساد در (صور) دست به تاسیس معروف ترین و مجهزترین مراکز علمی و فرهنگی زد.

خدمات این بزرگ مرد به جهان تشیع و اسلام از جنبه های مختلف و گوناگون است و ما در اینجا تنها به آن قسمت از فعالیت های خدا پسندانه آن مرحوم که مربوط به بحث ما بوده است یعنی «درسهایی که باید از تنوع معجزات آموخت» اشاره نموده ایم.

فعالیت های خستگی ناپذیری که این شخصیت عظیم اسلامی تا آخرین ساعات زندگی خود در راه نشر معارف عالییه اسلام و تشیع و اعلاى کلمه حق انجام داد بر همگان روشن بود. و از این نظر هنگامی که خبر رحلت وی به قم رسیده بود درست در خاطر دارم که تأثر و اندوه فراوانی بر همه کس حکم فرما گردیده بود.

مرحوم آیت الله بروجردی برای آنکه حساب جدایی برای آن فحل اسلامی باز کنند، صبح و عصر هر دو وقت را در مجلس یادبود آن مرحوم شرکت نموده بودند (با آنکه این عمل از ایشان بی سابقه بود) خداوند هر دو آنها را غریق رحمت بی پایان خود بگرداند.

معجزات فصلی پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)

اکنون که این حقیقت به خوبی روشن گردید که فرستادگان آسمانی و پیامبران عالیقدر باید دارای معجزه باشند تا از این راه بتوانند صدق مدعای خویش را اثبات نمایند. به بحث درباره معجزات و خوارق عاداتی که از پیغمبر عزیز اسلام صادر گردیده است می پردازیم. تا زمینه سخن برای بررسی موضوع گفتار یعنی «مقایسه کوتاه بین قرآن و کتابهای دیگر آسمانی» آماده گردد.

معجزاتی که از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در دوران حیات و زندگی آن حضرت صادر گردید بر دو نوع است:

نوع اول که ما آنرا معجزات فصلی می نامیم و خوارق عاداتی بود که برای اتمام حجت با تقاضای فرد و یا جمعی انجام می گرفت مثلاً عربی از راه می رسید، مردی که با منطق علمی و استدلال هیچگونه رابطه ای نداشت و برای اثبات نبوت آن حضرت از وی می خواست معجزه ای خاص انجام دهد و عمل معینی را به صورت خارق عادت عملی سازد. در اینگونه موارد آن بزرگوار از پروردگار خود، انجام خواسته ی آن مرد را درخواست می کرد. خداوند هم آن معجزه را با دست پیامبر عزیزش اجرا می نمود، اینگونه معجزات را می توان معجزه فصلی نامید. زیرا با در نظر گرفتن شرایط خاص و تناسب زمان و مکان معین انجام می گردید. ولی این قبیل خوارق عادات سندی نبود که پیغمبر عالی قدر اسلام شخصاً برای اثبات نبوت خویش برای همیشه بر آن تکیه کنند و برای اثبات صدق مدعای خود برای همه کس و در تمام آن شرایط تنها به آن قناعت ورزند.

قرآن یا معجزه دائمی اسلام

نوع دوم از معجزات و خوارق عاداتی که با دست سفیر بزرگ خداوند یعنی پیامبر عالی قدر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) انجام گردید معجزه باقیه آن حضرت است، پیغمبری که جهانی است و بر تمام انسانها مبعوث گردیده و آئین مقدس او برای همیشه باید در عالم باقی بماند قطعاً باید این برگزیده حق برای اثبات نبوت و مأموریت آسمانی خویش بر معجزه ای تکیه کند که برای همیشه باقی بوده و جنبه فصلی نداشته باشد.

آری پیغمبر جهانی معجزه جهانی می خواهد، معجزه ای که جنبه ی اعجاز آن برای همه مردم و ملتها در تمام شرایط قابل درک باشد، این معجزه جاویدان چیزی جز قرآن نیست.

قرآن سندی است آسمانی و استوار نامه ای است ملکوتی که پیامبر اسلام آنرا برای اثبات رسالت خویش در برابر دنیای بشریت از هر نژاد و ملت گشوده است.

معجزه بودن قرآن برای همیشه و همه ملتها خود يك نوع اعجاز است چون این کتاب باید از ابتدای نبوت آن بزرگوار تا پایان جهان همچنان به صورت سند زنده و دلیل غیر قابل انکار برای صدق مدعای وی و سفارت آسمانی او باشد در حالی که بشریت از آن روز تا عصر ما دورانهای مختلفی را پشت سر گذارده است.

در چهارده قرن قبل فرزندان آدم بخصوص در جزیره العرب در جهل و نادانی غوطه ور بودند و از نظر علمی و رشد فکری در مرحله پائینی قرار داشتند.

در آن عصر تاريك و شرايط نامساعد قرآن معجزه بزرگ و دليلی قاطع بر نوبت پيغمبر اسلام بوده است.

در دنياي ما و عصر حاضر که بشر به بسياری از اسرار و رموز جهان آفرينش پی برده و از حقايق علمی فراوانی برخوردار است باز هم قرآن همچنان به صورت يك سند زنده برای اثبات رسالت آسمانی آن بزرگوار است و جنبه اعجاز آن همچنان به استحکام و صلابت اصلی خود باقی است.

قرآن به لغت عرب (که اصولی ترین و جامع ترین لغات زنده جهان است) نازل گردیده و جنبه فصاحت و بلاغت آن نژاد سرسخت عرب را به زانو درآورده بود ولی همین کتاب در عصر حاضر برای نژادهای مختلف و ملت‌های دیگر هم جنبه اعجاز خود را حفظ کرده است.

اینکه جنبه های اعجاز قرآن برای همیشه باقی بماند و گذشت زمان و تکامل فکری ابناء آدم هیچگونه ضربه ای بر این سند آسمانی وارد نیاورد خود يك معجزه و خارق عادت است.

بسیار دیده شده که دانشمندی بزرگ کتابی در رشته های تخصصی خویش با دقت و توجه هر چه بیشتر می نویسد و انتشار آن در همان عصر موجی از تحسین و تشویق مردم را نثار وی می سازد، اما با گذشت زمان و تکاملی که از نظر علمی و فکری به وجود می آید آهسته آهسته ارکان علمی آن کتاب درهم فرو ریخته و ارزش و اعتبار آن نوشته یکباره سقوط کرده و یا تزلزل می یابد.

اما یکی از جنبه های زنده عظمت قرآن در این است که با سپری شدن قرن‌ها و تحولات گوناگونی که برای افکار و عقاید انسانها به وجود آمده و پیشرفت های علمی بهت آوری که

برای انسانیت پیش آمده با این حال همچنان طراوت و شادابی آن باقی است و در قسمت اعجاز آن نه تنها هیچگونه تزلزل و رخنه ای وارد نیامده بلکه هر چند بر حجم معلومات بشر افزوده می گردد عظمت و صلابت آن آشکارتر می شود.

اعجاز قرآن از جنبه های گوناگون

بحث و بررسی درباره چگونگی اعجاز قرآن در همه عصرها و برای همه نژادها و ملتها خود موضوعی است بسیار جالب و پرازش اما چون از شعاع گفتار ما بیرون است از این نظر از طرح آن بطور تفصیل در اینجا خودداری می شود و تنها به اشاره ای در این باره قناعت می ورزیم. قرآن برای مردم عرب از نظر فصاحت و بلاغت معجزه بود زیرا این کتاب در عصری نازل گردیده بود که ادبیات عرب در اوج عظمت و شکوفایی خود بوده است.

شعرای نامی و خطبای بزرگ آنان اشعاری می سرودند و خطابه هایی ایراد می کردند که گاهی تا آن حد گیرا و دل نشین بود که آنها را بر پرده ای می نوشتند و بر دیوار کعبه آویزان می نمودند.

در آن روز افکار آن مردم تنها متوجه «ادبیات» بود و فصحاء و بلغاء در بین آنان «طبقه ممتاز» جامعه بوده اند و تکریم و تحسین همگان نثار آنها می گردید.

علامه بزرگ مرحوم شیخ جواد بلاغی (رضوان الله علیه) در این باره می نویسد:

و اما العرب الذین ابتدات بهم دعوه الاسلام فی حکمه سیرها الی
الاصلاح فقد کانت معارفهم نوعاً منحصره بالادب العربی و کانوا خالین
من سایر العلوم و الصنایع

یعنی جامعه عربی که دعوت جهان اسلام از بین آنها شروع گردید از
انواع علوم و صنایع که در آن روز شایع بود تهی بود و تنها دانش آنان
آشنائیشان به ادبیات عرب و فن فصاحت و بلاغت بوده است.

در چنین محیط آماده و در بین مردم که تنها رشته تخصصی آنها فن
ادبیات و فصاحت و بلاغت است و در آن قسمت به مرتبه کمال رسیده
اند پیغمبر عزیز اسلام کتاب آسمانی خویش را در دست گرفت و آنرا
بعنوان سند و دلیلی قاطع بر نبوت خود در برابر آن مردم عرب قرار داد.
کتابی که حروف و کلمات یعنی مواد اولیه آن همان حروف و کلماتی
است که در اختیار همه مردم عرب قرار داشت.

با این حال عظمت آن از نظر همان فصاحت و بلاغت تا آنجا فوق
العاده و عجیب بود که دنیای عرب را در دریایی از حیرت توأم با تحسین
و احترام فرو برده بود.

این کتاب آسمانی با آنکه بارها با صراحت تمام آن مردم را به مبارزه
ای با خود دعوت کرده است و به آنها گفت اگر می توانید سوره ای مانند
قرآن بیاورید. با این حال همگان به عظمتش و عجز از مقابله با آن
اعتراف نموده اند. رؤسای قریش و رهبران کفر و ضلالت در جزیره
العرب که با آمدن پیامبر عالی قدر اسلام بر منافع نامشروع و موجودیت
پلید و قدرت شیطانی و استثمار خود سخت احساس خطر کردند،

آن کسانی که سالیانی دراز با سرنوشت مردم و تمام شؤون انسانی آنها بازی نمودند، غارتگرانی که عمری در پناه قدرت و زور به چپاول و یغماگری اشتغال داشتند اکنون با طلوع خورشید تابناک اسلام و مکتب عدل جهانی وی پایه های پوشالی قدرت خویش را در حال فروریختن می دیدند درصدد برآمدند از تمام امکانات خود برای جلوگیری از پیشرفت کلمه حق استفاده کنند و اجازه ندهند تا پیغمبر عزیز اسلام برای پیشبرد مقاصد انسانی و جهانی خویش قدمی به جلو بردارد.

آنها در راه انجام هدف نامقدس از هیچ عمل غیر انسانی روی برنرفتند: پیغمبر را به جنون متهم کردن، او را دروغگو خواندند، ساحر و جادوگرش نامیدند، وی را به مرگ تهدید کردند، در محاصره اقتصادی قرار دادند، از مکه به شعب ابیطالب تبعیدش نمودند، او را آزردهند، سنگ بسویش رها کردند، بارها وی را سخت مجروح ساختند.

و آنگاه هم که به مدینه هجرت فرمود هر روز ساز تازه در برابر او نواختند و پیکارهایی خونین علیه وی به وجود آوردند، جنگها کردند، کشتند و کشتارها دادند در حالی که فرستاده بزرگ خداوند حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از همان ابتدای کار با صراحت تمام به آنان اعلام نمود که برای مقابله با من کافی است تنها سوره ای مانند این قرآن بیاورید تا من دست از ادعای نبوت بردارم ولی آنها به خوبی می دانستند که از این راه نمی توان به پیکار علیه آن حضرت برخاست و حداقل سوره ای مانند قرآن آورد.

قرآن اعراب را به مقابله با خود دعوت می کند.

تاحدی قرآن از نظر فصاحت و بلاغت و دعوت مردم جزیره العرب به

مقابله

با خود در سه مرحله انجام گردید. در مورد اول قرآن چنین می گوید:

قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون
بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیراً

یعنی اگر جن و انس اجتماع کنند و پشت به پشت یکدیگر بدهند و
بخواهند مانند این قرآن بیاورند نمی توانند.

در این مرحله قرآن ملت عرب را دعوت کرده است تا کتابی مانند آن
بیاورند ولی در مورد دوم از این حد تنزل کرده و از آنها خواست که اگر
می توانند تنها ده سوره مانند آن بیاورند. آنجا که می گوید:

ام یقولون افتراه قل فأتوا بعشر سور مثله مفتریات و ادعوا من
استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین

یعنی پیامبرم! آیا این مردم می گویند که قرآن از جانب ما نیامده و تو
آنها به دروغ به ما نسبت می دهی؟ به آنها بگو اگر شما می توانید ده
سوره مانند این کتاب بیاورید و بجز خداوند هر که را می خواهید در این
راه بیاری بطلبید اگر راست می گوئید.

در مورد سوم از دومین مرحله هم تنزل فرموده و از آنها خواست که
اگر می توانند تنها یک سوره مانند این کتاب بیاورند در حالی که بعضی از
سوره های قرآن (مانند سوره توحید و عصر) از یک سطر تجاوز نمی کند
قرآن در این باره خطاب بآنان می گوید:

و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فأتوا بسوره من مثله و ادعوا
شهدأکم من دون الله ان کنتم صادقین فان لم تفعلوا و لن تفعلوا فاتقوا
النار التی و قودها الناس و الحجاره اعدت للكافرین

یعنی شما (ای مردم عرب) اگر در آسمانی بودن این کتابی که ما بر
بنده خود

(پیغمبر) فرستادیم تردید دارید سوره ای مانند آن بیاورید و گواهان خود را هم (بجز خداوند) در این راه به کمک بخواهید اگر راست می گوئید ولی اگر نتوانستید و نخواهید هم توانست پس برحذر باشید از آتش (دوزخ) که آتش گیره های آن آدمها و سنگها هستند و این آتش برای کفار آماده گردیده.

در این آیه با آنکه قرآن مردم را دعوت کرده است تا تنها يك سوره مانند آن بیاورند با این حال جزیره العرب همچنان در انجام آن عاجز ماند در حالی که اگر آنها می توانستند و توانایی انجام این کار را داشتند دیگر برای در هم کوبیدن اساس اسلام و پیروزی قاطع بر پیغمبر احتیاجی نبود تا با رنجهای فراوان آن همه جنگهای خونین در برابر آن حضرت به وجود آورده و صدها جوانان خویش را طعمه شمشیر سازند. آری اینجاست که عظمت اعجاز قرآن در فصاحت و بلاغت در جامعه دیروز عرب به خوبی آشکار می گردد بخصوص اگر در نظر بگیریم که این «هل من مبارز» های قرآن در برابر مردم فارسی زبان و یا ملت انگلیس و یا در قاره آمریکا نبوده است این تاحدی در جزیره العرب بود در بین آن ملتی که فصاحت و بلاغت در بین آنان به اوج ترقی و کمال رسیده و این کتاب هم به لغت و لسان آنان نازل گردیده و بر سبک و روش محاوراتی آنان سخن می گفت.

اعجاز قرآن از نظر فصاحت و بلاغت همیشگی است.

در اینجا ممکن است جمعی تصور کنند که اعجاز قرآن از نظر فصاحت و بلاغت، تنها در چهارده قرن قبل، و منحصر به آن عصر بوده است. ولی اکنون دیگر این جنبه از اعجاز قرآن اهمیت و عظمت خود را از دست داده است! در حالی که این فکر کاملاً نادرست است.

زیرا تاحدی قرآن و دعوت انسانها که اگر می توانند سوره ای مانند آن بیاورند به آن عصر محدود نیست، بلکه تا هم اکنون و تا پایان این جهان هم این فرقان عظیم همچنان با صدایی رسا اعلام می کند:

و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فأتوا بسوره من مثله

آری! نه تنها در آن روز بلکه برای همیشه هم، آوردن فقط یک سوره مانند این کتاب کافی است تا اساس اسلام را یکباره درهم فروریزد و ادعای نبوت این پیغمبر را باطل سازد.

قرنها است که دشمنان کینه توز اسلام که از پشتیبانی و حمایت همه جانبه و وسیع استعمار برخوردارند در راه لکه دار ساختن این مکتب آسمانی از هیچ عمل شیطانی روی گردان نیستند. بخصوص مسیحیت که برای رسیدن به این هدف از انجام هیچ کاری امتناع نمی کند.

فرستادن هیئت های پزشکی، به وجود آوردن مؤسسات فرهنگی، اعزام میسیونرهای مذهبی و کاروان های تبشی، انتشار کتاب و جزوه های بی حد و حصر و بالاخره صرف میلیاردها دلار در گوشه و کنار جهان و بخصوص در کشورهای اسلامی نمونه هایی از فعالیت های خستگی ناپذیر آنان در راه مبارزه مستقیم و غیر مستقیم با اسلام است. آنها که در این راه تا این حد فعالانه کوشش می کنند و باز هم خوشبختانه به نتیجه مثبت و مهمی نمی رسند. اگر می توانستند از همان راهی که قرآن در برابر همه دشمنان اسلام قرار داده

(یعنی حداقل آوردن سوره ای مانند این کتاب) با این مکتب به مبارزه برخیزند تاکنون برخاسته بودند. اما خوشبختانه این کار عملی نیست و قرآن خود صریحاً عجز بشریت را از انجام این کار در همان ابتداء در جمله ای کوتاه یاد آورد شده و فرمود و لن تفعلوا .

در عصر ما در کشورهای عربی تعداد مورد توجهی از مردم عرب مسیحی هستند و در بین آنان متخصص و آشنایان به فن فصاحت و بلاغت و ادبیات عرب فراوان دیده می شود. و اگر برای مسیحیت امکان داشت تا از نظر فصاحت و بلاغت و با آوردن سوره ای مانند قرآن با این کتاب آسمانی به مبارزه برخیزد به هر قیمتی که بود آنرا انجام می داد ولی خوشبختانه می بینید که نه تنها «اینکار» غیر ممکن است و محال بلکه بسیاری از قلمهای اعراب مسیحی (صرفاً بخاطر حمایت از حق و حقیقت) در راه نشر مفاخر بزرگ اسلام بکار افتاده و مانند جرج جرداق مسیحی، استاد دانشگاه لبنان، الامام علی صوت العدالة الانسانیه می نویسند.

اعجاز قرآن از جنبه های علمی و حقوقی

اعجاز قرآن از نظر فصاحت و بلاغت برای ساکنین جزیره العرب و بطور کلی آشنایان به ویژه عرب و ادبیات آن کاملاً قابل درک است اما برای ملت ها و نژادهای دیگر این حقیقت قابل فهم نیست، آنها نمی دانند که این کتاب از این نظر چه عظمت غیر قابل وصفی را دارا است و از طرفی هم اسلام يك آئین جهانی و ابدی است و کتاب آسمانی آن باید معجزه باقیه پیغمبر و سند اثبات نبوت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) برای سراسر عالم در همه عصرها و زمانها باشد.

با این حساب باید جنبه های اعجاز قرآن آنچنان متنوع و گوناگون باشد که برای هر ملتی در هر عصر حداقل قسمتی از آنها قابل درک گردد.

خوشبختانه قرآن از این نظر منبعی سرشار و غنی است، مثلاً قرآن به علت آشکار ساختن بسیاری از حقایق علمی و اسرار طبیعی برای عصر ما معجزه است، در دنیایی که نسل آن وارث افکار و علوم میلیون ها متفکر و دانشمند در طول تاریخ است و توانسته با استفاده از ابزار و وسائل طبیعی بسیاری از مجهولات جهان آفرینش را کشف سازد و از قسمت قابل ملاحظه ای از پدیده های هستی مطلع گردد. در چنین شرایطی اگر ببیند قرآن در چهارده قرن قبل مطالب پیچیده علمی و اسرار بهت آور جهان را با صراحت و قاطعیت تمام بیان می کند بدون تردید خود این برای او سندی است روشن بر آنکه این کتاب آسمانی و از جانب خدا است، زیرا در آن روز امکان کشف این حقایق برای هیچ انسانی وجود نداشت.

داستان اعجاز قرآن از جنبه های علمی و بیان اسرار و رموز طبیعی (که عظمت آن آرام آرام برای جهان ما آشکار می گردد) خود بحثی است بسیار وسیع و دامنه دار که از فرصت گفتار ما بیرون است. آری این قسمت یکی از مهمترین جنبه های اعجاز قرآن است، قسمت سوم از اعجاز قرآن جنبه حقوقی و قانون گذاری آن است، قسمت قانون گذاری قرآن بحث دامنه دار و دل نشین دارد و ما بخواست خداوند در آینده قدری در این باره سخن خواهیم گفت، از این قسمت ها هم که بگذریم قرآن جنبه های تاریخی، انتقادی، اخلاقی و بالاخره تمام قسمتهای کمال را دارا است.

آری با در نظر گرفتن این جنبه های متنوع و گوناگون است که این کتاب توانست ارزش خود را از نظر اعجاز همچنان حفظ نموده و برای هر ملت و هر عصر حداقل یکی از قسمتهای مختلف آن «خارق عادات و معجزه باشد» و آسمانی بودن آن را اثبات نماید.

بی جهت نیست هنگامی که یکی از مجله های علمی اروپا نظریه و عقیده مستر ولز دانشمند و نویسنده مشهور انگلستان را درباره بزرگترین کتابی که از آغاز بشریت تاکنون بیشتر از همه کتابها در جهان اثر گذاشته و عالیتراز همه است می پرسد وی از چهار کتاب یاد می کند که یکی از آنها قرآن است. آنگاه چنین اضافه می نماید:

«اما کتاب چهارم که مهمترین کتاب دنیاست قرآن است زیرا این کتاب تأثیری که در دنیا نموده نظیر آنرا هیچ کتابی به خود ندیده است.»
و ما بخواست پروردگار در آینده فصلی از این کتاب را به نقل گفتار شخصیت های بزرگ مغرب زمین درباره قرآن اختصاص خواهیم داد.
در پایان این بحث تذکر این نکته لازم است که در بین کتاب های آسمانی این تنها قرآن است که از نظر ترکیب کلمات و فصاحت و بلاغت جنبه اعجاز را داراست و از این قسمت هم سندی قاطع بر اثبات نبوت پیامبر اسلام است ولی کتب انبیاء دیگر مانند تورات و انجیل مثلا هر چند آسمانی هستند و از جانب خداوند نازل شده اند اما نزول آنها به منظور اثبات نبوت آن پیامبران بزرگ نبوده و معجزه ای برای آنان بشمار نمی آمد.

معجزات آن برگزیدگان خداوند و فرستادگان آسمانی منحصر در همان اعمال خارق عادتی بود که در دوران حیات آنها با دست آنان انجام می گردید.

آیا قرآن تحریف شده است؟!

بحثی که ما برای موضوع گفتار خود انتخاب کردیم یعنی مقایسه قرآن با کتاب های دیگر آسمانی بسیار دامنه دار و وسیع است زیرا این مقایسه ممکن است از جنبه های مختلف و گوناگون انجام گیرد، از نظر تاریخی، از جنبه های علمی و حقایقی که قرآن درباره آنها سخن گفته، از نظر قانون گذاری و قسمت های دیگر، اما هدف ما در اینجا تنها مقایسه برخی از مسائل این کتاب ها با یکدیگر است و از جنبه های دیگر این بحث چشم می پوشیم.

اولین موضوعی که در اینجا مورد توجه ما است «اثبات عدم تحریف قرآن» است.

این بحث يك موضوع اسلامی و اعتقادی است و در شما اطلاعات اولیه ای است که لازم است هر مسلمانی (کم و بیش) آنرا دارا باشد اما با کمال تأسف همانگونه که معلومات بسیاری از مردم مسلمان در اکثر مسائل اعتقادی تقریباً صفر است درباره این بحث و مباحث ضروری دیگر قرآن هم آشنایی بیشتر مسلمین بسیار ناچیز و ضعیف است.

این تأسف هنگامی شدید می شود که می بینیم جمعی از مستشرقین اروپا گاهی آنچنان عمیق و محققانه درباره قسمت هایی از مسائل اعتقادی اسلام بحث کرده اند که در بین مسلمانان مطلع هم کمتر فردی آنگونه درباره آن مسائل بررسی و تحقیق کرده مثلا «نولدکه» که از محققین و مستشرقین معروف آلمان است کتابی در «تاریخ قرآن» نوشته و در آن تحقیقات عمیقی درباره ترتیب سوره های آن نموده است.

نامبرده در آنجا تحقیقی در این باره دارد که چرا بعضی از خطابات قرآن تنها به مومنین است و بصوت یا ایها الذین امنوا، نازل گردیده ولی قسمتی از آنها خطاب به عموم افراد بشر و تحت عنوان یا ایها الناس نازل شده است؟!

آنگاه می گوید طبق بررسی دقیقی که من در این باره به عمل آوردم آیاتی که خطابات آن با جمله یا ایها الناس است بیشتر در مکه نازل گردیده، در روزهایی که تعداد مسلمین بسیار کم و از چند نفر تجاوز نمی کرد از این نظر مستقلاً آنان مورد خطاب نبوده اند ولی آیاتی که مؤمنین در آن مورد خطاب قرار گرفته آن و به صورت یا ایها الذین امنوا نازل گردیده نزول آنها اکثراً در مدینه بوده است در آن ایامی که تعداد مسلمین قابل توجه و شماره آنها فراوان بود و به این علت استقلالاً آنها مخاطب قرار گرفته اند.

آقایان عزیز: شما دقت کنید: بررسی يك خاور شناس غیر مسلمان آلمانی نه تنها درباره کلیات مسائل قرآن بلکه درباره جزئیات آن گاهی تا این جا است که نمونه آن را هم اکنون نقل کردیم در حالی که نسبت به بسیاری از مباحث اصولی و ضروری قرآن نه تنها اکثریت مردم مسلمان دارای اطلاعات ناچیزی هستند بلکه با کمال تأسف برخی از اوقات در بین خواص هم این حقیقت تلخ به چشم می خورد.

در هر حال بحث «تحریف» از مباحث مهم و اصولی اسلام است، از این نظر انتظار می رود بیشتر مورد دقت قرار گیرد.

در قرآن تحریف راه نیافت

از امتیازات بزرگی که در انحصار آئین اسلام است این است که کتاب آسمانی آن یعنی قرآن از هر گونه تحریف و کم یا زیاد شدن مصون مانده است.

قرآن تنها کتاب آسمانی است که به همان صورت اصلی که در زمان پیامبر اسلام جمع آوری و نوشته شده بود تا هم اکنون به همان صورت باقی است اما کتاب های دیگر آسمانی که مهمتر از همه آنها تورات و انجیل است با کمال تأسف به سختی دچار تحریف گردیده اند تحریفی که می توان گفت تقریباً ماهیت آنها را دگرگون ساخته و خرافات و موهومات فراوانی را در آنها بجای گذارده است.

ما بخواست خداوند ابتدا مدارك قطعی خود را در اثبات عدم تحریف قرآن به عرض می رسانیم آنگاه به بحث درباره تحریف تورات و انجیل می پردازیم و سندهای غیرقابل انکار خویش را در اثبات تحریف آنها ارائه خواهیم داد.

بحث ما درباره تحریف قرآن در دو بخش انجام می شود.

يك آیا چیزی بر قرآن افزوده شده؟

دو آیا چیزی از قرآن کاسته و کم گردیده است؟

بخش اول هیچگونه تردیدی نیست که چیزی مانند سوره و یا آیه ای بر قرآن اضافه نگشته است و این حقیقتی است که حتی دشمنان اسلام هم به آن اعتراف دارند. داستان اضافه نشدن چیزی بر قرآن تا آنجا قطعی و غیرقابل انکار است که دانشمندان غربی آنها که از قرن دوازدهم به ترجمه قرآن پرداختند با آنکه آن ترجمه ها ابتدا به منظور انتقاد و رد بر قرآن انجام می گرفت و اگر ترجمه ای اشکالات و رد بر قرآن ضمیمه آن نبود

به کسی اجازه خواندن و مطالعه آنرا نمی دادند. با اینحال آنها هم که تا این درجه با قرآن عداوت آشکار داشتند نتوانستند چنین مطلبی را به قرآن نسبت دهند و بگویند چیزی بر این کتاب افزوده شده است. علامه خوبی هنگامی که بحث تحریف را از نظر زیاد شدن چیزی بر قرآن طرح می کند می نویسد:

التحريف بهذا المعنى باطل باجماع المسلمين بل هو مما علم بطلانه بالضرورة.

یعنی نه تنها تمام مسلمین اتفاق دارند بر آنکه چیزی بر قرآن افزوده نشده بلکه این حقیقت برای همگان بدیهی و آشکار است. قرآن به علت آنکه کلمات و آیاتش جنبه اعجاز دارد و از نظر فصاحت و بلاغت خارق عادت است امکان افزودن چیزی بر آن وجود نداشت. گفتار بزرگترین شخصیت های فصاحت و بلاغت عرب اگر در کنار آیه ای از قرآن قرار گیرد درست همانند تکه سفالی است که در کنار قطعه ای از برلیان واقع شود و برای آشنایان به ادبیات عرب و فن فصاحت و بلاغت به خوبی این آیات از گفتار دیگران قابل تمیز است. آری این امتیاز بزرگ موجب گردید تا امکان افزودن چیزی بر قرآن وجود نداشته باشد.

سید مرتضی علم الهدی (رضوان الله علیه) در این باره بیانی دل نشین و گیرا دارد، نامبرده می نویسد:

و جرى ذلك مجرى ما علم ضرورة من الكتب المصنفة ككتاب سيبويه و المزی فانّ اهل العناية بهذا الشأن يعلمون من تفصيلهما ما يعلمونه من جملتهما حتى لو انّ مدخلا أدخل فی کتاب سيبويه بابا فی النحو ليس من الكتاب لعرف و میّز و علم انّه ملحق و ليس من اصل الكتاب و كذلك القول فی الكتاب المزی و معلوم انّ العناية بنقل قرآن و ضبطه اصدق من العناية بضبط کتاب سيبويه و دواوين الشعراء.

یعنی قرآن از نظر آشنایی کامل مردم با آن همانند کتاب های مشهوری است که همه کس به خوبی آن را می شناسند مانند کتاب «سیبویه» و «مزی» و به علت همین آشنایی کامل اهل فن نسبت به آنها است که ممکن نیست فردی بتواند «بابی» مثلا بر ابواب کتاب «سیبویه» و یا «مزی» اضافه گرداند زیرا متخصصین کار بزودی تشخیص می دهند که این «باب» از اصل کتاب نیست بلکه دیگری آنرا ساخته و بر آن افزوده است وقتی درباره کتاب های مشهور و یا دیوان های معروف شعراء اینگونه باشد طبعاً نسبت به قرآن این «عدم امکان افزودن چیزی بر آن» روشن تر خواهد بود. زیرا آن اهتمامی که مسلمین نسبت به نقل قرآن و

ضبط آن داشتند قابل قیاس با آن اهمیتی نیست که مردم به ضبط کتاب های سیبویه و مزنی و یا دیوان شعراء می دادند». شخصیت معروف اسلامی مرحوم شیخ مفید هنگامی که بحث تحریف قرآن را از نظر زیاد شدن چیز بر آن طرح می کند می نویسد: فالوجه الذى اقطع على فسادہ ان يمكن لأحد من الخلق زيادة مقدار سورة فيه على حدّ يلتبس به عند أحد من الفصحاء. یعنی عقیده ای که قطعاً فاسد و بیهوده است این است که کسی تصور کند امکان دارد آیاتی بر قرآن افزوده شود که فصحای عرب نتوانند آنرا از آیات اصلی قرآن تشخیص دهند.

آری افزودن آیاتی بر قرآن که امکان تشخیص آن از آیات اصلی برای فصحای عرب هم نباشد غیر قابل تصور است. زیرا اگر ممکن بود آیاتی همانند آیات قرآن ساخته شود این کار در صدر اسلام و در ابتدای دوران نبوت پیامبر عالی قدر (صلی الله علیه و آله و سلم) بوسیله دشمنان اسلام انجام می گرفت، چه آنکه پیامبر عالی قدر اسلام دست کشیدن از ادعای نبوت خویش را بر آن متوقف کرده بود که دشمنان وی بتوانند تنها يك سوره مانند قرآن بیاورند اما هر قدر آن کینه توزان خیره سر در این باره بیشتر کوشیدند ضعف و ناتوانی آنان در انجام این کار آشکارتر می گردید و از اینجا است که هیچ انسان عاقلی (حتی دشمنان اسلام) تاکنون چنین ادعایی نکردند که چیزی بر قرآن افزوده شده باشد.

اعراب گذاری قرآن

تنها عمل مفید و سود بخشی که بعد از پیغمبر بزرگ اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت به قرآن مجید به عمل آمد اعراب گذاری آن بوسیله مردم مسلمان بوده است.

اما چگونگی انجام این کار هم به خوبی نشان می دهد که اهمیت مسلمین برای حفظ و نگهداری از این کتاب با همان صورت و خصوصیتی که از پیغمبر به آنها رسیده بود تا چه حد بوده است زیرا این اعراب گذاری با آنکه نه تنها مستلزم هیچگونه تصرفی در قرآن نبوده بلکه برای بهتر و صحیح تر خواندن آیات شریفه آن ضروری و لازم بود با این حال در ابتدای کار کسانی که می خواستند متصدی چنین اقدام مفیدی گردند سخت در اضطراب و وحشت بودند.

تاریخ می نویسد: هنگامی که اسلام با سرعت در بین مردم غیر عرب انتشار می یافت و آنها با قرآن سروکار پیدا می کردند غلط خواندن کلمات و نادرست ادا کردن آیات آن آهسته آهسته ظاهر گردید.

این پیش آمدها و حوادث مسلمانان عرب را بر آن داشت تا راهی بیاندیشند که قرآن و این کتاب آسمانی که اساس دین و بنیاد اسلام است از غلط خواندن و «لحن در قرائت» مصون بماند.

فرماندار کوفه، ابوالاسود دوئلی را که یکی از دانشمندان بزرگ ادبیات عرب بود و اصول علم نحو را از علی (علیه السلام) فراگرفته بود به حضور طلبید و به او گفت که از مردم غیر عرب بسیاری مسلمان شدند و هنگام قرائت قرآن و تکلم به عربیت آنرا غلط می خوانند، از این نظر بسیار مناسب است که شما مقررات و قواعدی را وضع کنید تا با رعایت آنها مردم بتوانند این کتاب را به طرز صحیح تلفظ نمایند.

ابوالاسود از انجام این خواسته امتناع ورزید و از اجابت آن سرپیچی نمود تا آنکه فرماندار کوفه حيله ای کرد یعنی مردی را خواست و به او گفت که بر سر راه ابوالاسود بنشیند و قسمتی از آیات قرآن را به غلط تلفظ کند.

آن مرد این دستور را بکار بست و هنگامی که ابوالاسود از آنجا می گذشت این آیه را تلاوت نمود:

و اذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر ان الله بریء من
المشرکین و رسوله

یعنی اعلامی است از جانب خداوند و پیامبر او به مردم در روز حج اکبر که خداوند بیزار است از مشرکین و پیامبر او هم از آنها بیزار است.

معنای صحیح و مقصود از این آیه هنگامی بدست می آید که کلمه «و رسوله» را بعد از «من المشرکین» با ضمن لام و هاء و یا فتح آن بخوانند زیرا در این صورت اینگونه معنا می دهد که خداوند و پیامبر او از مشرکین بیزارند اما اگر همان کلمه «و رسوله» را با کسر لام و هاء قرائت کنند معنایی کفرآمیز و غلط از آن بدست می آید و چنین دلالت دارد که (نستجیر بالله) خداوند از مشرکین و پیامبر خود بیزار است!

این دو معنای متخالف به ضم و یا کسر لام و هاء در کلمه «و رسوله» در هنگام تلفظ بستگی دارد. آن مرد که به دستور فرماندار کوفه کلمه «و رسوله» را متعمداً با کسر لام و هاء قرائت نموده بود و صدای خود را هم به ابوالاسود شنواند، دوئلی را سخت ناراحت نمود و این موضوع بر وی بسیار گران آمد. این کار که در واقع حيله و نیرنگی بیش نبود ابوالاسود را وا داشت تا خود شخصاً به نزد فرماندار کوفه رود و به او بگوید که اکنون برای انجام آنچه که تو از من خواسته بودی آماده ام و احتیاج به نویسنده و کاتب دارم. فرماندار کوفه سی نفر از نویسندگان را به نزد او فرستاد، وی از میان آنان مردی را انتخاب نمود و اعراب گذاری قرآن را با كمك او انجام داد و با گذاردن علامت هایی مخصوص اعراب و چگونگی تلفظ صحیح کلمات قرآن را روشن ساخت و آهسته آهسته این کار در نسخه های دیگر قرآن هم بر همان میزان عملی گردید.

این تنها عملی بود که بعد از پیامبر عالی قدر اسلام (صلي الله عليه و آله و سلم) با دست مردم مسلمان نسبت به قرآن مجید به عمل آمد، این کار با آنکه برای تلفظ صحیح قرآن ضروری و لازم بود و مستلزم هیچگونه دخل و تصرفی در آیات

و کلمات این کتاب هم نبوده است با اینحال ابوالاسود در ابتداء از انجام آن سخت وحشت و اضطراب داشت.

این داستان به خوبی نشان می دهد که اهتمام مسلمین در حفظ قرآن با همان صورتی که در عصر پیغمبر بزرگ اسلام وجود داشت تا چه حد بوده است، البته به دنبال این اعراب گذاری در زمان عبدالملک نقطه گذاری و «اعجاز قرآن» هم عملی گردید و تا به امروز این کتاب مقدس همچنان به همان صورت در بین مسلمانان و در دسترس جهانیان باقی است.

یا از قرآن چیزی کاسته شده؟

اکنون که از بخش اول بحث خود فارغ شدیم و روشن ساختیم که (حتی به ادعای دشمنان اسلام) قطعاً چیزی بر قرآن افزوده نشده سخن را به بخش دوم می کشانیم. در این بخش ما بخواست خداوند (با شواهد و مدارک قطعی که در دسترس داریم) اثبات می کنیم که احتمال کم شدن چیزی از قرآن (همانند احتمال افزوده گشتن چیزی بر آن) نامعقول و باطل است.

علامه خوبی پس از آنکه بحث مربوط به تحریف قرآن را (از نظر نقص و زیاده) بطور تفصیل مورد بررسی قرار می دهد در پایان آن چنین می نویسد:

و قد تبين للقارى ممّا ذكرناه ان حديث تحريف القرآن حديث خيالي لايقول به الا من ضعف عقله او من لم يتأمل فى اطرافه حق التأمل و اما العاقل المنصف المتدبر فلا يشكّ فى بطلانه.

یعنی از مدرکی که ما در بحث تحریف برشمردیم برای خواننده روشن شود که احتمال تحریف قرآن خیالی بیش نیست و قائل به آن نخواهد شد

مگر کسی که دچار ضعف عقل باشد یا کسی که در اطراف این بحث به دقت بررسی ننماید اما انسان عاقل و منصفی که جوانب این موضوع را با تأمل جستجو کرده تردیدی به خود راه نخواهد داد که احتمال تحریف باطل و فاسد است.»

شواهد و مدارك تاريخی و اسلامی که اثبات می کند هیچگونه کم و کاستی در قرآن به عمل نیامده فراوان است ولی ما تنها به قسمتی از آنها در اینجا اشاره می نمائیم:

جمع آوری قرآن در زمان پیغمبر (صلي الله عليه و آله و سلم) از امتیازات بزرگ و مهمی که قرآن در بین کتاب های دیگر آسمانی آن را دارا است یکی این است که این کتاب در زمان آورنده خود یعنی پیغمبر عزیز اسلام و تحت نظارت و به امر آن حضرت نوشته و جمع آوری گردیده و با همان صورت اصلی تا هم اکنون هم در دسترس جهانیان قرار دارد، قرآن تدریجاً بر پیغمبر بزرگ اسلام نازل می گردید و به دستور آن حضرت با دست «کتاب وحی» نوشته و جمع آوری می گشت. علاوه بر این به مجرد آنکه يك و یا چند آیه بر آن بزرگوار نازل می گردید و آن حضرت آنرا بر مردم مسلمان تلاوت می کرد تعداد زیادی از مسلمین آنرا حفظ نموده در خاطر می سپردند.

نویسندگان در عصر پیغمبر

تعداد نویسندگانی که در عصر پیغمبر اسلام (صلي الله عليه و آله و سلم) در مدینه می زیستند و آن حضرت از وجود آنان برای جمع آوری و نوشتن قرآن استفاده می نمود تا چهل و سه نفر ضبط شده اند

که مشهورترین آنها افراد زیر هستند: ۱- علی بن ابیطالب (علیه السلام)
 ۲- زید بن ثابت ۳- سعید بن عاص ۴- ابان بن سعید ۵- خالد بن سعید
 ۶- زبیر بن عوام ۷- طلحه بن عبدالله ۸- سعد بن ابی وقاص ۹- عامر بن
 فهیره ۱۰- عبدالله بن ارقم ۱۱- عبدالله بن رواحه ۱۲- عبدالله ابن سعد
 بن ابی السرح ۱۳- ابی بن کعب ۱۴- ثابت بن قیس ۱۵- حنظله بن ربیع
 ۱۶- شرحبیل بن حسنہ ۱۷- علاء بن حضرمی ۱۸- خالد بن ولید ۱۹-
 عمرو بن عاص ۲۰- مغیره ابن شعبه ۲۱- معیقب بن ابی فاطمه الدوسی
 ۲۲- حذیفه ابن الیمان ۲۳- حویطب بن عبدالعزی عامری اینان از جمله
 ۴۳ نفر نویسندگانی بودند که در زمان پیغمبر اسلام می زیستند و همه
 قرآن و یا قسمتی از آن را به خط معمولی آن زمان می نوشتند.

در بین این جمع دو نفر بودند که از دیگران در نوشتن قرآن سهم
 بیشتری داشتند یکی علی بن ابیطالب (علیه السلام) و دیگری زید بن
 ثابت و باز از این دو نفر امیرالمؤمنین (علیه السلام) بیش از همه و در
 همه حال در ملازمت پیامبر اسلام بوده و همه آیات نازل را نوشته و
 ضبط می نمودند.

چیزهایی که قرآن بر آنها نوشته می شد عبارت بودند از چوبه های
 نخل ، تخته های سنگ سفید، شانه و کتف شتران و گوسفندان، پوست
 های دباغی شده و پارچه ها. اهمیتی که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و
 آله و سلم) در نوشتن آیات قرآن و ضبط آن نشان می دادند تا جایی بود
 که هیچگونه تأخیری را در این باره روا نمی داشتند و بلافاصله پس از
 نزول هر آیه دستور نوشتن آنرا صادر می فرمودند.

صحيح بخارى از براء نقل مى كند كه هنگامى كه آيه لاىستوى القاعدون من المؤمنين غير اولى الضرر و المجاهدون فى سبيل الله باموالهم و انفسهم فضل الله المجاهدين باموالهم و انفسهم على القاعدین درجه و كلا وعدالله الحسنی و فضل الله المجاهدين على القاعدین اجراً عظيماً نازل گرديد پيغمبر اسلام فرمود:

«زيدبن ثابت را نزد من بخوانيد و بگوئيد كه با كتف و دوات حاضر شود.»

هنگاميكه زيد حاضر گرديد فرمود بنويس: لاىستوى القاعدون نوشتن قرآن در زمان پيغمبر از همان ابتداى كار (كه تعداد مسلمين از شماره انگشتان يك دست هم تجاوز نمى كرد) تا آنجا رايج بود كه تعدادى از مردان و زنان مسلمان قسمتى از سوره ها و آيات نوشته شده را نزد خود داشتند.

داستان اسلام آوردن عمر در مكه به خوبى نشان مى دهد كه اهمامى كه پيغمبر اكرم و همان تعداد محدود مسلمين از روز اول براى نوشتن قرآن و حفظ آن داشتند تا كجا بوده است.

تاريخ مى نويسد: پس از آنكه خواهر عمر بن خطاب اسلام اختيار كرده بود مردى از قریش در كوچه به عمر رسيد و به او گفت اختلف قدصيات يعنى خواهر تو از دين بيرون شد، عمر (كه ذاتاً مردى بود خشن) به خانه خواهرش آمد و سيلی سختی بر صورت او نواخت آنچنان كه خراش بر روی او ظاهر گشت. آنگاه كه غضب او فرو نشست دید در گوشه اطاق صحيفه ايست و در آن اين آيات نوشته شده:

بسم الله الرحمن الرحيم سبح لله ما فى السموات و ما فى الارض و هو العزيز الحكيم - تا قول خدا - ان كنتم مؤمنين و صحيفه ديگرى بود كه در آن نوشته شده بود:

بسم الله الرحمن الرحيم طه. ما انزلنا عليك القرآن لتشقى - تا قول خدا - له الاسماء الحسنی.

عمر با خواندن این آیات سخت تحت تأثیر قرار گرفت. این داستان به خوبی نشان می دهد که موضوع نوشتن قرآن در نسخه های متعدد در همان صدر اول کاملاً رایج بوده است تا جایی که در همان روزها و در آن شرایط بسیار سخت و ناگوار حتی نزد خواهر عمر که يك زن مسلمان بود مقداری از قرآن نوشته شده یافت گردید.

اهتمامی که مردم مسلمان در این باره داشتند تا آنجا بود که يك روز بیشتر از نزول آیه ای نمی گذشت مگر آنکه ده ها و صدها نفر از مردم مسلمان آنرا محفوظ داشتند.

اینان برای آنکه مطمئن شوند آن آیات را اشتبهاً حفظ نکرده اند نزد پیغمبر می آمدند و محفوظات خود را برای آن حضرت می خواندند تا از این راه از صحت محفوظات خویش اطمینان یابند سپس آنچه را که حفظ کرده بودند به کودکان خود و به کسانی که از اهل مکه و مدینه در مسجد حاضر نبودند تعلیم می دادند و بدین جهت يك یا دو روز بیشتر از نزول آیه ای نمی گذشت مگر آنکه بسیار از صحابه و زنان و کودکان مسلمان آن آیات را ضبط و محفوظ داشتند.

علاوه بر جنبه معنوی و مذهبی اصولاً قرآن از نظر فصاحت و بلاغت سخت مورد توجه مردم جزیره العرب بوده است مردمی که در حفظ اشعار و گفتار فصحای مشهور خود تا آن درجه اهتمام داشتند

چگونه ممکن بود نسبت به حفظ قرآن و بخاطر سپردن آیات آسمانی و دل نشین آن کوتاهی و یا غفلت ورزند؟! علی بن ابراهیم قمی نقل می کند که قرآن در سینه مردان محفوظ بود و گروهی از صحابه تمام آنرا بطوری که از پیغمبر (صلي الله عليه و آله و سلم) شنیده بودند حفظ داشتند.

تنظیم نوشته های قرآن در زمان پیغمبر (صلي الله عليه و آله و سلم)

آیات و سوره های قرآن که پس از نزول به امر پیغمبر در کتف گوسفندها، چوبه های نخل، تخته های سفید سنگ، پوست های دباغی شده و پارچه ها نوشته می شد در زمان زندگی آن بزرگوار به دستور وی جمع آوری و ترتیب آیات و سوره های آن داده شده بود، تعداد کسانی که قرآن را در زمان پیغمبر جمع آوری نموده و یا مقداری از آن را جمع و بعد از وفات آن حضرت آنرا تکمیل نمودند بدین ترتیب است:

- ۱- علی بن ابیطالب (علیه السلام) ۲- سعد بن عبید بن نعمان ۳-
 - عویمر بن زید ۴- معاذ بن جبل بن اوس ۵- ابو زید ثابت بن زید ۶- ابی بن کعب ۷- عبید بن معاویه یا معاذ ۸- زید بن ثابت.
- خوارزمی در مناقب خود می نویسد که علی بن ابیطالب (علیه السلام) و ابی بن کعب قرآن را در زمان پیغمبر (صلي الله عليه و آله و سلم) جمع آوری نمودند.
- زیدبن ثابت می گوید: ما در خدمت رسول خدا بودیم و قرآن را از روی قطعات جمع و تألیف می نمودیم و

این تألیف عبارت از ترتیب آیات بود که به موجب راهنمایی و دستور مبارك پیغمبر هر کدام به مورد خود انجام می گرفت.

در يك روایت علی بن ابراهیم قمی نقل می کند که رسول خدا (صلي الله عليه و آله و سلم) به علی (عليه السلام) فرمود که: قرآن در پشت سر خوابگاه من است آن را جمع کنید و نگذارید که قرآن ضایع شود چنانکه یهود تورات را ضایع نمودند.

از مدارکی که ما تا به اینجا بیان کردیم و شواهد دیگری که از نقل آنها خودداری شد به خوبی استفاده می گردد که تمام قرآن در زمان پیغمبر اسلام (صلي الله عليه و آله و سلم) در نسخه های متعدد نوشته می شد و به امر و دستور آن حضرت آیات آن مرتب و تألیف می گردید.

مرحوم علم الهدی سید مرتضی رضوان الله تعالی علیه در این باره

نویسد:

ان القرآن كان على عهد رسول الله (صلي الله عليه و آله و سلم) مجموعاً. مؤلفاً على ما هو عليه الآن لأن القرآن كان يدرس و يحفظ جميعه في ذلك الزمان حتى عيّن على جماعة من الصحابه في حفظهم له و ان يعرض على النبي (صلي الله عليه و آله و سلم) و يتلى عليه و انّ جماعه من الصحابه مثل عبدالله ابن مسعود و ابى بن كعب و غيرهما ختموا القرآن على النبي (صلي الله عليه و آله و سلم) عدّة ختمات و كلّ ذلك يدلّ بادنئمل على أنّه كان مجموعاً مرتباً غير مبتور و لامبثوث .

یعنی قرآن در زمان رسول خدا (صلي الله عليه و آله و سلم) با همین کیفیتی که اکنون در دسترس ما است جمع آوری و مرتب گردیده بود زیرا قرآن در آن عصر تدریس می شد و مجموع آن به وسیله مسلمین حفظ می گردید

تا آنجا که جمعی از صحابه معین شده بودند که قرآن را حفظ کنند و آن را بر پیغمبر خدا عرضه بدارند و نزد وی بخوانند و همچنین جمعی از یاران آن حضرت مانند عبدالله ابن مسعود و ابی بن کعب و دیگران بارها قرآن را از ابتداء تا به انتها نزد پیامبر بزرگ اسلام قرائت کردند و تلاوت نمودند.

تمام این شواهد با قدری تأمل گواهی می دهد که قرآن در زمان رسول خدا جمع آوری و مرتب شده بود و آیات آن پراکنده و جدای از یکدیگر نبوده است. علامه خوبی ضمن بحث طولانی و عمیقی که در موضوع اثبات عدم تحریف قرآن دارند در پایان استدلالات علمی و غیر قابل انکاری که در این باره اقامه می فرمایند چنین می نویسند:

فإن اهتمام النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) بأمر القرآن بحفظه، و قراءته، و ترتيل آياته، و اهتمام الصحابه بذلك في عهد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و بعد وفاته يورث القطع بكون القرآن محفوظا عندهم، جمعا أو متفرقا، حفظا في الصدور، أو تدوينا في القراطيس، و قد اهتموا بحفظ أشعار الجاهليه و خطبها، فكيف لا يهتمون بأمر الكتاب العزيز، الذي عرضوا أنفسهم للقتل في دعوته، و إعلان أحكامه، و هجروا في سبيله أو طانهم، و بذلوا أموالهم، و أعرضوا عن نسائهم و أطفالهم، و وقفوا المواقف التي بيّضوا بها وجه التاريخ، و هل يحتمل عاقل مع ذلك كله عدم اعتنائهم بالقرآن حتى يضيع بين الناس، و حتى يحتاج في إثباته إلى شهادة شاهدين؟

یعنی اهمیتی که پیغمبر اسلام درباره قرآن و حفظ و مرتب نمودن آیات آن می داد و اهمتایی که اصحاب آن حضرت در زمان حیات و بعد از وفات وی در این باره داشتند ایجاب می کند که هر عاقلی قاطع شود بر آنکه تمام قرآن در نزد مسلمین محفوظ بوده است، خواه به صورت متفرق و در قطعات متعدد و یا

جمع شده در يك جا و خواه به صورت حفظ و ضبط در سینه ها و یا به صورت مکتوب در چیزهایی که قرآن بر آنها نوشته می شد.

مردم عرب در عصر جاهلیت در حفظ اشعار و خطبه هایی که فصحا آنها را می سرودند و یا ایراد می نمودند اهتمام داشتند با اینحال چگونه ممکن است در حفظ قرآن و این کتاب عزیز اهتمام نداشته باشند؟! قرآنی که مسلمین جان های خود را در راه نشر دعوت آن و آشکار ساختن احکامش در معرض قتل قرار دادند و از وطن های خود بخاطر آن هجرت نمودند و اموال خویش را در راه آن انفاق کردند و گاهی از زنان و کودکان خود در راه حمایت از آن روی گردان شدند و بالاخره در این راه در موقعیتی قرار گرفتند که روی تاریخ را سپید کردند.

با این حال آیا هیچ عاقلی احتمال می دهد که این نمونه مسلمان به امر قرآن و حفظ آن اهتمام از خود نشان ندهند تا جایی که قرآن ضایع گردد و مقداری از آیات آن ناقص شود؟! تا در نتیجه برای اثبات اینکه فلان آیه از قرآن است احتیاج به اقامه بینه و دو شاهد باشد؟! و اما قسمتی از روایات که از آنها استفاده می شود که قرآن در زمان ابی بکر و عمر جمع آوری شده بر فرض صحت آنها مقصود از آن روایات (همانگونه که ابو عبدالله زنجانی می نویسد) جمع آوری کردن آیاتی است که بر روی قطعات سنگ سفید، چوبه های نخل و شانه های گوسفند و شتر نوشته شده بود و گرد آوردن آنها در یکجا است یعنی همه آنها را بر روی يك پوست بزرگ دباغی شده مثلا نوشتند و جمع آوری نمودند.

قرآن عثمان و نسخه ای از آن در انگلستان

از قسمتی از روایات و تواریخ اینگونه بدست می آید که قرآن در زمان عثمان جمع آوری شده و به فرمان او همان نسخه ها در دسترس همگان قرار گرفته است.

اما باید در نظر داشت که مقصود از این جمع آوری هم، جمع آوری بر يك قرائت بود و این عمل تنها به علت اختلافی بوده که از نظر قرائت در بین قراء پیش آمده بود.

این اختلاف در قرائت هر چند در بسیاری از موارد موجب اختلاف در معنا نمی گردید اما ممکن بود آهسته آهسته به اختلاف کلی و اصولی منجر گردد.

از این نظر عثمان دستور داد تا پنج نسخه از قرآن بر يك قرائت بنویسند آنگاه نسخه های دیگری که با این نسخه در قرائت اختلاف داشت جمع آوری نموده تا در دسترس مردم نباشد.

حذیفه یمانی که از صحابه رسول خدا بوده است هنگامی که اختلاف قراء را در قرائت مشاهده نمود نزد عثمان آمد و به او گفت که این امت را دریاب و پیش از آنکه مانند یهودی و نصاری اختلاف کنند بداد آنها برس!

بدنبال این یادآوری و اخطار عثمان تحت نظر جمعی از صحابه رسول خدا و قراء دستور داد پنج نسخه از قرآن با يك قرائت نوشته گردد و نسخه های دیگر بجز آن پنج نسخه را یکی به مدینه و دیگری را به مکه و سومی و چهارمی را به کوفه و بصره و پنجمی را به سوی شام فرستاد و نسخه ای که به شام فرستاده شد بود تا اواسط قرن هشتم هجری هم در آنجا بوده است و (طبق نظریه جمعی از مورخین) احتمال قوی دارد

آن نسخه همان قرآنی باشد که به کتابخانه لنین گراد برده شده و اکنون هم در کتابخانه لندن در انگلستان است.

شهرستانی در مقدمه تفسیر خود از سرید بن علقمه نقل می کند که علی بن ابیطالب (علیه السلام) می فرمود: ایها الناس الله الله! ایاکم و الغلو فی امر عثمان.

یعنی مردم خدای را در نظر بگیرید و در ذم عثمان زیاده روی ننمائید او ما را جمع کرد و گفت:

چه می گوئید در این اختلاف قرائتها! و این ترتیب کار مردم را به کفر می کشاند؟ ما رأی دادیم عثمان گفت می خواهم مردم را بر یک مصحف (با یک قرائت) گرد آورم زیرا اگر امروز مسلمین در قرائت اختلاف کنند کسانی که بعد از ما می آیند اختلاف آنها سخت تر خواهد شد ما همه گفتیم این رأی پسندیده است آنگاه عثمان نزد زیدبن ثابت و سعید بن عاص فرستاده گفت:

یکی از شما بنویسد و دیگری املاء کند و این دو نفر جز یک حرف در سوره بقره اختلاف نکردند زیرا یکی از آنها «التابوت» و دیگری التابوه» خواند ولی قرائت زیدبن ثابت را برگزیدند زیرا وی کاتب وحی بوده است. ابن طاووس می نویسد که: عثمان قرآن را برای علی (علیه السلام) و با موافقت آن حضرت جمع آوری نمود.

مدارك اسلامی در اثبات عدم تحریف قرآن

ما تا اینجا برای اثبات عدم تحریف قرآن به نقل مدارك روشن و صحیح تاریخی پرداختیم و اکنون بخواست خداوند به قسمتی از مدارك اسلام در این باره اشاره می نمائیم:

يك: خداوند در قرآن مجید با صراحت حفظ این کتاب را بوسیله خود یادآور شده بود می فرماید

انا نحن نزلنا الذكر و انا له لحافظون

یعنی ما این ذکر (قرآن) را فرو فرستادیم و ما آنرا نگهداری و حفظ مینمائیم.

این آیه با صراحت تمام می گوید خداوند حافظ و نگهبان قرآن است و بدون تردید با توجه به این گفتار نباید هیچگونه تصرف و یا کم و کاستی برای قرآن پیش آید که با «حفظ ذکر» از جانب خداوند منافاتی داشته باشد.

این آیه به خوبی تضمین می دهد که پروردگار اجازه نخواهد داد تا ستمگران و جباران با این کتاب (همانند تورات و انجیل) بازی کنند و در آن دخل و تصرفی انجام دهند.

حدیث ثقلین یا دلیلی قاطع بر عدم تحریف دومین شاهد کافی و اطمینان بخش بر آنکه قرآن در عصر پیغمبر بزرگ اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) جمع آوری و مرتب شده بود و در دسترس همگان قرار داشت (و طبعاً تحریف آن با این حساب دیگر امکان نداشت) حدیث ثقلین است.

این حدیث شریف که نه تنها مردم شیعه بلکه بسیاری از روایت بزرگ و مورد توجه عامه هم آنرا نقل کرده اند به خوبی اثبات می کند که «کتاب الله» به صورت يك مجموعه مشخص و سند منظم در دسترس مسلمین بوده است زیرا پیامبر خدا فرمود: انی تارك فيکم الثقلین کتاب الله و عترتی یعنی من دو امانت گرانبه‌قیمت و سنگین در بین شما بجای گذاردم. یکی کتاب خدا و دیگری عترت من.

تردیدی نیست که اگر قرآن تنها در سینه‌ها محفوظ بود و یا آیات آن بطور متفرق و جدا در چوبه‌های نخل و قطعات سفید سنگ و کتف گوسفند و شتر نوشته شده بود اینگونه پیغمبر خدا درباره آن سخن نمی‌گفت و مسلمین را باین دو اصل حیاتی و مهم ارجاع نمی‌فرمود، عترت بطور مشخص و روشن در دسترس مردم بوده است و کتاب خدا هم می‌بایست به صورت مجموعه‌ای معلوم و مشخص در اختیار همگان باشد تا مسلمانان در همه مسائل اسلامی بتوانند به این دو مرجع مقدس و آسمانی مراجعه نمایند و طبیعی است وقتی که قرآن به صورت يك مجموعه مرتب در زمان پیغمبر اسلام مشخص بوده است و همه مردم این مرجع آسمانی را به خوبی می‌شناختند و به آن دسترسی داشتند دیگر هیچگونه امکان تحریفی برای دیگران درباره آن وجود نخواهد داشت.

آیا شیخین چیزی از قرآن کاسته‌اند؟

در اینجا ممکن است گفته شود که قرآن هر چند در زمان پیغمبر بزرگ اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) جمع‌آوری و مرتب شده بود اما پس از آن حضرت با دست شیخین دچار تحریف گردیده و آیات یا سوره‌هایی از آنرا کاسته‌اند.

این احتمال و گمان از جهاتی فاسد و نادرست است زیرا این تحریف در آیاتی که مربوط به موضوع حکومت و خلافت نبوده قطعاً انجام نگردیده است و اصولاً هیچگونه داعی بر انجام این کار برای آنها وجود نداشت. چگونه می‌توان چنین احتمالی را پذیرفت؟

در حالی که اگر این امر واقع می‌شد طبعاً «کم و بیش» مورد اعتراض بسیاری از مردم مسلمان قرار می‌گرفت و در تاریخ اسلام ثبت می‌گردید

با آنکه در سراسر تاریخ کمترین شاهد بر دست زدن آنان به چنین امر خطرناک و مهم وجود ندارد، و اما احتمال آنکه این تحریف نسبت به آن آیاتی انجام شده باشد که مربوط به موضوع خلافت و حکومت بوده است آنهم فاسد و بی اساس است زیرا:

اولاً رسیدن آنها به حکومت و قدرت اسلامی در هنگامی انجام گرفت که آنها (بنا بر این فرض) هنوز دست به جمع آوری قرآن و در نتیجه تحریف آن نزده بودند. و اگر آنها برای حفظ قدرت و در دست گرفتن حکومت احتیاجی به تحریف نمودن قرآن، و حذف قسمتی از آیات آن داشتند، طبعاً می بایست این احتیاج در ابتدای کار باشد؛ نه پس از رسیدن آنان به آمال و آرزوهای خود.

آنها که طرحها و نقشه هایشان برای عقب زدن جانشین واقعی پیغمبر، و در دست گرفتن حکومت و قدرت، تا آنجا مؤثر و ریشه دار بوده که توانستند بدون داشتن فرصت برای کاستن چیزی از قرآن به هدف و مقصود خویش برسند؛ دیگر بعداً چه ضرورتی برای انجام این کار داشتند؟

آنها که بر خر مراد سوار شده بودند، آیا باز هم داعی و احتیاجی بود تا دست به تحریف قرآن بزنند و آیاتی از آن را حذف نمایند؟! و ثانیاً با آن درجه اهمیتی که مردم مسلمان نسبت به حراست و نگهداری از قرآن داشتند، آیا ممکن بود بوسیله کسانی که به غلط خود را جانشین پیغمبر و حافظ و پاسدار قرآن می دانستند! تحریفی نسبت به این کتاب آسمانی انجام شود؟ و با اینحال مورد اعتراض هیچیک از طبقات مسلمین قرار نگیرد.

مخصوصاً آن دسته از یاران پاک و بافضیلت پیغمبر که در ابتدای کار از بیعت با ابی بکر خودداری نمودند،

دوازده نفر از این نمونه از اصحاب روزی در قسمت‌های مختلف مسجد مدینه نشستند و هنگامی که ابی بکر بر بالای منبر قرار گرفت، یکی بعد از دیگری از بین جمعیت بپای خاست و درباره شایستگی علی (علیه السلام) برای خلافت و جانشینی از پیغمبر سخن گفت. ولی هیچیک از آنان ضمن استدلال‌های فراوانی که برای اثبات خلافت بلافصل امیرالمؤمنین (علیه السلام) نمودند، به آیه ای از قرآن (بجز آنچه که تاکنون در این کتاب آسمانی وجود دارد) استدلال و اشاره نکرده اند؛ با آنکه آن روز ابتدای کار بود و اگر «فرضا» هم تحریفی با دست شیخین انجام گرفته باشد، بعدها و پس از تسلط آنان بر کار بوده است، آری این موضوع خود يك سند زنده و روشنی است بر آنکه آیات دیگری در قرآن درباره ولایت و داستان خلافت، از همان ابتدای کار وجود نداشته است.

و ثالثاً: اگر چنین جسارتی بزرگ از شیخین نسبت به قرآن عظیم به عمل می آمد، چگونه ممکن بود علی (علیه السلام) در هیچیک از خطبات و گفتارهایی که در آنها روش آنان را صریحاً مورد اعتراض قرار می دهد، به این خیانت عظیم و بزرگ هیچگونه اشاره ای ننماید؟! امیرالمؤمنین (علیه السلام) که در خطبه شقشقیه خود قسمتی از اعمال خلاف و ناصحیح و انحرافات آنان را به میان می کشد، و آنها را برخلاف مقررات اسلامی و سیره پیغمبر می شمرد

چگونه ممکن است نسبت به این عمل و خیانت بزرگ هیچگونه سخنی به میان نیاورد؟ با آنکه اعتراض نسبت به این عمل (بر فرض وقوع آن) سهل تر، و از نظر افکار عمومی مسلمین مؤثرتر، و بیشتر قابل درک بوده است.

آیا عثمان آیاتی از قرآن حذف نموده؟

با در نظر گرفتن مطالبی که اکنون برشمردیم به خوبی روشن می شود که احتمال کاسته شدن آیاتی از قرآن با دست عثمان، تا چه حد نادرست و فاسد است. آیا قابل تصور است که قرآن، تا زمان حکومت عثمان سالم و دست نخورده در بین مسلمین منتشر باشد، ولی او در دوران قدرت خویش، بخود جرأت بدهد و قسمتی از آیات آنرا حذف نماید؟!!

اگر فرضاً عثمان دست به چنین گناه عظیمی زده بود، این خود برای کسانی که او را به قتل رساندند بزرگترین دست آویز بوده و دیگر احتیاجی نداشتند که خیانت‌های او را در بیت المال و امثال آن برشمردند و آنها را مجوز عمل خود و قتل وی بشمار آورند.

با آنکه در سخنان و اعتراضات این دسته، کوچکترین اشاره ای در اینباره (تحریف قرآن با دست عثمان) وجود نداشت.

علاوه بر این علی (علیه السلام) هنگامی که در رأس کار واقع شد، و حکومت اسلامی برای اولین بار بعد از پیغمبر، بدست فرد شایسته و خدا ساخته ای مانند آن حضرت قرار گرفت، از اقدامات اساسی و مهمی که انجام داد این بود که اموال و اراضی عمومی را، که عثمان بدون حق به چاپلوسان و تملق گویان حکومت خود بخشیده بود، پس گرفت و آنها را به بیت المال برگرداند. در دومین روز خلافت خود آن بزرگوار خطبه ای خواند و در آن چنین فرمود:

الا انّ كل قطيعه اقطعها عثمان و كل مال اعطاه من مال الله فهو مردود في بيت المال فان الحق القديم لا يبطله شيء و لوجدته قد تزوج به النساء و ملك به الاماء لردده فان في العدل سعه و من ضاق عليه العدل فالجور عليه اضيق.

يعني آگاه باشید، هر قطعه از اراضی مسلمین که آنرا عثمان به ناحق به دیگران بخشید، و هر مالی که او از اموال عمومی بدون جهت عطاء نمود، باید به بیت المال برگردد. زیرا چیزی (مانند بخشش خلیفه) نمی تواند حق را باطل گرداند (آن اموال را پس می گیرم) هر چند مهریه زنان قرار گرفته باشد و یا با آن کنیزانی را خریده باشند زیرا در عدل وسعت است و آنکس که عدل بر او ضیق گردد، جور و ستم بر او ضیق تر خواهد بود.

آری روش علی (علیه السلام) درباره اموالی که بدون جهت عثمان آنها را به دیگران بخشیده بود اینگونه بود. با این حساب اگر آیاتی از قرآن با دست آن مرد کاسته می شد، آیا ممکن بود آن حضرت در دوران خلافت حقه ی، خویش آنها را بازگرداند؟ با آنکه در بازگشت دادن آن اموال و اراضی به بیت المال، طبعاً خشم و غضب جمعی زورمند برانگیخته می گشت، ولی بازگرداندن آیات قرآن (با فرض آنکه تحریفی در آن بوسیله عثمان انجام شده باشد) هیچگونه عکس العمل حادی در بین جامعه آن روز ایجاد نمی نمود.

آقایان عزیز! با در نظر گرفتن قسمتی از مدارك و شواهد قطعی و غیر قابل انکاری، که ما تا اینجا در اثبات عدم تحریف قرآن نقل کردیم، به خوبی روشن می شود که بدون تردید، هیچگونه دخل و تصرفی در این کتاب آسمانی انجام نگردیده، و قرآن با آن صورتی که بر پیغمبر بزرگ اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل گردیده بود همچنان باقی،

و در دسترس ماست . و این امتیاز در بین کتابهای آسمانی تنها در انحصار قرآن است و بس.

تورات و سرگذشت آن

با شواهد قطعی و مدارك انكار ناپذیری که ما در فصل گذشته در اثبات عدم تحریف قرآن برشمردیم ، به خوبی روشن شد که چگونه این کتاب آسمانی از هر نوع زیاده و نقیصه مصون بوده ، و با همان صورتی که در زمان پیامبر بزرگ اسلام (صلي الله عليه و آله و سلم) ، در نسخه های متعدد نوشته و جمع آوری شده بود، همچنان در دسترس جهانی قرار دارد.

اکنون می خواهیم بخواست خداوند سرگذشت کتابهای آسمانی دیگر، بخصوص تورات و انجیل را ، از نظر تحریف مورد توجه قرار دهیم.

در این بحث ما با کمال تأسف در برابر حقایق دردناکی قرار می گیریم. چه حقیقتی تلخ تر از اینکه صدها میلیون نفر از افراد بشر، آنهم در کشورهای متمدنی و پیشرفته ی مغرب زمین ، پیرو آئینی باشند ، که کتابهای آسمانی آن در اثر تحریف یکباره دگرگون گردیده ؛ و آنچه که اکنون بنام آنها وجود دارد ، ساخته فکر انسانها و حاوی بسیاری از خرافات و موهومات است؟!

اینك برای اثبات این حقیقت قسمتی از مدارك خود را ارائه می دهیم:

چگونه تورات تحریف گردیده؟

آنچه که اکنون بنام « کتاب مقدس » یهود و نصاری در دسترس عموم است ، بر دو بخش تقسیم می گردد.

عهد عتیق، عهد جدید:

پیروان کلیسا و مسیحیان، عموماً این هر دو بخش را آسمانی دانسته ، و به آن با نظر احترام می نگرند. اما مردم یهود فقط عهد عتیق را محترم شمرده ، و تنها آنرا آسمانی می دانند. و به عهد جدید هیچگونه ایمانی ندارند زیرا به آورنده ی آن عیسی ، مومن نیستند. ما بحث خود را در تحریف کتاب مقدس از «عهد عتیق» شروع می کنیم ، و سپس «عهد جدید» را از همین نظر بخواست خداوند مورد بررسی قرار خواهیم داد.

عهد عتیق عبارت است از تورات موسی و ۳۴ کتاب دیگر. تورات خود دارای پنج سفر است:

سفر پیدایش، سفر خروج، سفر لاویان، سفر اعداد، سفر تثنیه. اما قسمت بیشتر عهد عتیق را ۳۴ کتاب دیگر تشکیل می دهند، که نامهای آن بدین قرار است: صحیفه یوشع بن نون، سفر داوران، کتاب روت، اول سموئیل نبی، دوم سموئیل نبی، اول پادشاهان، دوم پادشاهان، اول تواریخ ایام، دوم تواریخ ایام، کتاب عزراء، کتاب نحمیا، کتاب استر، کتاب ایوب، مزامیر (زبور داود). امثال سلیمان، کتاب جامعه، غزل، غزلهای سلیمان، کتاب اشعیاء نبی، کتاب ارمیاء نبی، مرثی ارمیاء نبی، کتاب حزقیال نبی، کتاب دانیال نبی، کتاب هوشع نبی، کتاب بویئیل نبی، کتاب عاموس نبی، کتاب عوبدیاء نبی، کتاب یونس نبی، کتاب میکاه نبی، کتاب ناحوم نبی، کتاب حبقوق نبی، کتاب ضیاء نبی، کتاب حجی نبی، کتاب زکریاء نبی، کتاب ملاکی نبی.

تورات کنونی که در اولین قسمت عهد عتیق قرار گرفته، در اعتقاد مردم یهود و نصاری و وحی آسمانی است، که خداوند بر موسی بن عمران نازل کرده، و به صورت الواحی آن حضرت آنرا از کوه طور آورده است. نویسنده مشهور هلندی «هندریک ویلم وان لون»، داستان نزول وحی را بر موسی چنین شرح می دهد:

«روزی از روزها حضرت موسی ناپدید گردید، و در افواه افتاد که با دو تخته سنگ نتراشیده، از میان جمعیت بیرون رفته است، بعد از ظهر آن روز قله کوه سینا نامرئی بود، و تندباد ابر سیاهی را آورده و کوه را در زیر حجاب آن پنهان ساخت. بطوریکه چشم انسان در آنجا چیزی را نمی دید، چون حضرت موسی برگشت، یاللعجب که بر روی سنگهایی که در دست داشت خدای قوم یهود، در همان وقتیکه رعد و برق گوش عالم را کر نموده بود، احکام خود را نقش کرده بود»

با این ترتیب تورات از جانب خداوند بر موسی نازل گردیده، و در اختیار مردم بنی اسرائیل قرار گرفت. اما شواهد و مدارک قطعی نشان می دهد، که متأسفانه آن تورات اصلی از دست رفته، و آنچه که اکنون به آن نام وجود دارد نوشته ی دست خاخمها، و زائیده ی فکر رهبران دینی یهود است.

این حقیقت بحدی روشن و آشکار است، که نه تنها شخصیتهای برجسته ای از یهود و نصاری مانند ریچارد سیمون، صریحاً به آن اعتراف می کنند، بلکه هر محقق منصفی قدری در اینباره بررسی نماید، این واقعیت تلخ را خواهد پذیرفت.

«ویل دورانت» می نویسد «ولتر فیلسوف معروف فرانسوی با یک انتقاد عالی در صحت و اصالت تورات تردید کرده.»

همین نویسنده از کتاب «آثار برگزیده ولتر» نقل می کند که او از «زاپاتا» یاد می کند، و می گوید که «زاپاتا» مسائلی را طرح می کند، که تناقضات تاریخی تورات را آشکار می سازد.

دورانت نویسنده آمریکایی می نویسد «اینکه آن اسفار چگونه و چه وقت و کجا نوشته شده، سؤالی است که پرسیدن آن عیبی ندارد؛ و سبب آن شده است که پنجاه هزار جلد کتاب در این باره نوشته شود، و ما آنرا در يك بند از این کتاب نقل می کنیم. و البته جوابی هم در مقابل نخواهد داشت.»

شواهدی بر تحریف تورات

برای اثبات تحریف تورات مدارك و شواهد بیشماری در دست است . ولی ما در اینجا تنها به قسمتی از آنها اشاره می کنیم:
یکی از بزرگترین و عالیترین سندها در موضوع بحث ما، مطالعه متن تورات است. در تورات داستان مرگ موسی و حوادث بعد از آن، و عزاداری مردم بنی اسرائیل را بر وی ، و مدت عمر او را ، آشکارا شرح می دهد و می نویسد:

پس موسی بنده ی خداوند ، در آنجا در سرزمین موآب ، بر حسب قول خداوند مُرد ، و او را در زمین موآب ، در مقابل بیت فُغور در دره دفن کرده ، و احدی قبر او را تا امروز ندانسته است. و موسی چون وفات یافت صد و بیست سال داشت ؛ و نه چشمش تار و نه قوتش کم شده بود . و بنی اسرائیل برای موسی در عربات موآب سی روز ماتم گرفتند. پس روزهای ماتم و نوحه گری برای موسی سپری گشت.
وجود این داستان در تورات که مربوط به مرگ موسی ، و عزاداری بنی اسرائیل در مدت سی روز برای او است ،

به خوبی نشان می دهد که این کتاب يك سند تاریخی است ، که پس از مرگ موسی بن عمران با دست رهبران دینی یهود درباره آن حضرت و حوادث زندگی وی نوشته شده است . آیا با این شاهد روشن و صریح ، باز هم می توان گفت که تورات فعلی همان مجموعه ی آسمانی است ، که بر موسی بن عمران در کوه طور نازل گردیده بود؟! آیا این وحی خداوند است که بر موسی نازل شده، و درباره مرگ او و عکس العمل بنی اسرائیل نسبت به آن سخن می گوید؟! تورات (بنا باعتراف خود) تنها يك نسخه در الواحی قرار داشت ، و موسی آنرا در دست قبیله و جمعی به امانت سپرده بود؛ تا در هر هفت سال در وقت معین، آن را بر بنی اسرائیل بخوانند، آنگاه همین کتاب نقل می کند که موسی بن عمران امناء تورات را، خائن و فاسد و گردنکش و فتنه انگیز خوانده است . اکنون به متن این قسمت توجه فرمائید:

و موسی این تورات را نوشته، آنرا به بنی لاوی کهنه که تابوت عهد خداوند را برمی داشتند و به جمیع مشایخ اسرائیل سپرد. و موسی ایشانرا امر فرموده، و گفت که در آخر هر هفت سال در وقت معین سال انفکاک، درعید خیمه ها ، چون جمیع اسرائیل بیایند ، تا به حضور یهود خدای تو، در مکانی که او برگزیند حاضر شوند. آنگاه این تورات را پیش جمیع اسرائیل در سمع ایشان ، بخوان قوم را از مردان و زنان و اطفال و غریبانی که در دروازه های تو باشند ، جمع کن تا بشنوند ؛ و تعلیم یافته ، از یهود خدای شما بترسند . و به عمل نمودن جمیع سخنان این تورات هوشیار باشند.

به این ترتیب بنی لاوی و مشایخ بنی اسرائیل امناء تورات ، و حافظ و نگهبانان آن هستند. و هم آنهاست که مأموریت دارند هر هفت سال در وقت معین ، این کتاب و الواح را بر مردم بنی اسرائیل بخوانند . اما متأسفانه موسی همین امناء و نگهبانان تورات را ، خائن و سرکش و فاسد خوانده و به آنان چنین می گوید:

موسی به لاویانی که تابوت عهد خداوند را برمی داشتند ، وصیت کرده و گفت: این کتاب را بگیرید و آنرا در پهلوی تابوت عهد یهوه، خدای خود بگذارید ؛ تا در آنجا برای شما شاهد باشد. زیرا من تمرد و گردن کشی شما را می دانم. اینک امروز که من هنوز با شما زنده هستم ، بر خداوند فتنه انگیزته اید. پس چند مرتبه زیاده بعد از وفات من ، جمیع مشایخ ، اسباط ، و سروران خود را نزد من جمع کنید؛ تا این سخنان را در گوش ایشان بگویم . و آسمان و زمین را برایشان شاهد بگیرم . زیرا میدانم که بعد از وفات من ، خویشتن را بالکل فاسد گردانیده ، از طرقی که به شما امر فرمودم خواهید برگشت . و در روزهای آخر ، بدی بر شما عارض خواهد شد . زیرا که آنچه در نزد خداوند بد است خواهید کرد ؛ و از اعمال دست خود خشم خداوند را به هیجان خواهید آورد.

اکنون آقایان عزیز! شما قضاوت کنید، توراتی که نسخه آن منحصر بفرد است ، و نگهبانان و امناء آن ، بنا بتصریح همان تورات ؛ گردنکش، فتنه انگیز، فاسد و متمرد از امر موسی هستند، آیا باز هم می توان نسبت به سرنوشت این کتاب آسمانی اطمینان داشت؟! آیا نمی توان مطمئن بود که آن تورات، با دست همان امناء فاسد و فتنه انگیز، دچار قلب شده ، و یا حداقل نسخه ی اصلی آن از دسترس مردم خارج گردیده باشد؟!

سه: سومین شاهد اطمینان بخشی که می توان، از متن تورات برای اثبات آسمانی نبودن آن ارائه داد، آیات فراوانی از این کتاب است، که داستانها و حوادث را از قول موسی نقل می کند. و مانند يك شاهد و ناظر بیگانه آنرا حکایت می نماید. مثلا در سفر اعداد می گوید: و برای جماعت آب نبود. پس بر موسی و هارون جمع شدند و قوم با موسی منازعت کرده گفتند: کاش که می مردیم وقتی که برادران ما در حضور خداوند مردند. و موسی و هارون از حضور جماعت در خیمه اجتماع آمدند، و بروی خود در افتادند و جلال خداوند بر ایشان ظاهر شد.

و یا در مورد سپردن تورات به امانت به بنی لوی، و مشایخ بنی اسرائیل بارها همین کتاب از گفتار موسی چنین تعبیر می کند: «موسی ایشان را امر فرمود» «موسی کلمات این سرود را در گوش تمامی جماعت اسرائیل تماماً گفت.»

آیا اینگونه تعبیرات و بودن این نمونه از آیات در تورات، گواه روشنی نیست بر آنکه این کتاب با دست افراد بشر و پیروان موسی بعد از وفات آن حضرت نگارش یافته و فقط جنبه تاریخی دارد؟ که حوادث زندگی آن بزرگوار و مرگ او را نقل می کند؟!

چهار: سند چهارم بر آنکه تورات اصلی مفقود گردیده و مجموعه ی آن اکنون در دسترس نیست، اعتراف بعضی از کتابهای عهد عتیق در اینباره است.

طبق آیاتی که ما در شاهد دوم، برای اثبات تحریف تورات نقل کردیم، موسی بن عمران آن الواح را به لاویان داد، تا در کنار تابوت عهد یهوه آنرا جای دهند.

بنابراین تورات در آن صندوق جای داشت اما بالاخره سرنوشت آن چه شد؟ از زبان یکی دیگر از کتابهای عهد عتیق بشنوید. در آنجا چنین نوشته است:

آنگاه سلیمان مشایخ اسرائیل و جمیع رؤسای اسباط و سروران خانه های آبای بنی اسرائیل را، نزد سلیمان پادشاه، در اورشلیم جمع کرد تا تابوت عهد خداوند را از شهر داود که صهیون باشد برآورند. و جمیع مشایخ اسرائیل آمدند. و کاهنان تابوت را برداشتند و تابوت خداوند و خیمه ی اجتماع، و همه ی آلات مقدس را که در خیمه بود آوردند، و کاهنان و لاویان آنها را بر آوردند. و سلیمان پادشاه و تمامی جماعت اسرائیل که نزد وی جمع شده بودند، پیش روی تابوت همراه وی ایستادند؛ و اینقدر گوسفند و گاو ذبح کردند که بشمار و حساب نمی آید. و کاهنان، تابوت عهد خداوند را به مکانش در محراب خانه، یعنی در قدس الاقداس، زیر بالهای کروبیان درآوردند؛ و در تابوت چیزی نبود سوای آن دو لوح سنگ، که موسی در حوریب در آن گذاشت.

در این آیاتی که ما اکنون آنرا از یکی از کتابهای عهد عتیق نقل کردیم، با صراحت می گوید: که کاهنان تابوت عهد خداوند را (صندوقی که تورات در آن قرار داد) به نزد سلیمان آوردند. اما هنگامی که آنرا گشودند، از تورات در آن اثری نبود. و بجز دو سنگ در آن یافت نگردید.

پنج: از مدارك معتبر و مورد اعتماد، که از نظر مسیحیان دارای ارزش و اعتبار خاصی است، اعتراف «قاموس کتاب مقدس» در این باره است. مستر هاکس که مترجم کتاب مذکور از انگلیسی بفارسی است، ضمن بحثی که درباره عهد عتیق، و عهد جدید دارد، با آنکه می خواهد از آسمانی بودن این دو عهد حمایت کند،

با اینحال تحت عنوان «الهامیت کتاب مقدس» چنین می نویسد:

کلام خداوند بر انبیاء و رسلی نازل شده، که ایشان نیز بر حسب اصطلاح لغات بنی نوع بشر، بر آن وحی مقدس متکلم شدند؛ و وحی مسطور را یا خود نبی و رسول بنفسه می نوشت، و یا به کاتب دیگر رجوع می فرمود. اما از نسخه های اصلی که خود ایشان یا کاتبان ایشان نوشته باشند، در دست ما نیست. بلکه آنچه فعلاً در دست داریم از نسخه های اصلی استنساخ شده است. هر چند که ایشان در کار خود نهایت دقت و اهتمام را داشتند، باز اختلافات جزئی در آنها دیده می شود. لیکن ابداً اسباب تغییرِ تعلیم، و احکام کتاب مقدس نبوده و نخواهد بود. و تفصیل استنساخ آنها (عهدین) از قرار ذیل است: عهد عتیق عبرانی که فعلاً در دست ما است از نسخه مسوریه که جمعی از یهودیان در طبریه و سوره که در وادی فرات واقع است، از قرن ششم الی قرن دوازدهم میلادی جمع و درج نمودند. و معلمین آن جماعت تفسیری که آنرا مسوره (تقلید) گویند، بدان افزوده اند؛ که شامل جمیع مقاصد و مطالبی است که صحت و استحکام نص الهام مسطور را حاوی است. گویند که مسوریان نسخه هایی را که با نسخه خودشان مطابق نبود رد نموده، حفظ آنها را حرام داشتند. و بدین واسطه نسخه قدیم عبرانی که مقدمتر بر قرن دوازدهم میلادی باشد نتوان یافت.

آقایان عزیز! ملاحظه می فرمائید که نویسنده قاموس چگونه با صراحت اعتراف می کند، که نسخه های اصلی عهدین در دسترس نیست. و آنچه اکنون در اختیار ماست از نسخه های اصلی استنساخ شده است. در حالی که از آقای **دکتر پست** باید پرسید که اگر این تورات و همچنین انجیلهایی که فعلاً موجود است برآستی از نسخه های اصلی استنساخ شده باشد،

پس چرا (حتی با اعتراف شما) اینهمه اختلاف در بین آنها یافت می شود؟!

توراتی که بنا به اعتراف قاموس مقدس، قدیمی ترین نسخه آن نسخه ای است که در قرن دوازدهم، یعنی هزار و دویست سال پس از میلاد عیسی مسیح، با دست جمعی «از یهودیان طبریه و سوره» نوشته شده باشد، آیا هیچگونه تضمینی به اصالت و صحت آن می توان یافت؟! و آیا باز هم می توان آنرا در بست همان تورات آسمانی دانست که صدها سال قبل از عیسی مسیح، بر موسی ابن عمران نازل گردیده بود؟!

شش: از شواهد اطمینان بخش و بزرگی که مفقود شدن، و از بین رفتن تورات اصلی را اثبات می کند، مدارک تاریخی است که حوادث سهمگین اورشلیم و ملت یهود را شرح می دهد.

اورشلیم و موجودیت آن بارها مورد تجاوز جباران و ستمگرانی قرار گرفت، که از انجام هیچ نوع قتل و غارت در آن امتناع نداشتند.

یکی از این یورشها بوسیله پادشاه بابل، بخت النصر (که عهد عتیق از آن به «نبوکدنصر» یاد می کند) انجام شد. بخت النصر یا نبوکدنصر دوبار بر شهر اورشلیم تاخت، و مخصوصاً بار دوم خانه خدا و تمام خانه های شهر را غارت کرد. و سپس آنها را به آتش کشید و سوزانید. و تردیدی نیست که تورات اصلی هم به دنبال تمام موجودی خانه خدا، و شهر اورشلیم بغارت رفت، و مفقود و معدوم گردید. و باز قبل از بخت النصر، از طائفه همان بنی اسرائیل سلاطینی بر اورشلیم حکم راندند، که بت پرستی را شعار خود قرار داده، و تمام شریعت موسی و مقررات و دستورات او را پایمال نموده بودند.

و مدت‌ها بر مردم یهود گذشته بود که به هیچ يك از شؤون مذهبی خود دسترسی نداشتند؛ چنانکه یکی از کتب عهد عتیق، به این حقیقت صریحاً اعتراف کرده و می‌گوید «و اسرائیل مدت مدیدی بی خدا و بی کاهن معلم و بی شریعت بودند»

به این ترتیب آیا باز هم می‌توان گفت که تورات در طول اینهمه حوادث، و جزر و مدهای سهمگین، همچنان به صورت اصلی خود باقی مانده و دچار هیچگونه تغییر و تحریفی نگردیده باشد؟!

آری! مردم بنی اسرائیل پس از آنکه سالها در بابل اسیر بودند، و شهر اورشلیم دچار غارت و آتش سوزی و ویرانی گردیده بود، به امر کورش به شهرهای خود بازگشتند.

در اینجا بود که پس از دهها سال، مردم به عزرای کاتب گفتند برای ما تورات بخوان و عزرا تورات را بر آنان خواند؛ و آنها به گریه و ناله درآمدند.

بنابراین نقل، سند تورات تنها به مردی بنام عزرای کاتب می‌رسد و آنچه که او خواند مردم آنرا بنام تورات پذیرفتند.

آقایان محترم! تا اینجا ما تنها به قسمتی از مدارك قطعی، که برای اثبات تحریف تورات کنونی، و آسمانی نبودن آن وجود دارد، اشاره نمودیم. ولی در اینبار باز هم شواهد مهم و غیرقابل انکاری یافت می‌شود، که از همه روشن‌تر بررسی محتویات تورات است.

بررسی محتویات این کتاب، و خرافات و موهومات بیشماری که در آن گنجانده شده، به خوبی روشن می‌سازد که چگونه آن حقایق آسمانی که بر موسی بن عمران نازل گردیده بود،

با گذشت زمان و در اثر حوادث ، به دست رهبران یهود دچار تحریف گردیده. و چه مطلب شاخه‌داری را در تورات فعلی بنام گفتار خداوند جای داده اند. که نه با هیچ حقیقت علمی منطبق است ، و نه با اصول تعلیمات انبیاء سازش دارد. و ما بخواست پروردگار در آینده به این بحث مهم و جالب اشاره خواهیم نمود.

تحریف در کتابهای دیگر عهد عتیق

با در نظر گرفتن مطالبی که ما درباره ی اثبات تحریف تورات کنونی نقل کردیم ، ماهیت کتابهای دیگر عهد عتیق هم به خوبی روشن می گردد. زیرا قسمتی از این مدارك، (مانند اعتراف دکتر پست در قاموس کتاب مقدس) درباره عهد عتیق بطور کلی و شامل تمام کتابهایی بود که تحت این عنوان جمع آوری گردیده است.

علاوه براین ، محتویات این کتاب ها و مطالبی که در آنها طرح شده، گاهی بحدی رسوا و ننگین است ، که انسان شرم دارد آنرا به يك انسان معمولی نسبت دهد. چه رسد به آفریدگار جهان یا فرستادن و برگزیدگان او. ما برای نمونه ، به نقل یکی از این قبیل مطالب در اینجا اکتفا می کنیم:

شبانگاه در بستر خود، او را که جانم دوست می دارد طلبیدم. او را جستجو کردم اما نیافتم . گفتم الان برخاسته در کوچه ها و شوارع شهر گشته، و او را که جانم دوست می دارد خواهم طلبید . او را جستجو کردم اما نیافتم. كشيک چيانی که در شهر گردش می کنند مرا یافتند . گفتم که آیا محبوب جان مرا دیده اید ؟ از ایشان چندان پیش نرفته بودم که او را که جانم دوست می دارد یافتم. و او را گرفته رها نکردم تا بخانه مادر خود و به حجره والده ی خویش درآوردم. ای دختران اورشلیم

!

شما را به غزلها و آهوه‌های صحرا قسم می‌دهم که محبوب مرا تا خودش نخواهد بیدار مکنید و برمینگیزانید.

اینک تو زیبا هستی ای محبوبه‌ی من . اینک تو زیبا هستی و چشمانت از پشت برقع تو مثل چشمان کبوتر است. و موهایت مثل کله بزها است که بر جانب کوه جلعاد خوابیده‌اند. دندانهایت مثل کله گوسفندان پشم بریده که از شستن برآمده باشند. لبهایت مثل رشته‌ی قرمز و دهانت جمیل است. و شقیقه‌ه‌ایت در عقب برقع تو، مانند پاره‌ی انار است. گردنت مثل برج داود است که به جهت سلاح خانه بنا شده است.

دو پستانت مثل دو بچه توأم آهو می‌باشد، که در میان سوسنها می‌چرند. ای محبوبه‌ی من! تمامی تو زیبا می‌باشد . در تو عیبی نیست . بیا با من از لبنان . ای عروس ، ای خواهر و عروس من، دلم را به یکی از چشمانت، و به یکی از گردنبندهای گردنت ربودی . ای خواهر و عروس من، محبت‌هایت چه بسیار لذیذ است. محبت‌هایت از شراب چه بسیار نیکوتر است. و بوی عطرها‌یت از جمیع عطرها، ای عروس من، لبهای تو عسل را می‌چکاند . زیرا زبان تو عسل و شیر است . و بوی لباست مثل بوی لبنان است . خواهر و عروس من، باغی بسته شده است چشمه‌ی مقفل و منبع مختوم است . نهال‌هایت بستان انارها با میوه‌های نفیسه و بان و سنبل است.

در این آیاتی که ما آنرا از یکی از کتابهای عهد عتیق نقل کردیم دقت کنید. که چگونه رسواترین مطالب جنسی را به يك پیامبر بزرگ نسبت داده ، و سخنان بی شرم عاشق دل‌داده‌ی او را به معشوقه خود به حساب گفتار خداوند و مطالب آسمانی می‌گذارد.

بی جهت نیست که یکی از دانشمندان مشهور آمریکا ، پس از آنکه قدری درباره ی اینگونه محتویات کتابهای عهد عتیق، اظهار نظر کرده چنین می افزاید:

«ما نمی دانیم چگونه علمای دینی غافل مانده ، یا خود را به غفلت زده اند . و اجازه داده اند که این غزلها ، با آنهمه عواطف شهوانی در آن کتاب درج شود . و میان گفته های اشعیاء، و سفر جامعه قرار گیرد؟!»
در پایان این بحث تذکر این نکته لازم است که هدف ما از نقل اینگونه مدارك این نیست که اثبات کنیم تمام آنچه که در کتابهای عهد عتیق است ساخته دست بشر و زائیده فکر انسانهاست . بلکه می خواهیم با اتکاء به اینگونه شواهد، و سندهای زنده ، روشن سازیم که تمام آیات و مطالب کتابهای عهد عتیق را ، نمی توان دربست آسمانی و گفتار خداوند دانست.

هر چند ممکن است قسمتی از آنها آسمانی باشند و یا مضمون آنها از پیامبران الهی صادر گردیده باشد.

تلمود یا یکی از کتابهای مقدس یهود:

یکی از کتابهای معتبر و بزرگ مردم یهود «تلمود» است، دکتر پست پس از آنکه تلمود را به «تعلیم» ترجمه می کند می نویسد.
«تلمود کتابی است شامل دو قسمت که یکی را مثنی و دیگری را گمارا گویند. اما لفظ مثنی که به معنای تکرار می باشد ، عبارت از مجموع تقلید یهود است.

قوم یهود برآنند که این تقلید در کوه سینا به موسی داده شده . بعد از آن از هارون، و الیعازر، و یوشع، دست به دست به انبیاء ، و بعد از انبیاء به رؤسا و خلفای کنیسه رسیده . تا قرن دوم بعد از مسیح که در آن وقت حاخام یهود تمام آنها را جمع کرده در کتابی ثبت نمود.

و گمارا که به معنای تعلیم است عبارت از مجموع تعلیمات و تفاسیری است که بعد از انتهای مثنی، در مدارس عالییه واقع شد. و تفسیراتی که نوشته شده نیز دو قسم می باشد. یکی را تلمود اورشلیم گویند. که حاخامهای طبریه آنرا فیما بین قرن سوم و پنجم نوشتند. و دیگری را تلمود بابل گویند، که در قرن پنجم نوشته شد.»

یکی از فلاسفه بزرگ اروپا «فرنسیس بیکن» نیز در یکی از مقالات خود از تلمود کتاب آسمانی یهود نام می برد.

کتابهای عهد جدید هم آسمانی نیست

ما در فصل گذشته درباره عهد عتیق سخن گفتیم. و ماهیت آنرا از نظر «یک کتاب آسمانی» به خوبی روشن ساختیم، اکنون می خواهیم بخواست خداوند درباره عهد جدید و تاریخچه آن وارد بحث گردیم. و مدارکی را که در اثبات آسمانی نبودن آن در دست است، مورد بررسی قرار دهیم:

عهد جدید عبارت است از: انجیلهای چهارگانه و ۲۳ کتاب دیگر که بدین ترتیب است:

انجیل متی، انجیل مرقس، انجیل لوقا، انجیل یوحنا، این چهار کتاب اسکلت بندی و اصول عهد جدید را تشکیل می دهد و بقیه که بمنزله فروع آن هستند بدین قرارند: کتاب اعمال رسولان، رساله های پولس رسول به رومیان، رساله پولس به قرشیان اول، رساله پولس به قرشیان دوم، رساله پولس به غلاطیان، رساله پولس به افسسیان، رساله پولس به فیلیپیان، رساله پولس به کولسیان، رساله پولس به تسالونیکیان، رساله دوم پولس به تسالونیکیان، رساله اول پولس به تیموتاوس، رساله دوم پولس به تیموتاوس،

رساله پولس به تیطس، رساله پولس به فلیمون، رساله به عبرانیان، رساله یعقوب، رساله اول پطرس، رساله دوم پطرس، رساله اول یوحنا، رساله دوم یوحنا، رساله سوم یوحنا، رساله یهودا، مکاشفه یوحنا این ۲۷ کتاب، عهد جدید را تشکیل می دهند. و از نظر مردم مسیحی همه آنها آسمانی و مقدسند.

تاریخچه انجیلها و نویسندگان آنها

در بین کتابهای عهد جدید از همه مقدس تر که از نظر مسیحیت بمنزله «مادر» هستند، انجیلهای چهارگانه است. اما متأسفانه آنها هم آسمانی نیستند و زائیده فکر انسانهای عادی، و نوشته دست افراد معمولی هستند.

مدارك و شواهدی که اثبات می کند، این اناجیل سالها بعد از عیسی با دست دیگران نوشته شده تا آنجا قطعی است، که حتی رأی متعصبین از نصاری هم هیچگونه جای انکار باقی نمی گذارد. دکتر پست پس از آنکه لغت انجیل را به مژده و بشارت ترجمه می کند صریحاً می نویسد:

«معجزات و وفات و قیام و صعود و تعلیم آن حضرت (عیسی) است که به اناجیل موسوم گردیده است.» ملاحظه می فرمائید! که حتی این نویسنده متعصب مسیحی هم اعتراف دارد که این انجیلها کتابهای تاریخی هستند؛ و نویسندگان آنها (همچون مورخین دیگر) این کتابها را درباره عیسی و شرح زندگانی او، داستان بدار زدن، و حوادث بعد از آن نوشته اند:

لوقا که خود از نویسندگان انجیل است در ابتدای کتابش با صراحت، نوشته ی خویش را تاریخی معرفی کرده و صریحاً می گوید:

که مطالب کتاب را به نقل از دیگران و راویان نوشته «نه با الهام از خداوند» .

وی می نویسد: از آن جهت که بسیاری دست خود را دراز کردند به سوی تألیف، حکایت آن اموری که نزد ما به اتمام رسید، چنانچه آنانی که از ابتداء نظارگان و خادمان کلام بودند بما رسانیدند؛ من نیز مصلحت چنان دیدم که همه را من البدایه بتدقیق در پی رفته ، به ترتیب به تو بنویسم ای تیوفلس عزیز.

از اینگونه اعترافات هم که صرف نظر کنیم، اصولاً يك مطالعه اجمالی در متن اناجیل ، کافی است که تاریخی بودن (نه آسمانی بودن) این کتابها را کاملاً روشن سازد . زیرا در تمام این اناجیل از شب صلب عیسی و حوادث بعد از صلب به تفصیل یاد می شود.

با این حال آیا باز هم می توان این نوشته ها را همان انجیل واقعی دانست که روح القدس آنها را بر شخص عیسی ابن مریم علی نبینا و اله و علیه السلام نازل کرده بود؟!

زیرا اگر این انجیلها همانها باشد که بر عیسی نازل شده ، چگونه از حوادث شب صلب ، و وقایع پس از آن سخن می گوید؟ اناجیل چهارگانه ای که در دسترس ماست، قسمتی از دهها انجیل است که بعد از صعود عیسی بدست افراد مختلف نوشته شده بود.

این اناجیل که تعداد آنها را جمعی از مورخین بیش از صد و بیست ضبط کرده اند، با یکدیگر اختلافات فراوان و بی شماری داشت ، تا بالاخره شورای کلیسا تصمیم گرفت طبق مصالحی، تمام انجیلها را بی اعتبار اعلام کرده؛ و تنها به چهار انجیل از بین آنان رسمیت داده است.

از این نظر دکتر پست هنگامیکه درباره انجیل تفصیلاتی را نقل می کند، از این چهار انجیل به انجیلهای «قانونی» تعبیر کرده و می نویسد: «چهار انجیل قانونی داریم یعنی متی، مرقس، لوقا و یوحنا و نه اینکه کلیسا آنها را قبول کردند، بلکه بزور پذیرفتند»

از این قسمتها هم که چشم بیوشیم با در نظر گرفتن موقعیت نویسندگان این اناجیل، نمی توان این کتابهای را همان انجیل عیسی دانست که بر شخص مسیح نازل شده بود. زیرا دو نفر از این نویسندگان چهارگانه، یعنی متی و یوحنا اگر چه (بنا به عقیده مسیحین) از حواریین بودند، ولی مرقس و لوقا از حواریین عیسی هم نبوده اند. و از میان آن دو نفر حواری هم با آنکه «متی» مقدم بود، و اولین انجیل را او به نگارش درآورده؛ با اینحال تاریخ نگارش آن قطعاً بعد از داستان صلب عیسی و ناپدید شدن آن حضرت از بین اجتماع بوده است.

دکتر پست درباره انجیل متی می نویسد:

زمان تصنیف آن انجیل معلوم نیست. ولی به هر صورت همه تصدیقات قدیم دلالت می کند که پیش از اناجیل دیگر انتشار یافت. برخی برآنند که در سال ۳۸ میلادی و بعضی بر اینکه ما بین سال ۵۰ و ۶۰ تصنیف شد. و تاریخ نگارش انجیل لوقا را هم بعد از صعود عیسی در سال ۶۳ میلادی ضبط کرده اند و درباره مرقس هم هر چند تاریخ احتمالی انجیل او در دست نیست اما با در نظر گرفتن آنکه او حواری عیسی نبوده و انجیل وی قطعاً بعد از انجیل متی بوده است، طبعاً باید نگارش آن بعد از سال ۳۸ و یا ۶۰ میلادی باشد. زیرا تاریخ نوشتن انجیل متی، (اولین تجملی که بنگارش درآمده بود) مردد بود بین سال ۳۸ و ۵۰ و ۶۰ میلادی.

و اما یوحنا اگر چه بنا بر احتمال بیشتر که موخرین می دهند، وی یوحنا ی حواری است (نه یوحنا ی شیخ). ولی با اینحال با شواهدی که در دست است ، بطور اطمینان انجیل او آخرین انجیلی است که نوشته شده. و با این حساب باید حتماً این کتاب بعد از سال ۶۳ میلادی نوشته شده باشد. (که تاریخ نگارش انجیل لوقا است).

بنابراین انجیل های چهارگانه و یا به عبارت صحیح تر این چهار کتاب تاریخی که بنام انجیل درباره عیسی نوشته شده ، سالها بعد از صعود عیسی و ناپدید شدن آن حضرت از بین اجتماع بوده است. با اینحال و با گذشت آنهمه زمان، و فاصله ی طولانی که بین ناپدید شدن مسیح از بین مردم، و نوشتن انجیلها وجود داشت، آیا باز هم میتوان آنها را همان کتاب آسمانی دانست ؛ که بوسیله روح القدس بر حضرت مسیح (علیه السلام) نازل گردیده بود؟!!

آیا نویسندگان انجیل از خدا الهام می گرفتند؟!!

پیروان انجیل و مردم مسیحی، برای آنکه این چهار کتاب تاریخی را که سالها بعد از صعود عیسی بر رشته تحریر درآمده، آسمانی و وحی خداوند معرفی کنند، ناچار می گویند که نویسندگان آنها از جانب خداوند ملهم بودند. و با الهام از او، انجیل های خود را بنگارش درآوردند. ولی مدارك و شواهد فراوانی نشان میدهد که نه نویسندگان انجیلها از جانب خداوند الهام می گرفتند ؛ و نه کتابها آسمانی و الهام است. اینك نقل قسمتی از شواهد و مدارك در اینباره:

يك: چگونه می توان این نویسندگان را از جانب خداوند ملهم دانست؟ در حالی که به اعتراف همین اناجیل، آنها درباره عیسی دچار لغزش شدند. و مسیح را در شب صلب او اطاعت نکردند. و عیسی خود به آنها «بی ایمان» و «سخت دل» خطاب کرده است.

انجیل می نویسد: هنگامیکه عیسی با شاگردان خود می آمد، شخصی بنزد او شد و گفت: فرزند من مصروع است. او را شفا ببخش. و من وی را از نزد شاگردان تو بردم. آنها نتوانستند او را شفا دهند. عیسی در اینجا از شاگردان خود سخت ناراحت گردید و خطاب به آنها چنین گفت:

ای فرقه بی ایمان کج رفتار تا به کی با شما باشم؟ و تا چند متحمل شما گردم؟ اما شاگردان نزد عیسی آمده در خلوت از او پرسیدند چرا ما نتوانستیم او را (دیو را) بیرون کنیم؟ (و مصروع را شفا بخشیم)؟ عیسی ایشان را گفت به سبب ایمانی. زیرا هر آینه بشما می گویم اگر ایمان بقدر دانه خردل می داشتید، بدین کوه می گفتید از آنجا بدانجا منتقل شود؛ البته منتقل میشد. و هیچ امری بر شما محال نمی بود. لیکن این جنس جز بدعا و روزه بیرون نمی رود.

در مورد دیگر عیسی شاگردان خود را «سست ایمان» خطاب کرده و به آنان می گوید:

ای سست ایمانان؛ چرا در خود تفکر می کنید؟ از آنجهت که نان نیاورده اید آیا هنوز نفهمیده و یاد نیاورده اید آن پنج نان و پنج هزار نفر و چند سبدی را که برداشتید و نه آن هفت نان و چهار هزار نفر و چند زنبیلی را که برداشتید؟ پس

چرا نفهمیدید که درباره نان شما را نگفتم؛ که از خمیر مایه فریسیان و صدوقیان احتیاط کنید.

درجه سستی عقیده و ضعف ایمان شاگردان عیسی، نسبت به وی، تا آنجا بود که در حساسترین لحظات یعنی در شب صلب آن حضرت، از آنان خواست تا ساعتی بیدار بنشینند و دعا کنند. ولی آنها کوچکترین توجهی باین خواست عیسی و دستور وی نمودند! انجیل در این باره می گوید:

پس بدیشان گفت نفس من از غایت آلم مشرف بموت شده است. در اینجا مانده با من بیدار باشید. پس قدری پیش رفته به روی در افتاده و دعا کرد.

و نزد شاگردان خود آمده ایشانرا در خواب یافت. و به پطرس گفت: آیا همچنین نمی توانستید يك ساعت با من بیدار باشید؟! و دعا کنید تا در معرض آزمایش نیفتید؟ بار دیگر رفته باز دعا نموده و آمد. باز ایشان را در خواب یافت. زیرا که چشمان ایشان سنگین شده بود. پس ایشانرا ترك کرده و رفت.

در آیه دیگر عیسی در شب صلب خطاب به آنها می گوید «همه شما امشب درباره من لغزش می خورید». شاگردان عیسی و حواریین وی تا آن درجه نسبت به سخنان آن حضرت با نظر تردید و بی اعتقادی می نگریستند، که داستان زنده شدن او را بعد از آنکه سه روز از مصلوب شدنش گذشت (البته به عقیده مسیحیین) اصلا باور نکرده بودند. و به آن ایمان نداشتند. با آنکه این موضوع را به طور مکرر از عیسی شنیده بودند. و حتی دشمنان آن حضرت یعنی یهود هم می دانستند، که عیسی بارها چنین مطلبی را عنوان کرده است. و لذا انجیل درباره رؤسا و مشایخ قوم یهود می نویسد:

و در فردای آن روز که بعد از روز تهیه بود ، رؤسای کهنه و فریسیان نزد پیلاتس (والی) جمع شده گفتند: ای آقا! ما را یاد است که آن گمراه کننده (عیسی) وقتی که زنده بود، گفت بعد از سه روز برمی خیزم . پس به فرما قبر را تا سه روز نگاهبانی کنند. مبادا شاگردانش در شب آمده او را بدزدند؛ و به مردم گویند که از مردگان برخاسته است. و گمراهی آخر از اول بدتر شود.

آری این داستان از قول عیسی تا این حد مشهور بوده است ، که حتی دشمنان وی و بزرگان یهود گفتند که ما از او شنیدم . ولی با این حال شاگردان او به گفته وی ایمان نداشتند. و هنگامیکه مریم مجدلیه برخاستن او را از قبر (بنا بگفته انجیل و عقیده مسیحیها) به شاگردان وی گفت، آنها باور نکردند . تا بالاخره مسیح، خود بر آنها ظاهر شد. و آنها را بر این بی ایمانی توبیخ نمود.

انجیل این داستان را چنین نقل می کند: و صبحگاهان روز اول هفته، چون برخاسته بود ، نخستین به مریم مجدلیه که از او هفت دیو بیرون کرده بود و ظاهر شد. و او رفته اصحاب او را که گریه و ماتم می کردند خبر داد و ایشان چون شنیدند که زنده گشته و بدو ظاهر شده بود، باور نکردند . و بعد از آن به صورت دیگر، به دو نفر از ایشان هنگامیکه به دهات می رفتند هویدا گردید. ایشان دیگران را خبر دادند . لیکن ایشان را نیز تصدیق نمودند. و بعد از آن بدان یازده هنگامیکه به غذا نشسته بودند ظاهر شد. و ایشان را به سبب بی ایمانی و سخت دلی ایشان توبیخ نمود. زیرا به آنانی که او را برخاسته دیده بودند تصدیق نمودند.

شاگردان عیسی (علیه السلام) نه تنها در لحظات حساس عدم ایمان خود را به قسمتی از گفته های او نشان دادند، بلکه در شرایط عادی هم گاهی در حضور وی ، برای ریاست و مهتری بعد از او، با یکدیگر نزاع می نمودند. انجیل در این باره می نویسد:

و در میان ایشان نزاعی نیز افتاد که کدام يك از ایشان بزرگتر است.
آقایان محترم!

این بود نظر عیسی مسیح درباره شاگردان خود، اکنون شما قضاوت کنید؛ آیا این نمونه از شاگردان که آن حضرت ، خود بارها آنها را بی ایمان، سخت دل، کج رفتار، و حتی فاقد خردلی از ایمان خوانده، می تواند مورد اعتماد باشند؟ تا ما ادعای آنها را که می گفتند روح القدس بما الهام کرده بپذیریم؟ و کتابهای تاریخی آنان را که بنام انجیل ، سالها بعد از صلب عیسی آنرا نوشتند، آسمانی، و وحی و الهام بخوانیم؟! آیا ما کاسه های داغتر از آتش نخواهیم شد؟ و یا به عبارت بهتر به عیسی جسارت نمی ورزیم که نویسندگان اناجیل را رسولان خدا و الهام گیرندگان از سوی او بدانیم؟ در حالیکه آن حضرت شخصاً آنها را بی ایمان و کج رفتار و حتی فاقد خردلی از ایمان خوانده است؟!
اختلاف در آشکارترین مسائل

دومین شاهد روشن و آشکار برای اثبات این حقیقت ، که نویسندگان انجیل از جانب روح القدس الهام نگرفته اند، و کتابهای آنها آسمانی نیست ، اختلافات عجیبی است که در بسیاری از موارد در بین آنها دیده میشود. اما از همه رسواتر، اختلاف این اناجیل با یکدیگر در سلسله نسب عیسی ابن مریم است.

سلسله نسب عیسی که باید از آشکارترین و روشنترین مسائل در مسیحیت باشد. با اینحال این نویسندگان رسول، و الهام گیرندگان از جانب خداوند، درباره ی آن هم با یکدیگر اختلاف عمیق و شدید دارند. زیرا اولاً متی، سلسله نسب یوسف را (که به اعتقاد انجیل شوهر مریم بوده) تا داوود ۲۵ نفر می داند. ولی انجیل لوقا، پدران یوسف را تا داوود چهل نفر می شمرد.

و ثانیاً متی یوسف را به سلیمان بن داوود رسانیده، ولی لوقا او را به تاتان بن داوود می رساند.

و ثالثاً متی یوسف را پسر یعقوب می داند. در حالی که لوقا وی را پسر هالی معرفی می کند.

و رابعاً لوقا یکی از پدران یوسف را ریسا بن زرو بابل نوشته ولی متی آنرا ابن **هود بن زرو بابل** ضبط کرده است.

آقایان عزیز!

آیا براستی قابل قبول است که این انجیلها کتاب آسمانی باشند، و نویسندگان آنها با الهام از روح القدس آنها را نگاشته باشند، ولی با اینحال در روشنترین مسائل عادی یعنی سلسله نسب عیسی بن مریم تا این درجه با یکدیگر دارای اختلاف فاحش و آشکار باشند؟!

آخر این چه منبع وحی و الهام است که تعداد پدران عیسی را تا داوود بدو نفر از نویسندگان انجیل دو گونه الهام می دهد و با اختلاف به آنها وحی می کند؟

آیا این انجیلهایی که در تعداد و نام پدران عیسی تا این درجه با یکدیگر اختلاف دارند ، در مسائل دیگر که تا این حد آشکار و روشن نیستند قابل اعتمادند؟!

اگر این اناجیل بطور قطع کتابهای تاریخی درستی هم بودند باز نمی بایست درباره سلسله نسب عیسی تا این حد با یکدیگر دارای اختلاف باشند. چه رسد به آنکه ما آنها را آسمانی بدانیم و نویسندگان آنها را الهام گیرنده از جانب روح القدس بشماریم.

آری با در نظر گرفتن این حقایق و با توجه به آنچه که همین انجیلها، از قول عیسی درباره شاگردانش نقل کرده اند ، به خوبی روشن می گردد که این اناجیل ساخته و پرداخته ی دست افراد عادی هستند؛ و آنان سالها بعد از ناپدید گشتن آن حضرت ، از بین اجتماع این انجیلها را بنگارش درآورده اند . و با این حساب هیچ عاقل و منصفی نه تنها امکان ندارد که این اناجیل را آسمانی و وحی خداوند بداند، بلکه حتی از نظر يك کتاب تاریخی هم دارای نقاط ضعفِ روشن، و لغزشهای غیر قابل گذشت هستند.

انجیل سازی در عصر پولس

داستان نوشتن کتابهایی بنام انجیل ، و آنها را بعنوان کتاب آسمانی به عیسی نسبت دادن، نه تنها سالها بعد از حضرت مسیح (علیه السلام) رایج گردیده بود ؛ بلکه مدارك و شواهدی در دست است که نشان می دهد این کار از همان ابتدا هم شایع بوده است.

پولس در رساله خود خطاب به غلاطیان می گوید: تعجب می کنم که بدین زودی از آن کس که شما را بفیض مسیح خوانده است برمیگردید به سوی انجیلی دیگر. (انجیل) دیگری نیست ، لکن بعضی هستند که شما را مضطرب می سازند و می خواهد انجیل مسیح را تبدیل نمایند. از این جمله پیدا است که داستان انجیل سازی و تحریف آن در عصر پولس هم در کار بوده است ، چه رسد به تاریخی که قرنها تا زمان صعود عیسی فاصله داشت.

آقایان محترم!

تا اینجا ما تنها قسمتی از مدارك و سندهای قطعی خود را برای اثبات آسمانی نبودن انجیلیهایی که اکنون در دسترس ما است نقل کردیم. مدارکی که با در نظر گرفتن آنها برای هیچ انسان عاقلی جای تردید باقی نمی ماند، که کتابهای تاریخی چهارگانه که بنام انجیل در شرح زندگی عیسی بن مریم نوشته شده ، زائیده فکر انسانهای عادی و معمولی است.

در این بحث ما از بررسی محتویات این اناجیل که به خوبی بر آسمانی نبودن آنها دلالت دارد چشم پوشیدیم. ولی در فصلهای آینده بخواست خداوند روشن خواهیم ساخت که نویسندگان این اناجیل خرافات و موهومات فراوانی را در کتابهای خود به حضرت مسیح (علیه السلام) نسبت داده اند ، که نه با هیچ اصلی از اصول علمی منطبق است، و نه با تعلیمات عالیه انبیاء شباهت دارد. و اینها خود سندهایی قاطع و غیر قابل انکاری است که اثبات می کند چگونه دستهای تحریف، ماهیت تعلیمات عیسی را دگرگون کرده ، و مسائل کفرآمیز و گاهی کودکانه ای را به آن بزرگوار نسبت داده است.

حقیقتی که تحریف شده

دگرگونیها و تحریفات فراوانی که در انجیل راه یافت، آنچنان بسیاری از حقایق این کتاب را وارونه ساخت که جداً جای شگفت است. اما علیرغم همه آن تحریفات يك حقیقت بزرگ و اصولی یعنی بشارتهایی که مسیح (علیه السلام) درباره آمدن پیامبر جهانی حضرت محمد صلی الله علیه و آله داشت ، همچنان درخشان در همین انجیلها باقی مانده است.

کارگردانان گذشته ی کلیسا و مسیحیت، و تحریف کنندگان انجیل ، هر چند کوشیدند و توانستند آنجاییکه عیسی به آمدن مردی بنام «محمد» یا «احمد» مژده می دهد؛ این کلمه را به «روح راستی» یا «تسلی دهنده» یا «روح القدس» ترجمه و تبدیل سازند، اما با اینحال در همان آیات شواهد بسیاری در کار است که نشان می دهد باید آن «روح القدس» یا «تسلی دهنده» و یا «روح راستی» کسی جز حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) نباشد، اینک قسمتی از این آیات:

در انجیل از قول عیسی نقل می کند که خطاب بحواریین چنین گفت: و من از پدر سؤال می کنم و تسلی دهنده دیگر به شما عطا خواهم کرد تا همیشه با شما بماند.

لیکن تسلی دهنده ی روح القدس ، که پدر او را به اسم من می فرستند ، همه چیز را بشما تعلیم خواهد داد و آنچه بشما گفتم بیاد شما خواهد آورد.

بعد از این بسیار با شما نخواهم گفت، زیرا که رئیس این جهان می آید و در من چیزی ندارد.

لیکن چون تسلی دهنده که او را از جانب پدر نزد شما می فرستم یعنی روح راستی که از پدر صادر می گردد او بر من شهادت خواهد داد. و من به شما راست می گویم که رفتن من برای شما مفید است. زیرا اگر نروم ، تسلی دهنده نزد شما نخواهد آمد . اما اگر بروم او را نزد شما می فرستم.

و بسیار چیزهای دیگر بنظر دارم به شما بگویم. لکن الان طاقت تحمل آنرا ندارید. لیکن چون او یعنی روح راستی آید، شما را به جمیع راستی هدایت خواهد کرد . زیرا که از خود تکلم نمی کند؛ بلکه به آنچه شنیده است سخن خواهد گفت . و از امور آینده بشما خبر خواهد داد. او مرا جلال خواهد داد ، زیرا که آنچه آن من است خواهد گرفت و به شما خواهد داد.

خوانندگان عزیز! ملاحظه می فرمائید که چگونه با آنکه نویسندگان انجیل کلمه «محمد» یا «احمد» را به منظور تحریف به «تسلی دهنده» و «روح القدس» و یا «روح راستی» ترجمه کرده اند با اینحال شواهد غیر قابل انکاری در همین آیات است که نشان می دهد آن «تسلی دهنده» و یا «روح القدس» و یا «روح راستی» کسی جز پیامبر عالی قدر اسلام نیست، آیا شاهد گویاتر از این؟! که عیسی می گوید «او مرا جلال خواهد داد» و یا می گوید «او بر من شهادت خواهد داد» آیا جز پیامبر بزرگ اسلام (صلي الله عليه و آله و سلم) کسی تاکنون آمده که به عیسی در جهان جلال و عظمت دهد؟ و مادر او مریم را از تهمت‌های زننده قوم یهود رهایی بخشد؟! آیا این روح القدس بود که به عیسی جلال داد و یا حضرت محمد (صلي الله عليه و آله و سلم)؟! اگر آن «تسلی دهنده» که عیسی به آمدن وی بشارت داده «روح القدس» باشد، (چنانکه کشیشان گویند) پس چرا مسیح می گوید

«تا من نروم او به نزد شما نخواهد آمد؟!» در حالی که روح القدس همواره با عیسی بوده است . و با این حساب دیگر نادرست بود که عیسی بگوید «اگر بروم او را به نزد شما می فرستم» و آیا آن «تسلی دهنده» چه کسی بود که عیسی می گوید «رفتن من برای شما مفیدتر است زیرا اگر نروم تسلی دهند نزد شما نخواهد آمد»؟!

آری این آیات با اینهمه شواهد روشن ، در همه ی انجیل‌های موجود است و علیرغم همه تحریفاتی که در آنها به عمل آمده، به خوبی گواهی می دهد که «روح القدس» و یا «روح راستی» و یا «تسلی دهنده» کسی جز حضرت محمد که درود خدای بر او باد نیست . و این همان است که عیسی مسیح به مقدم وی بشارت داده و او را «رئیس جهان» خوانده است.

فرعی که تابع اصل است

اکنون که ماهیت اصیل ترین کتابهای عهد جدید یعنی انجیل‌های چهارگانه آشکار گردید قضاوت درباره کتابهای دیگر آن آسان است زیرا هنگامی که اصل یعنی انجیلها از نظر آسمانی بودن تا این درجه بی اصالت باشند تکالیف فرع (که کتابهای دیگر عهد جدید) است روشن خواهد بود.

اضافه بر این: بسیاری از مدارك قابل اعتمادی که ما در اثبات تاریخی بودن (نه آسمانی بودن) این انجیلها برشمردیم شامل تمام کتابهای عهد جدید بوده است و اختصاصی به انجیل‌های چهارگانه ندارد.

نکته ای در اصالت قرآن

اکنون که از بررسی بحث تحریف در عهد جدید فارغ گشتیم یادآوری این نکته ضروری است که در برخورد با کشیشان

(چنانکه برای نویسنده دو بار اتفاق افتاد) هنگامی که تاریخی بودن انجیلها اثبات می گردد بلافاصله آنها می پرسند «شما که انجیلها را کتابی تاریخی می دانید آسمانی بودن قرآن را از چه راه اثبات می کنید؟»

در پاسخ آنان باید گفت: هیچیک از شواهد روشنی که ما برای تاریخی بودن (نه آسمانی بودن) کتابهای انجیل در دست داریم درباره قرآن یافت نمی شود زیرا ما از آنجا سخن از تاریخی بودن انجیلها و اینکه این کتابها پس از عیسای مسیح نوشته شده (نه در زمان وی) به میان می آوریم، که در همه ی انجیلهای چهارگانه حوادث شب صلب عیسی، و جریان بدار زدن او و رویدادهایی که چندین روز بعد از بدار زدن مسیح واقع شده به خوبی منعکس است. و این سلسله مطالب به خوبی نشان می دهد که اناجیل چهارگانه نوشته هایی هستند که پس از عیسی (علیه السلام) به نگارش در آمدند. اضافه بر این: در انجیل لوقا با صراحت خطاب به (تیوفلس عزیز) می نویسد که من این کتاب (انجیل لوقا) را چنانکه دیگران برای من حکایت کرده اند برای تو می نویسم.

آری ما به استناد چنین شواهدی است که معتقدیم این انجیلها پس از مسیح بنگارش درآمده و جنبه تاریخی دارد. ولی آیا این نمونه شواهد و مدارك در قرآن هم یافت می شود؟! تا ما به استناد آنها بتوانیم قرآن را هم کتابی تاریخی بدانیم و بگوئیم پس از درگذشت پیامبر اسلام که درود خدای بر او باد به نگارش درآمده؟! آیا در قرآن هم حکایتهایی از حوادث زمان درگذشت پیامبر اسلام و رویدادهای پس از آن دیده می شود (چنانکه در انجیل بوده است) تا بتوان از این راه استدلال کرد که قرآن هم (مانند انجیل)

کتابی است تاریخی و بعد از مرگ حضرت محمد که درود فراوان خدای بر او باد نوشته شده و تألیف یافته است؟!

محتویات عهدین درباره خداوند

اکنون که از بحث «مقایسه قرآن با کتابهای دیگر آسمانی» از نظر تحریف فارغ شدیم و با استناد به مدارك قطعی و غیر قابل انکار، روشن ساختیم که چگونه (به عکس قرآن) ماهیت اصلی کتابهایی که بر پیامبران عالی قدر گذشته، مانند موسی و عیسی نازل گردیده بود تغییر یافته؛ و دست تحریف، واقعیت تعلیمات آن انبیاء بزرگ و آیات نازل بر آنها را دگرگون ساخته است، بررسی خود را درباره محتویات قرآن و عهد عتیق و جدید بخواست خداوند آغاز می کنیم.

در این بحث ما به حقایق بسیار تلخ و دردناکی درباره عهدین بر می خوریم و به خوبی می بینیم که چگونه در طول تاریخ، دهها مطالب خرافی، موهوم، کفرآمیز و گاهی هم کودکانه را، جمعی از، از خدا بیخبران در این کتابها جای داده و آنها را به آفریدگار جهان و فرستادگان پاك او نسبت می دهند!

موضوع بحث ما در این فصل هر چند بسیار دامنه دار و وسیع است اما در اینجا ما تنها به تحقیق درباره قسمتی از این فصل وسیع اکتفا می ورزیم.

روش ما در این فصل این است که ابتدا نظریه عهد عتیق و جدید را درباره موضوعاتی خاص طرح می کنیم و سپس به منطق قرآن درباره آن موضوع برمی گردیم آنگاه همان بحث را از نظر علم و عقل مورد توجه قرار می دهیم.

در این مقایسه بخواست خداوند به خوبی آشکار خواهد شد که چگونه قرآن (بعکس تورات و انجیل کنونی)

بر روی حقایق ثابت و مسلم علم تکیه کرده، و از هر گونه انحراف و اشتباه دور است.

عهد عتیق خدای را چگونه معرفی می کند؟

مهمترین اصل اعتقادی در مکتب انبیاء و فرستادگان آسمانی، ایمان به خداوند و شناخت آفریدگار جهان است. این ایمان، سرلوحه ی تعلیمات همه انبیاء است. و اگر اجتماع و ملتی برآستی موحد باشد، و بطور صحیح خدای را بشناسد، خواه و ناخواه باعزت و افتخار و سعادتتمندی در این جهان زندگی کرده؛ و در جهان دیگر هم قرین سعادت و خوشبختی خواهد بود. اما متأسفانه کتابهای عهد عتیق و جدید که اکنون بنام کتابهای آسمانی در دسترس ماست، آنچنان تصویر زشت و نادرستی از خداوند مجسم می سازد، که نه عقل و علم چنان خدایی را می پذیرد، و نه مکتب انبیاء آفریدگار جهان را آنگونه معرفی کرده اند.

تصویری که کتابهای آسمانی یهود و نصاری از خدا در برابر بشر قرار می دهند، موجودی است مانند انسان! راه می رود! آواز می خواند! جاهل و نادان است! دروغ می گوید! ناتوان و ضعیف است! تورات هنگامیکه داستان خلقت آدم و حوا را نقل می کند، پروردگار قادر و توانای عالم را چنین معرفی می نماید:

«و خداوند خدا باغی در عدن بطرف مشرق غرس نمود و آن آدم را که سرشته بود در آنجا گذاشت. و خداوند خدا هر درخت خوشنما و خوش خوراك را از زمین، و درخت حیات را در وسط باغ و درخت معرفت نیک و بد را. و خداوند خدا آدم را امر فرموده گفت از همه درختان باغ بی ممانعت بخور اما از درخت معرفت نیک و بد زنهار نخوری زیرا روزی که از آن خوردی هر آینه خواهی مرد. و ما از همه حیوانات صحرا که خداوند خدا ساخته بود هوشیارتر بود و به زن گفت آیا خدا حقیقتاً گفته است که از همه درختان باغ نخورید؟ زن به مار گفت از میوه درختان باغ می خوریم لیکن از میوه درختی که در وسط باغ است خدا گفت از آن نخورید و آنرا لمس مکنید مبادا بمیرید. مار بزن گفت هر آینه نخواهید مرد. بلکه خداوند می داند در روزیکه از آن بخوری چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود. و چون زن دید که آن درخت برای خوراك نیکو است و بنظر خوشنما و درختی دلپذیر دانش افزا، پس از میوه اش گرفته بخورد و بشوهر خود نیز داد. و او خورد. آنگاه چشمهای هر دو ایشان باز شد. و فهمیدند که

عریانند پس برگهای انجیر بهم دوخته سترها برای خویشتن ساختند. و آواز خداوند خدا را شنیدند که هنگام وزیدن نسیم نهار در باغ می خرامید و آدم و زنش خویشتن را از حضور خداوند خدا در میان درختان باغ نماند کردند. و خداوند خدا آدم را ندا در داد و گفت کجا هستی؟ گفت چون آواز تو را در باغ شنیدم ترسان گشتم زیرا که عریانم. پس خود را پنهان کردم. گفت چه کسی تو را آگاهانید که عریانی؟ آیا از این درختی که تو را قدغن کردم که از آن نخوری خوردی؟ آدم گفت این زنی که قرین من ساختی. وی از میوه درخت بمن داد که خوردم. پس خداوند خدا به زن گفت این چه کار است که کردی؟ زن گفت مار مرا اغوا نمود که خوردم. و خداوند خدا گفت همانا انسان مثل یکی از ما شده است که عارف نیک و بد گردید. اینک مبادا دست خود را دراز کند و از درخت حیات گرفته بخورد. و تا به ابد زنده ماند. پس خداوند خدا او را از باغ عدن بیرون کرد.

تا کار زمین را که از آن گرفته شده بود بکند. پس آدم را بیرون کرد و بطرف شرقی باغ عدن کروبیان را مسکن داد. و شمشیر آتشباری را که بهر سو گردش می کرد تا طریق درخت حیات را محافظت کند.

آقایان محترم! در این قسمت از آیات تورات که نقل کردیم ملاحظه می فرمائید که چگونه دربارہ خداوند قضاوت شده؟! در اینجا پروردگار جهان دروغگو و حيله گر معرفی گردیده است زیرا به آدم و حوا گفته بود که اگر از درخت معرفت نيك و بد بخورید خواهید مرد ولی بعداً که آدم و حوا از درخت خوردند نه تنها نمردند و هیچگونه آسیبی ندیدند، بلکه دارای علم و دانش هم شدند و به نيك و بد هم معرفت یافتند!

در اینجا اگر مردم یهود به دفاع از تورات کنونی برخیزند و بگویند منظور از «مردن» که خداوند به آدم و حوا گفته بود مرگ معنوی بوده است نه پایان زندگی، در پاسخ می گوئیم که اتفاقاً آن دو نفر پس از خوردن درخت معرفت نيك و بد به حیات معنوی رسیدند نه به مرگ معنوی، زیرا تا آن روز آدم و حوا (بنا به نقل تورات کنونی) حتی نيك و بد را از هم تمیز نمی دادند. ولی با خوردن از میوه آن درخت به این مرتبه بلند از فضیلت و علم دست یافتند و دارای درك و تشخیص گردیدند. آیا این يك حیات معنوی نیست؟!

آری ! تورات پس از آنکه خدای را دروغگو معرفی می کند و «مار» را از این نظر بر خدای ترجیح می دهد (زیرا که مار آن حقیقتی را که خداوند بر آدم و حوا پنهان کرده بود برای آنها آشکار نمود) آنگه می نویسد که: آدم و حوا دیدند خداوند آواز می خواند و خرامان خرامان به سوی آنان آید. در اینجا آدم و حوا برای آنکه خود را از دیده اینچنین

خدایی که آواز می خواند و به صورت انسانی راه می رود پنهان کنند ، خویشان را در پشت درختان مخفی ساختند. اما آن خدا بقدری نادان و جاهل بود که از وجود آدم و حوا در پشت درخت خبر نداشت . و مرتب آنها را صدا می زد تا خود را آشکار سازند.

از اینچنین خدایی جای تعجب نیست که (بنا بنقل تورات) هنگامی که آدم را از بهشت بیرون می راند فرشتگانی را با «شمشیر آتش بار که به هرسوی گردش می کرد» در سر راهی که به درخت حیات می رسند بگمارد ، تا مبادا آدم بطور قاچاق خود را به درخت حیات برساند و از آن هم تناول کند و در نتیجه خدا گردد.

تورات، خدای را کشتی گیر می شناسد!

در مورد دیگر تورات مقام خداوند را تا آنجا پایین می آورد، که او را به صورت مردی معرفی کرده که وارد خیمه یعقوب پیغمبر می گردد؛ و از سرشب تا به صبح با او کشتی می گیرد . ولی این خدای کشتی گیر آنقدر ضعیف و ناتوان است که مرتب در برابر یعقوب می بازو و به زمین می خورد.

اینك متن تورات کنونی در این باره:

و یعقوب تنها ماند . و مردی با وی تا طلوع فجر کشتی می گرفت . و چون او دید که بر وی غلبه نمی یابد، کف ران یعقوب را لمس کرد و کف ران یعقوب در کشتی گرفتن با او فشرده شد. پس گفت مرا رها کن زیرا که فجر می شکافد. گفت تا مرا برکت ندهی ترا رها نکنم . به وی گفت نام تو چیست ؟ گفت یعقوب . گفت از این پس نام تو یعقوب خوانده نشود بلکه اسرائیل. زیرا که با خدا و با انسان مجاهده کردی و نصرت یافتی. و یعقوب از او سؤال کرده

گفت مرا از نام خودت آگاه ساز. گفت چرا اسم مرا می‌پرسی؟ و او را در آنجا برکت داد. و یعقوب آن مکان را فنیئیل نامیده (گفت) زیرا خدا را رو برو دیدم و جانم رستگار شد.

این هم تصویر دومی بود که تورات فعلی از خداوند ترسیم نموده است. خدایی هوسباز که هوس قهرمانی کشتی در سر دارد! و بدنبال آن به صورت انسانی به خیمه یعقوب وارد می‌شود و با او به زور آزمایی می‌پردازد. اما بیچاره این خدا که بسیار ناتوان و ضعیف است و در برخورد های متعدد با یعقوب همواره کشتی را می‌بازد. و فرستاده او بر وی غلبه پیدا می‌کند. تا بالاخره ناچار می‌شود با دادن رشوه ای به یعقوب (و یا بنا به تعبیر تورات با دادن برکت) از دست وی خلاصی یابد. آیا چنین خدایی قابل ستایش و عبادت است؟ و آیا این کتاب که دنیای انسانیت را به چنین خدایی دعوت می‌کند شایستگی دارد تا همگان در برابر آن خضوع کنند، و آنرا يك سند آسمانی و وحی خداوند بدانند؟!

تورات می‌گوید خدا بت پرستان را به پیامبری فرستاد. کتاب آسمانی مردم یهود، خداوند را تا آنجا نادان و جاهل و بی اطلاع از آینده معرفی می‌کند، که می‌گوید آفریدگار جهان فردی را به مقام پیامبری برمی‌انگیزاند، و او را مأمور هدایت خلق به سوی خویش می‌نماید. ولی بعداً همان پیغمبر بت پرست از کار درمی‌آید. و برای امت خود بت می‌سازد. و بجای دعوت نمودن آنان به خداوند آنها را به پرستش بت دعوت می‌کند.

این داستان (بنا بنقل تورات) مربوط به هارون است که باتفاق برادرش موسی بر مردم بنی اسرائیل مبعوث گردید و همواره هر دو برادر مورد خطاب و وحی خداوند بوده اند، تورات در این باره مینویسد: و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده به ایشان گفت بنی اسرائیل را خطاب کرده بگوئید.

و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده گفت: چون به زمین کنعان که من آنرا بشما به ملکیت می دهم داخل شوید، و بلای برص را در خانه ای از زمین ملک شما عارض گردانم.

ولی همین تورات، داستان ساختن گوساله را برای بنی اسرائیل و دعوت آنان را برای پرستش آن، به هارون نسبت داده و می نویسد: و چون قوم دیدند که موسی در فرود آمدن از کوه تأخیر نمود، قوم نزد هارون جمع شده وی را گفتند: برخیز و برای ما خدایان بساز که پیش روی ما بخرامند. زیرا این مرد، موسی که ما را از زمین مصر بیرون آورد، نمی دانم او را چه شده است، هارون بدیشان گفت: گوشواره های طلا را که در گوش زنان و پسران و دختران شما است بیرون کرده نزد من بیاورید. پس تمامی قوم گوشواره های زرین را که در گوشهای ایشان بود بیرون کرده نزد هارون آوردند. و آنها را از دست ایشان گرفته، آن را با قلم نقش کرد. و از آن گوساله ای ریخته شده ساخت، و ایشان گفتند: ای اسرائیل این خدایان تو می باشند، که ترا از زمین مصر بیرون آوردند و چون هارون این را بدید مذبحی پیش آن بنا کرد. و هارون ندا در داده گفت: فردا عید یهود می باشد. و بامدادان برخاسته قربانی های سوختنی گذرانیدند، و هدایای سلامتی آوردند، و قوم برای خوردن و نوشیدن نشستند و به جهت لعب برپا شدند. و

خداوند به موسی گفت: روانه شده به زیر برو. زیرا که این قوم تو که از زمین مصر بیرون آورده ای فاسد شده اند.

آری! اینست آن خدای جاهلی که تورات کنونی به بشر معرفی می کند. خدایی که حتی از کار پیامبران خود آگاه نیست. زیرا هارون را به مقام نبوت و ارشاد خلق نصب میکند؛ اما این پیغمبر برخلاف تشخیصی که او درباره ی او داده بود، ناخلف از کار در می آید. و گوساله ای را با دست خود درست و بنی اسرائیل را بخدایی و پرستش آن دعوت می نماید.

خدایی که انجیل معرفی می کند

تا اینجا ما قسمتی از مطالبی را که تورات کنونی، یعنی اصیل ترین کتابهای عهد عتیق، درباره خداوند و معرفی او در برداشت، نقل کردیم. اکنون می خواهیم بخواست پروردگار، منطق انجیل و عهد جدید را درباره خداوند بررسی کنیم. اما با کمال تأسف باید گفت ترسیم ناموزونی که کتابهای عهد جدید، از خداوند ساخته اند، بهتر و جالب تر از آن تصویری نیست که تورات در اینباره داشته است.

انجیل، عیسی مسیح را بنام خداوند معرفی می کند. همان عیسانی که از مادر زائیده شده، راه می رفت، غذا می خورد، گرسنه و تشنه می شد، قضاء حاجت می نمود، در دست یهودیان گرفتار میگردید و بر بالای دار می رفت.

انجیل از قول عیسی درباره خداوند چنین می نویسد:

من و پدر يك هستيم. آنگاه یهودیان باز سنگها را برداشتند تا او را سنگسار کنند. عیسی بدیشان جواب داد: از جانب پدر خود بسیار کارهای نیک به شما نمودم به سبب کدامیک از آنها مرا سنگسار می کنید؟!

یهودیان در جواب گفتند: به سبب عمل نیک، تو را سنگسار نمی کنیم؛ بلکه به سبب کفر. زیرا تو انسان هستی و خود را خدا می خوانی. عیسی در جواب ایشان گفت: آیا در تورات شما نوشته شده است که من گفتم شما خدایان هستید؟ پس اگر آنانی را که کلام خدا بدیشان نازل شد خدایان خواند، و ممکن نیست که کتاب محو گردد، آیا کسی را که پدر تقدیس کرده و بجهان فرستاد، بدو می گوئید کفر می گویی؟ از آن سبب که گفتم پسر خدا هستم. اگر اعمال پدر خود را بجا نمی آورم به من ایمان میاورید، و لکن چنانچه بجا می آورم، هر گاه به من ایمان نمی آورید به اعمال ایمان آورید؛ تا بدانید و یقین کنید که پدر در من است و من در او.

در اینجا عیسی خود را پسر خدا می خواند، ولی خویشتن را با پدر یکی می داند و در برابر اعتراض مردم یهود به او، (که چرا خود را خدا خوانده ای؟!) نه تنها هیچگونه انکاری از خود نشان نمی دهد، بلکه صریحاً برای اثبات مدعای خویش داد سخن داده، و در پایان باز هم اعتراف می کند که من و پدر یک هستیم.

عهد جدید درباره الوهیت عیسی در موارد دیگر مطالبی را نقل می کند. در انجیل متی می نویسد:

عیسی دو نفر از شاگردان خود را فرستاده، بدیشان گفت: در این قریه ای که پیش روی شماست بروید. در حال الاغی با کره اش بسته خواهید یافت. آنها را باز کرده نزد من آورید. و هر گاه کسی بشما سخنی گوید، بگوئید خداوند بدینها احتیاج دارد. که فی الفور آنها را خواهد فرستاد.

یوحنا در ابتدای انجیل خود درباره عیسی می نویسد:

در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود. همان در ابتدا نزد خدا بود. همه چیز بوسیله او آفریده شد و بغیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت. و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد. پر از فیض و راستی و جلال. او را دیدیم جلالی شایسته پسر یگانه پدر. علاوه بر نوشته ی یوحنا در موارد دیگر هم، در انجیل از عیسی به پسر خداوند تعبیر شده چنانکه در متی می نویسد:

ایشان را گفت شما مرا که می دانید؟ شمعون پطرس در جواب گفت: که تویی مسیح، پسر خدای زنده. عیسی در جواب وی گفت: خوشا بحال تو ای شمعون ابن یوحنا زیرا جسم و خون این را بر تو کشف نکرده، بلکه پدر من که در آسمانست.

در کتب دیگر عهد جدید هم (علاوه بر اناجیل) فراوان از عیسی به خداوند، و یا پسر خدا تعبیر شده است. برای نمونه بنقل دو مورد از آن در اینجا اکتفا می کنیم، پولس می نویسد:

پولس، غلام عیسی مسیح و رسول خوانده شده؛ و جدا نموده شده برای انجیل خدا؛ که سابقاً وعده آنرا داده بود، بوساطت انبیاء خود در کتاب مقدسه. در باره پسر خود که بحسب جسم، از نسل داوود متولد شده، و بحسب روح قدوسیت پسر خدا به قوت معروف گردید، از قیامت مردگان یعنی خداوند ما عیسی مسیح.

یوحنا در مکاشفه خود خطاب به عیسی چنین می گوید:
«بیا ای خداوند عیسی فیض خداوند ما عیسی مسیح با همه شما باد آمین»

آری! اینست منطق انجیل و کتابهای عهد جدید درباره خداوند!

بی جهت نیست که موريس مترلینگ نویسنده معروف بلژیکی، در یکی از نوشته های خود می نویسد: من به آن خدائی که کلیسا به بشر معرفی می کند ایمان ندارم، من آن خدایی را ستایش می نمایم و به او ایمان دارم که او را در زوایای قلب خود جستجو می کنم.

و همچنین «والتر اسکارلندبرگ» دانشمند فیزیولوژی و بیوشیمی آمریکا، و دکتر فلسفه از دانشگاه «جان هاپکینز»، در یکی از مقالات علمی خود، از خدایی که کتابهای عهد جدید معرفی می کنند بیگانگی جست، و یکی از عوامل مهم انکار خداوند را؛ بوسیله جمعی از دانشمندان مغرب زمین، معرفی غلط و نادرستی می داند، که کلیسا و مکتب انجیلیهای موجود، از آفریدگار بزرگ جهان به عمل آورده اند. نامبرده در اینباره می نویسد:

«در خانواده های مسیحی اغلب اطفال در اوایل عمر به وجود خدایی شبیه انسان ایمان می آورند. مثل اینکه بشر شکل خدا آفریده شده است. این افراد هنگامیکه وارد محیط علمی می شوند، و به فراگرفتن و تمرین مسائل علمی اشتغال می ورزند، این مفهوم انسانی شکل و ضعیف خداوند، نمی تواند با دلائل منطقی و مفاهیم علمی جور در بیاید. و بالنتیجه بعد از مدتی که امید هم گونه سازی از بین می رود مفهوم خدا نیز بکلی متروک، و از صحنه ی فکر خارج می شود. و احساس اینکه درایمان بخدا قبلا اشتباه شده. و همچنین عوامل دیگر روانی باعث می شوند، که شخص از نارسایی این مفهوم بیمناک شود و از خداشناسی اعراض و انصراف حاصل کند.»

قرآن خدا را چگونه می شناسد؟

اکنون که منطق کتابهای عهد عتیق و جدید را، درباره ی پدید آورنده همه هستی ها، یعنی خداوند، بطور اجمال نقل کردیم، به مکتب آسمانی قرآن از این نظر باز می گردیم.

در این فصل بطور فهرست می خواهیم ببینیم قرآن چگونه درباره خداوند سخنی می گوید. و خدایی که این کتاب بزرگ به جهان انسانیت معرفی می کند، چگونه است. تا آنگاه به منطق علم برگردیم و محتویات این کتابها را از این نظر در آنجا مورد ارزیابی قرار دهیم.

قرآن مجید هنگامی که درباره خداوند سخن می گوید، ابتدا بشر را از اینکه او را با موجودی از موجودات جهان هستی به طور کلی تشبیه کند بر حذر داشته، و با صراحت می گوید:

لیس کمثله شیء و هو السميع البصیر یعنی هیچ چیز شبیه و مانند خداوند نیست و او شنوا و بینا است.

در این آیه، قرآن با صراحت خداوند را از اینکه شبیه به چیزی باشد، برتر داشته و او را بینا و شنوا خوانده است. ارزش این جمله هنگامی روشن شود که ما در نظر بگیریم موجودات عالم بر دو قسم است. ماده و نیرو. ولی این هر دو از يك قماش و يك سنخ هستند. یعنی بقول اینشتین «جرم و کارمایه با یکدیگر معادلند و خاصیتی که جرم نام دارد در حقیقت جز کارمایه متمرکز نیست. در حقیقت جرم کارمایه است و کارمایه جرم، تفاوت میان آن دو فقط حالتی است موقتی.»

نامبرده باز در اینباره می گوید: «ماده و کارمایه به یکدیگر تبدیل می شوند. اگر ماده جرم خود را از دست بدهد و با سرعت نور سیر کند، تشعشع و یا کارمایه نامیده می شود. و بعکس اگر کارمایه قوام یابد و بی حرکت شود و جرم آن محسوس گردد، آنرا ماده می گوئیم»
با این حساب از نظر قرآن خداوند نه مانند ماده و جرم است، و نه مانند انرژی و نیرو. قرآن در مورد دیگر می گوید: چشمها نمی توانند او را ببینند ولی او به همه چیز احاطه دارد:

لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر یعنی دیده ها او را درک نمی کند ولی او دیده ها را درک می کند و لطیف و خبیر است.»
کتاب آسمانی اسلام در آنجا که از قدرت خداوند سخن به میان می آورد، نه تنها مانند تورات و انجیل کنونی او را موجودی ضعیف و ناتوان معرفی نمی کند، بلکه وی را قادر بر انجام همه چیز و فرمانروای زمین و آسمان میخواند و می گوید:

و هو علی کل شیء قدیر. یعنی او بر انجام هر چیزی توانا است.
فاطر السموات و الارض. یعنی پدید آورنده آسمان و زمین است.
له مقالید السموات و الارض. یعنی کلیدهای آسمانها و زمین در دست اوست.

هنگامی که قرآن درباره علم و اطلاع خداوند بر سراسر جهان هستی سخن می گوید می فرماید: **ان تبدوا شیئاً او تخفوه فان الله کان بکل شیء علیما**

یعنی اگر آشکار سازند چیزی را یا پنهان دارند، همانا خداوند به همه چیز داناست.
در مورد دیگر می فرماید:

عالم الغیب لایعزب عنه مثقال ذره فی السماوات و لا فی الارض و لا اصغر من ذلك و لا اکبر

یعنی خداوند، عالم به امور پنهانی است و از او مستور نمی شود مثقال ذره ای در آسمانها، و نه در زمین، و نه کوچکتر از آن و نه بزرگتر از آن.

در محیطی که افکار همگان آکنده از سخنان انجیل درباره خداست، و مسیحیت با صدایی رسا عیسی را فرزند خدا می خواند، قرآن با صراحت می گوید:

ما کان لله ان یتخذ من ولد

یعنی شأن خدا نیست که برای خود فرزند بگیرد.»

ما اتخذ الله من ولد و ما کان معه من اله

یعنی خداوند برای خود فرزند اختیار نکرده و با او خدایی (که شریک وی باشد) نیست.

و قل الحمد لله الذی لم یتخذ ولداً ولم یکن له شریک فی الملک

یعنی بگو (ای پیغمبر) ستایش می کنم خدایی را که برای خود فرزندی انتخاب نکرده و برای او در حکومت بر جهان هستی شریکی نیست.»

در روایات اسلامی نقل شده که جمعی از یهود، نزد پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند. و با آن حضرت گفتند خدای خود را برای ما توصیف نما!؟ در پاسخ آنها، سوره توحید از جانب خداوند نازل گردید و در آنجا خطاب به پیامبر عزیز می گوید:

قل هو الله احد الله الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد

یعنی بگو (ای پیامبر) او خدای یگانه است، صمد است. نه فرزند کسی است. و نه دارای فرزند است. و هیچ موجودی کفو و همتای او نیست.»

در این سوره قرآن با بیانی رسا و صراحتی کافی درباره خداوند سخن گفته است، ابتدا او را یگانه معرفی می کند. یعنی نه موجودی مانند اوست و نه او دارای ترکیب و اجزاء است، تا از این راه عقیده خرافی و کفرآمیز تثلیث را که از مکتب انجیل‌های ساختگی (نه انجیل واقعی) سرچشمه گرفته بود، از صحنه ی دلها و مغزهای مردمان، پاک گرداند. سپس می گوید خداوند صمد است، در روایات اسلامی درباره صمد معانی گوناگونی (که با یکدیگر قابل سازش هستند) نقل کرده اند. اما شاید جالب تر از همه تفسیری است که درباره این کلمه از پیغمبر اسلام و همچنین از حضرت باقر و حضرت رضا (علیهم السلام) نقل شده است، در این نقل صمد را اینگونه تفسیر کرده اند: الصمد الذی لاجوف له، یا فرموده اند: الذی لیس بمجوف، یعنی چیزی که تو خالی نیست و جوف ندارد آنرا صمد می گویند.»

این معنا یکی از تفاسیری است که درباره صمد از پیشوایان بزرگ اسلام نقل شده است. ولی درك حقیقت این تفسیر، و ارزش واقعی این تعبیری که قرآن درباره خداوند می فرماید، قبل از آنکه بشر به قسمتی از حقایق جهان دست یابد غیر ممکن بود، عظمت این جمله در قرآن هنگامی آشکار گردید، که دنیای علم با صراحت گفت: بطور کلی آنچه که کلمه «ماده» بر آن اطلاق می شود تو خالی و مجوف است، یعنی همه چیز از اتمها تشکیل شده و داخل اتم را خلاء عجیبی در بر گرفته، و بین هسته مرکزی پروتون و نوترون و الکترونها که به گرد آن در گردشند، خلاء و فاصله ی فراوانی وجود دارد.

با این حساب قرآن می گوید خداوند صمد است یعنی مجوف و تو خالی نیست و خلاصه از جنس ماده نیست. به این ترتیب میتوان گفت کشف معنای واقعی و تحقیق کافی درباره این حقیقت، خود کلیدی است که با استفاده از آن میتوان به بسیاری از حقایق پنهان جهان هستی دست یافت. آری! بی جهت نیست که پنجمین جانشین پیغمبر بزرگ اسلامی یعنی حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) ضمن روایتی جالب در اینباره می فرماید:

لو وجدت لعلمی الذی اتانی الله عزوجل حملة لنشرت التوحید و الاسلام و الایمان و الدین و الشرائع من الصمد یعنی اگر برای علمی که خداوند به من عنایت فرموده حمله و افراد آماده ای را می یافتم، هر آینه تمام مباحث توحید و اسلام و همه شرایع و دین را از کلمه «صمد» استخراج و بیان می نمودم.»

پیامبران از دیدگاه قرآن و کتابهای دیگر آسمانی

اکنون که از بررسی محتویات قرآن و کتابهای دیگر آسمانی درباره آفریدگار جهان فارغ شدیم، بحث خود را نسبت به چگونگی معرفی انبیاء در همان کتابها دنبال می کنیم. در این بحث ما بخواست خداوند ابتدا عصمت پیامبران و فرستادگان آسمانی را، از نظر قرآن و منطق عقل مورد بررسی قرار داده، آنگاه به تحقیق درباره این موضوع از دیدگاه تورات و انجیلی که اکنون در دسترس ماست می پردازیم.

قرآن پیامبران را معصوم می داند

از شرایط حتمی و لازم، که از نظر اسلام باید در انبیاء و فرستادگان آسمانی یافت شود، صفت «عصمت» است. مقصود از کلمه عصمت این است که پیامبران (که مسئولیت رهبری انسانها را بر عهد دارند) باید در سراسر تاریخ زندگی خود (خواه قبل از نبوت و یا پس از آن) از هر گونه گناه و عمل ناجایز بدور باشند، نه تنها در طول آن مدت بطور عمد گناه را مرتکب نشوند، بلکه حتی اشتباهاً و سهواً هم نباید دچار انحراف و خطا گردند. قرآن در این باره می فرماید: **و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلك للناس اماما قال و من ذریتی قال لاینال عهدی الضالمین.**

یعنی خداوند ابراهیم را به کارهایی آزمایش نمود و او آنها را به پایان رسانید و تمام کرد (در این هنگام) خداوند به او گفت که من تو را برای امامت و پیشوایی مردم برگزیدم. ابراهیم گفت از نسل من هم (به امامت برگزین) خداوند فرمود ستمگران (از ذریه تو) به عهد من نائل نمی گردند. در اینجا پروردگار در پاسخ ابراهیم (هنگامیکه از وی می خواهد که از نسل او هم به سمت امامت و پیشوایی مردم انتخاب شوند) صریحاً می فرماید که «عهد من»، و آن مقام رهبری که از جانب من عطا می گردد، (خواه بنام امامت به معنای خاص آن یا مقام نبوت) بکسانی واگذار می شود که ظالم و ستمگر (نسبت بخود و یا به دیگران) نباشند. و با در نظر گرفتن این که جمله «ظالمین» اطلاق دارد و مربوط بزمان خاصی نیست. یعنی باید فردی که «عهد خداوند» به او واگذار می شود بطور کلی و در هر حال ستمگر و ظالم (بخود و یا دیگران) نباشد. به خوبی استنباط می گردد

که مقام نبوت و یا امامت (که هر دو مقام خدادای و عهدی آسمانی است) باید بفردی اعطا شود که معصوم از گناه بوده و هیچ عمل «حرام» و غیر جایزی را در دوران کودکی خود (حتی قبل از نبوت) انجام نداده باشد. به این ترتیب تردیدی نیست که از نظر قرآن و در منطق این کتاب، عصمت از شرایط حتمی و قطعی برای کسانی است که از جانب خداوند، مقام رهبری انسانها را (به صورت نبوت و یا امامت) بر عهده می گیرند.

عصمت انبیاء از نظر عقل و منطق

اعتقاد ما درباره لزوم داشتن عصمت برای انبیا و رهبران آسمانی، تنها از قرآن و عقیده مذهبی سرچشمه نمی گیرد، بلکه حکم قطعی عقل و خرد هم بطور کامل آنرا تایید می نماید. عقل و خرد بطور قاطع قضاوت می کند که پیامبران الهی، باید پاک و از گناه معصوم باشند. برای درک این حقیقت تنها توجه کوتاه به مقام «پیامبری» و مسئولیت خاصی که وی از جانب خداوند بر عهده دارد، و وظیفه ای که مردم نسبت به او دارا هستند کافی است، تا ما را به لزوم داشتن عصمت برای انبیاء راهنمایی کند. زیرا پیغمبر، یعنی فردی که از خداوند الهام می گیرد، و آنچه بیان می کند از جانب پروردگار جهان است. او فرستاده شده تا همه انسانها و یا قسمتی از آنان را، برای همیشه و یا در مدتی محدود به سوی سعادت رهبری کرده، و با دستورات آسمانی خویش خوشبختی مادی و معنوی و کمال دنیا و آخرت آنان را تأمین سازد. و مردمی هم که این پیغمبر بر آنان، و به منظور راهنمایی آنها مبعوث می گردد وظیفه دارند، تا (پس از اثبات صدق ادعای او) گفته های وی را بعنوان (کلمات آسمانی و وحی) بپذیرند و طرحهای مربوط به زندگی مادی و معنوی، فردی و اجتماعی

خویش را از آن پیامبر گرفته، خود و همه چیز خود را تسلیم گفته‌ها و دستورات آسمانی او سازند؛ تا آنجا که چگونگی بهره‌برداری آنان از جان و مال و نوامیس، و بالاخره آنچه که در اختیار آنها است باید طبق آن برنامه و قوانین تنظیم گردد. که بوسیله آن پیامبر از جانب خداوند آمده است.

اکنون شما قضاوت کنید: آیا این چنین مقام خطیر و پراج باید به چه کس داده شود؟ و اصولاً آن کس تا چه حد باید مورد اعتماد مردم باشد؟ آیا جز مقام عصمت، و اینکه این پیغمبر فردی است که در سراسر زندگی خود هیچگاه سابقه خیانت و گناه و عمل ناروا نداشته می‌تواند تا آنجا این فرستاده‌ی خدای را مورد اعتماد و اطمینان مردم سازد، که همه چیز خود را با قلبی آرام تسلیم او سازند؟ و برنامه‌های فردی و اجتماعی و آنچه که مربوط به شؤون هر دو جهان آنهاست از آنکس دریافت دارند؟!

اگر این پیامبر فردی باشد که در گذشته (هر چند برای یکبار) دروغ گفته و یا گناه و خلاف دیگری را مرتکب گردیده، و اسیر نیروی شهوت و یا غضب خود واقع شده باشد، چنین فردی آیا ممکن است صد درصد و تا آن حد مورد اعتماد همگان قرار بگیرد که تمام گفته‌های او را دیگران بنام «وحی آسمان» بپذیرند؟ و هیچگونه احتمال خیانت و یا خلاف و دروغ را درباره او ندهند؟!

آیا فردی که سابقه انحراف و تمایل به سوی گناه (هر چند برای یکبار) در زندگی او باشد، ممکن است تا آن حد مورد اعتماد جامعه قرار گیرد؛ که مردم همه چیز خود را «بدون قید و شرط» تسلیم او و قوانین و طرح‌های آسمانی او سازند؟!

قطعاً نه! زیرا اگر فردی قبل از دوران رسالت و رسیدن به مقام پیامبری (هر چند برای یکبار) دروغ گفته، و یا خیانت دیگری کرده باشد، از کجا که همان شرائط (که در گذشته موجب آن دروغ و یا خیانت گردیده) بار دیگر تکرار نشود؟ و در نتیجه دیگر بار، همان فرد، مرتکب دروغ و یا خیانت نگردد؟! و اصولاً چگونه ممکن است مردم گفته های چنین کسی را، با نهایت اطمینان بعنوان وحی آسمانی بپذیرند، و برنامه ها و طرحهای او را در همه موارد بدون استثناء بکار بندند؟!

اعتماد مردم در قانون اساسی آمریکا

آنچه که ما تا اینجا درباره عصمت انبیاء، از نظر اعتمادی که مردم باید نسبت به آنها دارا باشند نگاشتیم، یک موضوع فطری و عقلی است. یعنی عقل و خرد حکم می کند هر فردی که مقامش در اجتماع حساس تر، و مصالح و منافع اجتماع بستگی بیشتر به او دارد، آنکس به اعتماد مردم نیاز فراوان دارد، این حقیقت تا آنجا روشن است که در قانون اساسی ایالات متحده آمریکا می بینیم که می گوید: صاحب منصبان بزرگ و تمام کسانی که شغل و پست آنها مقتضی است که مورد اعتماد مردم باشند، حق ندارند هیچ نوع هدیه و یا مقرری و یا شغل و لقبی را، از یک زمامدار و دولت بیگانه بدون تصویب کنگره بپذیرند. زیرا پذیرفتن یک هدیه و مانند آن، بدون اطلاع کنگره ممکن است موجب گردد تا گیرنده متهم بگرفتن رشوه و خیانت به مصالح کشور شود. و در نتیجه آن اعتمادی که باید ملت آمریکا (به لحاظ حساسیت شغل و مقام آنکس) نسبت به او دارا باشند از مردم سلب گردد.

اینک متن قانون اساسی آمریکا در این باره: «هیچیک از صاحب منصبان دولت کشورهای متحد آمریکا، که شغل ایشان متضمن سود یا مبتنی بر اعتماد باشد، حق ندارد که بدون تصویب کنگره هیچ نوع هدیه، مقرری، شغل و یا لقبی را، از هیچ پادشاه، سلطان، شاهزاده و یا دولت خارجی بپذیرد» .

خواننده عزیز! همانگونه که ملاحظه می فرمائید در قانون اساسی یک کشور مرفعی و پیشرفته، به صاحب منصبان خود و کسانی که شغل آنها «مبتنی بر اعتماد باشد» اجازه نمی دهند هدیه، شغل، مقرری و یا لقبی را از هیچ زمامدار و یا دولت خارجی بدون تصویب کنگره بپذیرند. تا مبادا این عمل موجب سلب آن اعتمادی گردد که برای صاحب آن شغل و مقام آن درجه از اعتماد مردم نسبت بوی لازم است. در حالی که مسئولیت و آزادی عمل آن صاحب منصب بسیار محدود و در شعاع معینی است، که قانون برای او مقرر داشته، و ضرر خیانت او هم (اگر انجام شود) غالباً طاقت فرسا و غیر قابل تحمل نخواهد بود. و فرضاً هم خیانت آن صاحب منصب، مهم و قابل توجه باشد باز ضرر آن تنها متوجه قسمت‌های مادی و شؤون زندگی ملت آمریکا است.

اکنون شما سخن را متوجه یک پیغمبر سازید. یعنی مردی که (با در نظر گرفتن حساسیت و اهمیت مقام و موقعیت او) باید تا آن حد مورد اعتماد تمام طبقات افراد بشر باشد، که آنها همه چیز خود را (بدون قید و شرط) در اختیار وی و قوانین آسمانی او قرار داده؛ و مقررات مربوط به زندگی مادی و معنوی، و طرح سعادت دنیا و آخرت خویش را، از او بگیرند. و تمام گفته های او را بنام گفته ی خداوند، و روحی آسمانی بپذیرند. آیا این درجه از اعتماد جز در پرتو «عصمت» ممکن است به وجود آید؟!

آیا جز با توجه باینکه این پیامبر فردی است که در تمام دوران زندگی خود هیچگاه (بطور عمد یا سهو) خیانت، دروغ، گناه و عمل غیر جایز و ناروایی را مرتکب نگردیده، می تواند تا آن حد اعتماد در مردم نسبت به وی به وجود آورد؟! اعتمادی که همگان همه چیز خود را تسلیم مقررات و قوانین نجات بخش وی سازند؟! **زندگی پیامبران گواه عصمت آنها است.**

تاریخ سراسر افتخار زندگی پیامبران، خود گواهی بزرگ بر عصمت و پاکدامنی آنها است، آنها یکه همواره در مراکز و محیط هایی نشو و نما یافتند که سرا پا فاسد و آلوده به گناه بوده است. و بدین جهت طبیعی و عادی می باشد آنها هم (مانند دیگران) فردی آلوده و فاسد باشند. دکتر الکسیس کارل می گوید: «کسی که در محیط و اجتماعی تربیت می شود، باید عادات و خصوصیات همان محیط و مردم آن محیط را بخود بگیرد. زیرا بدن يك انسان به مرز پوست محدود است. و از این نظر در برابر بسیاری از امراض مصونیت دارد. ولی روان انسانی دارای هیچگونه مرزی نیست.

اما با اینحال فرستادگان خداوند (حتی به اعتراف دشمنانشان) نه تنها سابقه هیچگونه انحراف و گناه در زندگی خویش نداشتند، بلکه به پاکی و امانت داری هم نزد همگان مشهور بوده اند. تا آنجا که پیامبر عزیز اسلام که درود فراوان خدای بر او باد، با آنکه در لجن زار جزیره العرب، محیطی که مردم آن قبل از اسلام بعنوان نمونه ای کامل از ناپاکی و گناه معروفیت داشتند، تربیت شده بود. با این حال نزد همه کس ملقب به امین بوده است. بطوری که در حساسترین لحظات، برای

حل پیچیده ترین مشکلات، اجتماع بزرگان قریش از آن حضرت استمداد کرده، و همه قبایل بدون استثناء به آن بزرگوار اعتماد می نمودند.

داستان نصب حجر

داستان نصب حجر، و جریان بنای جدید کعبه می تواند درجه پاکدامنی و حسن سابقه، و در نتیجه اعتماد شدیدی که تمام قبائل مکه نسبت به پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را، که قبل از دوران نبوت نسبت بوی داشتند به خوبی نشان دهد. تاریخ می نویسد:

بزرگان مکه درصدد برآمدند تا خانه خدای را وسعت دهند و بر عرض و طول آن بیافزایند. از این نظر دست به خرابی آن زدند. و آنرا بار دیگر پی ریزی نمودند. تا به محل نصب حجرالاسود (که از نظر مذهبی مقدس است) رسیدند.

در اینجا مخاصمت بین چهار قبیله بزرگ مکه شروع گردید. و هر يك خواست حجر با دست آنها نصب شود. تا افتخار آن برای همیشه از آن آنان باشد. کار این مخاصمه بالا گرفت. تا آنجا که بالاخره شمشیرها از نیام بیرون آمد و همه آماده نبرد شدند. تا در پرتو زور و قدرت بتوانند به آرزوی خود برسند و خواسته خویش را عملی سازند.

تمام قبائل به جوانان و جنگجویان خود آماده باش دادند و صفوف خود را برای پیکار منظم ساختند. بزرگان قبیله ی بنی عبدالدار، با طایفه بنی عدی هم پیمان شدند و متحد گردیدند. و هم اینها بودند که قدحی از خون سرشار کرده آوردند و دستهای خود را در آن قدح فرو بردند و سوگند یاد کردند که تا جان در تن دارند؛ از پای نایستند و اجازه نصب حجر به قبایل دیگر ندهند.

بوی خون از فضای مکه به خوبی به مشام می رسید و هر آن ممکن بود جنگی خونین آغاز گردد؛ که پایان آن نامعلوم بود. جنگی که اگر درمی گرفت صدها جوان زبده و نیرومند عرب، در آن میان به خاک و خون کشیده می شد. و تنها يك قبیله فاتح بود که باقی می ماند. آنهم پس از آنکه صدها کشته از خود بجای گذارده بود.

چهار روز وضع مکه این چنین بود. تا بالاخره در روز پنجم بزرگان قریش شوری کردند تا راه حلی برای این مشکل مهم بیابند؛ و از برخورد خصمانه قبایل با یکدیگر جلوگیری کنند. و محیط را (که به صورت کانون باروتی درآمده بود و با کوچکترین جرقه ممکن بود به جهنمی سوزان تبدیل گردد) از آن وضع انفجار آمیز بدر آوردند.

در میان آنان ابو امیه بن مغیره، که از همه سالخورده تر و مسن تر بود گفت: این جنگ را واگذارید و این راه حل را بپذیرید که هر کس نخست از باب بنی شیبه درآید در میان شما قضاوت کند. و درباره این واقعه رأی بدهد.

بزرگان قریش همگی این رأی را پسندیدند و آنرا پذیرفتند. در این هنگام تمام گردنها کشیده شد. و همه چشمها به سوی باب بنی شیبه نگران گردید؛ تا اولین کسی را که از آنجا درآید به سمت داوری در بین خود برگزینند؛ ناگاه دیدند حضرت محمد صلی لله علیه و اله و سلم از در درآمد و داخل مسجد گردید. در اینجا عکس العمل روسای قبائل این بود که متفق الکلمه گفتند «ما بدانچه محمد امین گوید رضا دهیم.»

آن حضرت هم برای آنکه افتخار حمل و نصب حجر در قبیله خاصی باقی نماند، و از این راه آتش کینه قبائل دیگر نسبت آن قبیله شعله ور نگردد

طرحی عالی داد که مورد تحسین همگان قرار گرفت. بدین صورت که عباى خود را بر روی زمین پهن نموده و سنگ را در وسط آن جای دادند. آنگاه از هر قبیله فردی را انتخاب کرد تا هر يك گوشه ای از عبا را بردارند، بدین صورت حجرالاسود به كمك همه قبائل حمل شد. تا به محل نصب آن رسید. در آنجا آن حضرت به نمایندگی از تمام قبیله ها سنگ را نصب فرمودند و به آن غائله بزرگ خاتمه بخشیدند.

خواننده عزیز! در این داستان که تاریخ وقوع آن قبل از بعثت پیغمبر اسلام است، به خوبی می توان درجه ی اعتماد تمام قبائل عرب را، نسبت به آن بزرگوار مشاهده کرد. مردی که در محیط سراپا فساد و آلوده به هر گونه ناپاکی و گناه پرورش یافته، تا آنجا پاکدامنی و فضیلت خود را حفظ کرده بود؛ که همه کس او را امین می خواندند. و کاملاً به وی اعتماد داشتند. بحدی که هنگام وارد شدن آن حضرت از باب بنی شیبه به مسجد بزرگان تمام قبائل مسرور گشتند و او را نه تنها بعنوان يك قاضی، بلکه بعنوان «محمد امین» مورد استقبال قرار دادند. و متفق الكلمه گفتند: «ما بدانچه محمد امین گوید رضا دهیم.»

گواهی زنده بر عصمت انبیاء

یکی از شواهد بزرگ و زنده ای که می تواند، مقام عصمت و پاکدامنی انبیاء و برگزیدگان آسمانی را (در مقام عمل) اثبات سازد، این است که، دشمنان سرسخت آنها (پس از ادعای نبوت) آنان را به انواع تهمت ها متهم می کردند، آنها را دیوانه می خواندند، ادعای نبوتشان را دروغ می شمردند و آنها را ساحر و جادوگر معرفی می کردند .

ولی با اینحال حتی این نمونه از دشمنان لجوج و کینه توز هم، هیچگاه به آن فرستادگان خداوند نسبت گناه نداده و آنان را متهم نساختند که قبل از رسالت خویش دروغ گفته، و یا مرتکب خیانت و فساد شده باشند.

با آنکه اگر پیامبران از این نظر (هر چند در یک مورد) دارای سوء سابقه بودند، خود این بزرگترین و برنده ترین حربه برای دشمنان آنها بود؛ تا با در دست گرفتن آن بتوانند آنان را از جهت اعتبار و حیثیت از چشم اجتماع ساقط سازند.

زیرا تردیدی نیست که توجه دادن افکار مردم، به زندگی مردی که اکنون مدعی نبوت است، ولی در گذشته سابقه ی دروغ و یا خیانت و گناه دارد، کافی بود که اعتماد جامعه را یکباره از آن کس سلب نموده و دیگر هیچ فردی گفته او را (بعنوان وحی و گفتار خداوند) نپذیرد.

آری اینگونه بود حسن سابقه پیامبران و فرستادگان آسمانی در دوران زندگی خود که حتی ناپاکترین دشمنان آنها، کوچکترین نقطه ضعفی نسبت به آنان در دست نداشتند. و این خود شاهدی زنده و سندی غیر قابل انکار بر پاکدامنی و مقام عصمت آنها است.

عهدین درباره انبیاء چه می گویند؟

اکنون که از بحث «عصمت انبیاء از نظر قرآن و منطق» فارغ شدیم، بررسی خود را در این باره که «عهدین انبیاء را چگونه معرفی می کنند» آغاز می کنیم.

در این بحث؛ ما در برابر حقایق دردناکی قرار می گیریم که بسیار تأسف انگیز است،

چه حقیقتی دردناکتر از این! که تورات و انجیل کنونی یعنی همین کتابهایی که بنام کتاب آسمانی یهود و نصاری اکنون در دسترس ما است و مورد احترام بسیاری از مردم مغرب زمین قرار دارد گناهان فراوانی را به انبیاء و فرستادگان پاك خداوند نسبت می دهند؟!

گناهانی که کثیف ترین انسان معمولی هم گاهی از انجام آنها شرم دارد. اینجاست که ما (با دیدن اینگونه محتویات) به ماهیت این کتابها پی برده و ساختگی بودن آنها را به خوبی درمی یابیم.

آری بررسی اینگونه مطالب (در محیطی دور از تعصب و عناد) بطور کامل روشن می سازد که بسیاری از آیات و مطالب این کتابها، نه تنها آسمانی نیست بلکه اصولاً هیچگونه ارتباطی با موسی و عیسی، علی نبینا و آله و علیهما السلام هم نداشته و حتی گفتار آنان هم نیست، اکنون ما بخواست خداوند قسمتی از نوشته های تورات و انجیل را درباره انبیاء برای نمونه در اینجا نقل می نمائیم.

تورات می گوید لوط با دختر خود زنا کرده!

لوط یکی از پیامبران بزرگ و از فرستادگان آسمانی است، و از نظر قرآن مانند همه انبیاء پاك و از گناه معصوم است. اما با کمال تأسف تورات به این برگزیده خداوند، ننگین ترین گناه یعنی زنا با دختر را در حال مستی نسبت می دهد. این کتاب می نویسد:

و لوط از صوغر برآمد و با دو دختر خود در کوه ساکن شد. زیرا ترسید که در صوغر بماند. پس با دو دختر خود در مغازه سکنی گرفت و دختر بزرگ به کوچک گفت پدر ما پیر شده و مردی بر روی زمین نیست که بر حسب عادت کل جهان بما درآید. بیا تا پدر خود را شراب بنوشانیم و با او همبستر شویم.

تا نسلی از پدر خود نگاه داریم. پس در همان شب پدر خود را شراب نوشانیدند و دختر بزرگ آمده با پدر خویش همخواب شد. و او از خوابیدن و برخاستن وی آگاه نشد. و واقع شد که روز دیگر بزرگ به كوچك گفت اينك دوش با پدرم همخواب شدم. امشب نیز او را شراب بنوشانیم و تو بیا با وی همخواب شو تا نسلی از پدر خود نگاه داریم. آن شب نیز پدر خود را شراب نوشانیدند و دختر كوچك هم خواب وی شد. و او از خوابیدن و برخاستن وی آگاه نشد پس هر دو دختر لوط از پدر خود حامله شدند. آن بزرگ پسری زائیده او را موآب نام نهاد و او تا امروز پدر موآبیان است و كوچك نیز پسری بزاد و او را بن عمی نام نهاد وی تا بحال پدر بنی عمّون است.

ملاحظه می فرمائید که چگونه تورات کنونی با صراحت تمام، به يك فرستاده معصوم خداوند نسبت می دهد که از دست دختران خود مشروب نوشیده بحدی که ادراك خود را از دست داد. و از این نظر بدون توجه در دو شب با دو دختر خود جمع شده و با آنها زنا کرده!!!.

آیا راستی این کتاب با اینگونه محتویات خود ممکن است آسمانی باشد؟ و میشود آیات آنرا به خداوند نسبت داد؟! آیا اگر کسی به يك فرد عادی و حتی به مردیکه آلوده به انواع گناهان است چنین گناه شرم آوری را نسبت بدهد، تا چه حد او را مورد اهانت قرار داده است؟! چه رسد به آنکه این گناه به یکی از انبیاء و پیامبران الهی نسبت داده شود.

تورات هارون را مشرك می داند!

یکی از عظیم ترین گناهان که مهمترین هدف انبیاء مبارزه با آن بوده شرك است.

عالیترین و اولین اصلی که در مکتب همه پیامبران وجود داشت، دعوت به سوی خدای یگانه و پیکار نمودن با شرك و کفر بوده است. ولی متأسفانه تورات کنونی پس از آنکه هارون برادر موسی را شريك نبوت وی دانسته، و او را پیغمبر معرفی می کند، او را نه تنها مشرك و گوساله پرست می شمرد، بلکه ساختن گوساله و دعوت بنی اسرائیل را برای پرستیدن آن، به هارون یعنی همان شريك موسی در نبوت، نسبت داده و چنین می گوید:

و چون قوم دیدند که موسی در فرود آمدن از کوه تأخیر نمود قوم نزد هارون جمع شده وی را گفتند: برخیز و برای ما خدایان بساز که پیش روی ما بخرامند. زیرا این مرد، موسی که ما را از زمین مصر بیرون آورد نمی دانم او را چه شده است! هارون بدیشان گفت گوشواره های طلا را که در گوش زنان و پسران و دختران شما است بیرون کرده نزد من بیاورید. پس تمام قوم گوشواره های زرین را که در گوشهای ایشان بود بیرون کرده نزد هارون آوردند. و آنها را از دست ایشان گرفته آنها را با قلم نقش کرده و از آن گوساله ای ریخته شده ساخت. و ایشان گفتند ای اسرائیل! این خدایان تو می باشند که تو را از زمین مصر بیرون آوردند. و چون هارون این را بدید مذبحی پیش آن بنا کرد. و هارون ندا در داده گفت فردا عید یهود می باشد. و بامدادان برخاسته قربانیهای سوختنی گذرانیدند و هدایای سلامتی آوردند. و قوم برای خوردن و نوشیدن نشستند و به جهت لعب برپا شدند. و خداوند به موسی گفت روانه شده بزیر برو زیرا که این قوم تو که از سرزمین مصر بیرون آورده ای فاسد شده اند؛ و بزودی از آن طریقی که بدیشان امر فرموده ام انحراف ورزیده گوساله ی ریخته شده برای خویشتن ساخته اند؛ و

نزد آن سجده کرده و قربانی گذرانیده می گویند که ای اسرائیل این خدایان تو می باشند که تو را از زمین مصر بیرون آوردند.

تورات می گوید نوح شراب می نوشید!

از گناهانی که تورات کنونی به پیامبر عالی قدری چون نوح نسبت می دهد نوشیدن شراب است. تورات می گوید که نه تنها نوح علی نبینا و اله و (علیهم السلام) مشروب می نوشید، بلکه در این کار تا آنجا افراط می نمود که مست و بیهوش بر روی زمین می افتاد! اینک متن تورات در اینباره:

و نوح بفلاحه زمین شروع کرد و تاکستانی غرس نمود و شراب نوشیده مست شد. و در خیمه خود عریان گردید و حام پدر کنعان برهنگی پدر خود را دید. و دو برادر خود را نیز خبر داد و سام و یافث را را گرفته بر کتف خود انداختند و پس ، پس رفته برهنگی پدر خود را پوشانیدند. و روی ایشان باز پس بود که برهنگی پدر خود را ندیدند و نوح از مستی خود بهوش آمده دریافت که پسر کهنرش با وی چه کرده بود.

این سه مورد نمونه ای از کارهای ناروا و گناهان ننگینی بود که تورات کنونی، یعنی کتابی که مردم یهود و نصاری معتقدند که آسمانی و وحی خداوند است، به فرستادگان بزرگ خدا نسبت داده است. اکنون بخواست خداوند عهد جدید و انجیل را از این نظر مورد مطالعه قرار می دهیم.

انجیل می گوید عیسی ادعای خدایی کرد

در نسبت دادن گناهان بزرگ و موهن به پیامبران و انبیاء متأسفانه انجیل دست کمی از تورات ندارد. اگر تورات به هارون برادر موسی و شریک وی در نبوت نسبت می داد که

برای بنی اسرائیل گوساله ساخته؛ و بجای دعوت آنان به پرستش خداوند آنها را به عبادت گوساله خوانده است!! انجیل هم به عیسی فرستاده و برگزیده خداوند نسبت می دهد که ادعای خدایی کرده! و گاهی هم خود را پسر خدا خوانده است. یعنی (نستجیر بالله نه تنها خود عظیم ترین گناهان را بدینوسیله مرتکب گردیده بلکه دیگران را هم از مسیر صحیح و سعادت بخش، به سوی هلاکت ابدی و تیره بختی جاودان خوانده است) و ما چون متن گفتار انجیل را در این باره در فصل گذشته بتفصیل نقل کردیم از این نظر از تکرار آن در اینجا خودداری می کنیم.

انجیل نسبت نوشیدن شراب به عیسی می دهد

یکی از گناهان کبیره و مهم در اسلام نوشیدن خمر است. شراب و خمر نه تنها از نظر معتقدات مذهبی حرام است، بلکه علم هم شدیداً آنرا تحریم می کند، و به علت زیانهای فراوان و مهمی که دارد نوشیدن آنرا جایز نمی داند. ولی متأسفانه انجیل کنونی این گناه بزرگ را به عیسی نسبت داده و صریحاً می گوید وی شراب و یا بنا به تعبیر این کتاب «میوه مو» و یا «عصیر انگور» می نوشید و می نویسد:

و پیاله را گرفته شکر نمود، و بدیشان داد گفت: شما از این بنوشید زیرا که این است خون من در عهد جدید؛ که در راه بسیاری به جهت آمرزش گناهان ریخته می شود. اما بشما می گویم که بعد از این از «میوه مو» دیگر نخواهم نوشید تا روزی که آنرا با شما در ملکوت پدر خود تازه آشامم.

در این آیات به عیسی (علیه السلام) نسبت می دهد که در شب صلب خود هنگامیکه بر شاگردانش گذشت پیاله شراب را در دست گرفت و سپس به آنها گفت که من بعد از این، از میوه مو یا عصیر انگور نخواهم نوشید؛ از این جمله پیداست که عیسی (نستجیر بالله) قبلاً بطور کافی و مرتب از همان میوه مو و یا عصیر انگور می نوشیده؛ و این عمل کاملاً برای او جنبه عادی داشت!!!

نخستین معجزه یا شراب سازی عیسی!!!

انجیل کنونی و کتابی که مسیحیان آنرا آسمانی می دانند، نه تنها به عیسی پیغمبر نسبت خوردن شراب می دهد، بلکه با کمال بی شرمی نخستین معجزه وی را شراب سازی می شمرد. و در این باره می گوید:
و در روز سیّم، در قانای جلیل عروسی بود. و مادر عیسی در آنجا بود و عیسی و شاگردانش را نیز به عروسی دعوت کردند. و چون شراب تمام شد مادر عیسی بدو گفت شراب ندارند. عیسی به وی گفت ای زن مرا با تو چه کار است؟ ساعت من هنوز نرسیده است. مادرش به نوکران گفت هر چه به شما گوید بکنید. و در آنجا شش قدح سنگی بر حسب تطهیر یهود نهاده بودند، که هر يك گنجایش دو یا سه کیل داشت. عیسی بدیشان گفت قدحها را از آب پر کنید. و آنها را لبریز کردند. پس بدیشان گفت الان بردارید و نزد رئیس مجلس ببرید پس بردند و چون رئیس مجلس آن آب را که شراب گردیده بود بچشید؛ و ندانست که از کجا است. لیکن نوکرانی که آب را کشیده بودند می دانستند. رئیس مجلس داماد را مخاطب ساخته بدو گفت: هر کسی شراب خوب را اول می آورد؛ و چون مست شدند بدتر از آن. لیکن تو شراب خوب را تا حال نگاه داشتی؟ و این ابتدای معجزاتی است

که از عیسی در قانای جلیل صادر گشت. و جلال خود را ظاهر کرد و شاگردانش به او ایمان آوردند.

در این آیات به عیسی نسبت می دهد که اولین اعجازی که در قانای جلیل انجام داد این بود که آبهای شش قدح را (که مایع حیاتی و مفید است) به شراب یعنی به مایع مسمومی تبدیل کرده تا بدینوسیله میهمانان آن مجلس عروسی را، در آخر شب، از شراب ناب سیرگرداند و رسالت آسمانی خویش را از این راه اثبات سازد!!!

انجیل می گوید عیسی به مادر خود احترام نمی گذاشت.

حقوقی که مادر بر فرزند خود دارد فراوان است. و رعایت آنها از نظر تمام مکتبها لازم و وظیفه انسانی است. اسلام درباره رعایت حقوق پدر و بخصوص مادر سفارش های فراوانی کرده است. قرآن مجید در این باره می گوید:

و قضی ربك الا تعبدوا الا اياه و بالوالدين احسانا اما یبلغن عندك الکبر احدهما او كلاهما فلا تقل لهما اف و لا تنهرهما و قل لهما قولا کریما و اخفض لهما جناح الذل من الرحمه و قل رب ارحمهما کما ربیبانی صغیراً یعنی و حکم کرد پروردگارت که نپرستید مگر او را؛ و به پدر و مادر نیکویی کنید، و اگر یکی از آنها یا هر دوی آنها نزد تو به پیری برسند پس به آنها اف مگوی، و آنان را زجر مکن، و با آنها نیکو سخن بگوی و برای آنها از مهربانی تواضع کن، و بگو پروردگارا پدر و مادرم را رحمت کن همانگونه که مرا در کوچکی تربیت کردند و پرورش دادند.»

اما با کمال تأسف انجیل کنونی به عیسی نسبت می دهد که به مادر خود مریم اهانت کرده و با تندى و خشونت او را از خود رانده است،

انجیل در این باره می نویسد:

و در روز سیم در قانای جلیل عروسی بود و مادر عیسی در آنجا بود و عیسی و شاگردانش را نیز به عروسی دعوت کردند. و چون شراب تمام شد مادر عیسی بدو گفت شراب ندارند. عیسی به وی گفت ای زن مرا به تو چه کار است.

در مورد دیگر انجیل طرز رفتار و برخورد عیسی را با مادر خود اینگونه حکایت می کند:

او با آن جماعت هنوز سخن می گفت که ناگاه مادر و برادرانش در طلب گفتگوی وی بیرون ایستاده بودند. و شخصی وی را گفت اینک مادر تو و برادرانت بیرون ایستاده می خواهند با تو سخن گویند. در جواب قائل گفت کیست مادر من؟ و برادرانم کیانند؟ و دست خود را به سوی شاگردان خود دراز کرده و گفت اینانند مادر من و برادرانم.

خوانندگان عزیز! آیا این خشونت نیست که عیسی به مادر خود بگوید «ای زن ما را به تو چه کار است»؟! و آیا این بی اعتنایی و عدم رعایت حق مادر نیست که بگوید «مادر من کیست»؟!

ولی چه باید کرد؟ این کار که شایسته نیست آنرا به يك فردی که در حداقل اخلاق و فضیلت قرار دارد نسبت داده شود، انجیل کنونی آنرا بمردی که برگزیده خداوند برای رهبری انسانها در عصر خویش بود صریحاً نسبت دهد!!!

عهد جدید می گوید عیسی ملعون است!

لعنت یعنی دوری از رحمت خداوند و مورد غضب وی قرار گرفتن، و از این نظر نمی توان بر کسی لعنت فرستاد و او را ملعون خواند مگر آنکه بسیار آلوده به گناه و فاسد باشد.

اما با کمال تأسف عهد جدید می گوید عیسی مورد لعنت قرار گرفته و ملعون است!! پولس می نویسد:

مسیح ما را از لعنت شریعت فدا کرد چونکه در راه ما لعنت شد چنانکه مکتوبست، ملعونست هر که بردار آویخته شود.

انجیل می گوید عیسی حکم خدای را اجرا نمی کرد!

مقررات آسمانی و احکامی که از جانب خداوند برای تأمین سعادت انسانها می آید، اجرای آن بر همه افراد واجب و لازم است؛ و اگر کسی از بکار بستن آنها خودداری نماید، گناهکار و آلوده است. ولی متأسفانه انجیل کنونی به عیسی نسبت می دهد که حکم خدای را تعطیل ساخت و دستور آسمانی او را بکار نبست! انجیل از قول عیسی نقل می کند که وی درباره تورات گفت:

گمان مبرید که آمده ام تا تورات یا صحف انبیاء را باطل سازم. نیامده ام تا باطل نمایم، بلکه تا تمام کنم. زیرا هر آینه بشما می گویم تا آسمان و زمین زایل نشود، همزه یا نقطه ای از تورات هرگز زائل نخواهد شد. تا همه واقع شود پس هر که یکی از احکام کوچکترین را بشکند و بمردم چنین تعلیم دهد در ملکوت آسمان کمترین شمرده شود؛ اما هر که به عمل آورد و تعلیم نماید او در ملکوت آسمان بزرگ خوانده خواهد شد. با اینحال هنگامیکه جمعی از فریسیان زنی را در حال زنا دیدار کردند و بنزد وی آوردند تا حکم تورات را درباره او اجرا سازد؛ عیسی امتناع ورزید و از بکار بستن دستوری که تورات درباره زانیه داد خودداری نمود، انجیل در این باره می گوید:

و چون جمیع قوم نزد او آمدند نشسته ایشان را تعلیم می داد. که ناگاه کاتبان و فریسیان زنی را که در زنا گرفته شده بود پیش او آوردند؛ و او را در میان برپا داشته بدو گفتند: ای استاد این زن در حین عمل زنا گرفته شد و موسی در تورات به ما حکم کرده است که چنین زنان سنگسار شوند. اما تو چه می گویی؟ و این را از روی امتحان بدو گفتند تا ادعایی بر او پیدا کنند. اما عیسی سر بزیر افکنده به انگشت خود بر روی زمین می نوشت. و چون در سؤال کردن الحاح می نمودند؛ راست شده بدیشان گفت هر که از شما گناه ندارد اول بر او سنگ اندازد. و باز سرزیر افکنده بر زمین می نوشت. پس چون شنیدند از ضمیر خود ملزم شده از مشایخ شروع کرده تا به آخر يك بيرون رفتند. و عیسی تنها باقی ماند با آن زن که در میان ایستاده بود پس عیسی چون راست شد و غیر از زن کسی را ندید؛ بدو گفت ای زن آن مدعیان تو کجا شدند؟ آیا هیچکس بر تو فتوی نداد؟ گفت هیچکس ای آقا! عیسی گفت من هم بر تو فتوی نمی دهم برو و دیگر گناه مکن.

ملاحظه می فرمائید که چگونه عیسی (بنا به نقل انجیل کنونی) با آنکه خود گفته بود که احکام تورات باید اجرا گردد؛ و «هر که یکی از این احکام کوچکترین را بشکند و بمردم چنین تعلیم دهد در ملکوت آسمان کمترین شمرده شود» با اینحال خود احکام تورات را نادیده می گیرد، و مجازاتی که آن کتاب برای زانیه مقرر کرده است، درباره آن زن اجرا نمی سازد!!!

خوانندگان عزیز! این بود آن طرز قضاوتی که کتابهای عهدین درباره انبیاء و فرستادگان خداوند دارند!!! گاهی آنها را مشرک و زمانی آنانرا مشروب خوار و بلکه شرابساز معرفی کرده؛ و

گاهی هم به آنها زنای با دختر و یا ادعای خدایی نسبت می دهند!!!
با در نظر گرفتن این مطالب آیا باز هم نمی توان اطمینان یافت که
این کتابها آسمانی نیست و تورات و انجیل واقعی تحریف گردیده؟ آیا
وجود اینگونه محتویات (که نه با هیچ منطقی قابل توجیه است و نه با
هیچ اصل علمی قابل انطباق) دلیل روشنی بر ساختگی بودن این کتابها
نیست؟!

آری به این علت و به عللی که در گذشته به آنها اشاره کردیم مسلم
است که ما معتقدیم تورات و انجیلی که به صورت وحی بر موسی و
عیسی (علیهم السلام) نازل گردیده؛ از میان رفته است و آنچه که اکنون
بنام آن کتابها در دسترس ما است نوشته دست حاخامهای یهودی؛ و
پایها و کشیشان مسیحی است. و اینها همان کتابهایی است که پدران
روحانی کلیسا، دنیای علم را به سوی آنها دعوت کرده و تأمین سعادت
جهان انسانیت را تنها در پیروی و متابعت از آن میدانند.

ظلم چیست و غفران یعنی چه؟

از موارد مهم و حساسی که باز تصور شده قرآن در آن به فرستادگان
خداوند گناه نسبت داده ، آیه ای است که در آن از قول موسی ابن
عمران چنین نقل می کنند: رب انی ظلمت نفسی فاغفرلی
یعنی پروردگارا من به نفس خود ظلم کردم؛ پس تو غفرانت را شامل
من گردان» در این آیه هم ممکن است گمان شود که خداوند ظلم بنفس
را به موسی نسبت داده، یا آنکه ظلم عمل حرام و غیر جایز است و از
همین نظر بعداً موسی از پروردگار طلب آمرزش کرده و می گوید
فاغفرلی، ولی این گفته و گمان هم کاملاً باطل و بی اساس است.

زیرا ظلم در لغت عرب مفهومی عام و وسیع دارد؛ که «ظلم حرام»، (چه بنفس باشد یا به دیگران) تنها مصداقی از آن مفهوم کلی است. در فرهنگ عرب ظلم یعنی عملی را در غیر مورد انجام دادن (خواه آن عمل بیجا، حرام باشد یا غیر حرام). لغت می نویسد:

الظلم وضع الشيء في غير محله . یعنی ظلم عبارت است از نهادن چیزی در غیر مورد آن.

چنانکه معنای غفران هم پوشاندن و ستر کردن است: غفرالشيء غطاه و ستره . یعنی هنگامی غفر الشيء گفته می شود، که چیزی را پوشانده و مستور کرده باشند.»

با این ترتیب مفاد و معنای آیه چنین است که موسی می گوید: پروردگار من (با کشتن یکی از یاران فرعون) عملی غیر مورد انجام دادم (زیرا هر چند اصل عمل و این قتل برای من جایز بود، اما چون در آن زمان تنها و در موقعیت ضعیفی قرار داشتم، از این نظر وقت انجام دادن آن عمل نبوده است.)

پس بر این کار پرده ای بپوشان (تا دشمنان من بر من ظفر نیابند و مرا به مجازات آن کار به قتل نرسانند). با این حساب هیچگونه اسناد گناه و «ظلم حرام» در این آیه به موسی پیغمبر داده نشده؛ و این اشتباه تنها از آنجا سرچشمه گرفته، که مفهوم کلی ظلم و غفران، از نظر لغت با آنچه که در اذهان ما از مصداقیق آن مفهومهای کلی جای گرفته، (یعنی ظلم حرام) یکسان تصور گردیده. اما این تصور، باطل و خلاف واقع است. مضمون و معنایی که ما برای این آیه (با در نظر گرفتن معنای طبیعی و اصلی «ظلم» و «غفران» نقل کردیم، خوشبختانه با صراحت ضمن روایتی شرح داده شده .

در این روایت هنگامیکه مأمون از علی بن موسی (علیه السلام) درباره آیه فوق و اسناد «ظلم به نفس» بموسی می پرسد، آن حضرت در پاسخ چنین فرمودند: انی وضعت نفسی غیر موضعها بدخول هذه المدینه فاغفرلی ای استرنی من اعدائك لئلا یظفروا بی فیقتلوننی یعنی (موسی به خداوند می گوید) من با داخل شدن در این شهر، (و در نتیجه، قتل یکی از یاران فرعون) نفس خود را در غیر محل آن نهادم (و عملی در غیر مورد آن انجام دادم) فاغفرلی؛ یعنی مرا از دشمنانم مستور بدار تا بر من اطلاع نیابند و به قتل نرسانند.»

در این حدیث امام (علیه السلام) صریحاً می گویند که، مقصود از ظلم و غفران همان معانی اصیل و لغوی آنهاست، نه آن مصادق خاصی که ما به غلط آنرا مفهوم اصلی این الفاظ تصور می نمائیم، مفسر بزرگ اسلامی مرحوم شیخ طبرسی می نویسد: ان موسی حین قتل القبطی ندم علی ذالك و قال رب انی ظلمت نفسی فی هذا القتل فانهم لو علموا بذلك لقتلوننی.

یعنی موسی (علیه السلام) هنگامیکه آن قبطی و پیرو فرعون را به قتل رساند، از عمل خود پشیمان گردید و گفت: پروردگارا من به نفس خود در این قتلی که انجام دادم ستم کردم (نه از آن نظر که این عمل حرام و غیر جایز بود بلکه) باین علت که اگر فرعونیان به من دست یابند و از عملم مطلع گردند مرا خواهند کشت.»

به این ترتیب در آیه "رب انی ظلمت نفسی فاغفرلی" هم، هیچگونه گناه و عمل غیر جایز به موسی بن عمران نسبت داده نشده، و این تصور کاملاً بی جا و بی مورد است.

مقصود از ذنب در سوره فتح؟

سومین موردی که تصور شد در آن، قرآن به انبیاء نسبت گناه داده سوره فتح است. در آنجا خداوند خطاب به پیامبر اسلام می فرماید:

انا فتحنا لك فتحاً مبيناً ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر

یعنی ما فتح کردیم برای تو فتوحی آشکار، تا بپوشاند برای تو ذنبت را؛ آنچه که در گذشته بود و هر چه که در آینده خواهد آمد.»

در این آیه هم گمان بردند که خداوند نسبت ذنب یعنی گناه به پیغمبر بزرگ اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) داده و فتح مکه را موجب آمرزش آنها دانسته است!!!

در حالی که این تصور هم کاملاً واهی و بی اساس است و متأسفانه باز در این مورد (مانند گذشته) معانی اصلی و لغوی ذنب و غفران، در نظر گرفته نشده و از این حقیقت غفلت شده است.

معنای اصلی و مفهوم کلی «ذنب» در فرهنگ عرب، عبارت است از «دنباله» و «اثر» و به عبارت دیگر عکس العمل، و نتیجه ای که بر هر عملی بار است.

لغت های تازه در کلمه «ذنب» می نویسند ذنب ذنباً: تبعه فلم يفارق اثره. یعنی ذنب عبارت است از تابع عمل، و آنچه که از آن جدا نگردد. و اینکه بر گناه «ذنب» گفته می شود؛ نه از این نظر است که مفهوم «ذنب» تنها یعنی «گناه»، بلکه به این علت که «گناه» دنباله ی عمل و تابع آن، و اثری است که بر آن بار می گردد.

پس به این ترتیب و با در نظر گرفتن اینکه مفهوم اصلی غفران هم عبارت از پوشاندن و مستور کردن است، مضمون و مفاد آیه چنین می شود:

«ما فتح کردیم برای تو فتوحی آشکارا. تا بپوشانیم برای تو ذنب و دنباله‌ها و تبعاتی که برای تو در گذشته بود؛ و یا در آینده وجود خواهد یافت.»

اما آن تبعات و دنباله‌ها و خلاصه نتایجی که اعمال پیغمبر، آنها را در برداشت «گناه» بوده یا غیر گناه؟ هیچگونه اشاره‌ای بر آنها نیست. ولی توضیحی جالب در این باره از امام علی بن موسی (علیه السلام) وارد گردیده، که به خوبی حقیقت را کشف می‌کند؛ و نوع آن «ذنب» و تبعاتی که فرستاده‌ی بزرگ خداوند حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) آنرا دارا بود، کاملاً روشن می‌سازد.

در این روایت هنگامیکه مأمون از این آیه و نسبت «ذنبی» که در آن به پیغمبر عزیز ما داده شده، از آن بزرگوار می‌پرسد؛ آن حضرت در پاسخ چنین فرمود:

لم یکن احد عند مشرکی اهل مکة اعظم ذنباً من رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) لانهم کانوا یعبدون من دون الله ثلاثاً و ستین صنماً فلما جاءهم (علیه السلام) بالدعوة الی کلمه الاخلاص کبر ذلك علیهم و عظم و قالوا اجعل الالهة الها واحداً ان هذا الشیء عجاب و انطلق الملا منهم ان امشوا و اصبروا علی الهتکم ان هذا لشیء یراد ما سمعنا بهذا فی الملہ الاخره ان هذا الا اختلاق فلما فتح الله عزوجل علی نبیہ صلی الله علیه و آله مکة قال له یا محمد انا فتحنا لك مکة فتحا مبینا لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك و ما تأخر عند مشرکی اهل مکة بدعائک الی توحید الله فیما تقدم و ما تأخر لان مشرکی مکة اسلم بعضهم و خرج بعضهم عن مکة و من بقی منهم لم یقدرو علی انکار التوحید لله اذا دعا الناس الیه فصار ذنبه عندهم مغفوراً بظهوره علیهم

یعنی از نظر مشرکین مکة، هیچ فردی گنااهش از پیغمبر اسلام بیشتر نبود. زیرا هنگامیکه آن حضرت آن قوم را به سوی توحید و خداوند یگانه دعوت نمود، آنان دارای سیصد و شصت بت بودند و آنها را عبادت می‌کردند، بدین جهت وقتی آن بزرگوار آنها را به خدای یگانه خواند بسیار بر آنان گران آمد؛ و در نظرشان بزرگ جلوه کرد. و گفتند «آیا خدایان متعدد را یک خدای قرار داد؟! همانا این چیزی است شگفت آور. و رفتند گروهی از ایشان (و رأی دادند) که بروید و بر خدایان متعدد صبر کنید (و همانها را عبادت کنید). و این است آنچه که (از شما) خواسته شده، ما نشنیدیم این حرف را (که خدا یکی است) در ملت دیگر؛ و نیست این خبر، جز تازه در آورده و نو» ولی زمانی که خداوند، مکة را برای پیغمبر خود فتح کرد، به او گفت که «ما فتح کردیم برای تو فتح

آشکار تا بپوشانیم برای تو ذنب تو را آنچه که در گذشته بود و آنچه که خواهد آمد. آن ذنبی که تو نزد مشرکین مکه داشتی به علت آنکه آنها را به یگانگی خداوند دعوت کردی (و با بت‌های آنان به مخالفت برخاستی) اینکه با فتح مکه ذنوب تو پوشانده شده) زیرا در روز فتح، جمعی از مردم مکه مسلمان شدند (و دانستند که مخالفت پیغمبر با بت‌ها گناه نبوده) و عده ای هم از مکه بیرون رفتند. و کسانی هم که در آنجا ماندند و مسلمان نشدند (چون مغلوب بودند) توانایی نداشتند تا یگانگی خداوند را انکار نمایند. و بت شکنی‌های پیغمبر را گناه بشمرند. پس گناه و ذنبی که مردم مکه برای پیغمبر می شمردند، با پیروزی و غلبه آن حضرت بر آنان پوشیده شد و مستور گردید.»

در این حدیث امام علی بن موسی (علیه السلام) صریحاً می گوید
ذنبی که خداوند با فتح مکه آنرا پوشانیده است

، چیزی جز آنچه که مردم مکه به پیغمبر اسلام (صلي الله عليه و آله و سلم) نسبت میدادند نبود، (نه يك ذنب واقعی) مشرکین بخاطر آنکه آن بزرگوار با خدایان و بتهای آنان به مخالفت برخاسته بود، او را گناهکارترین کسان می دانستند. ولی هنگامیکه مکه فتح گردید، جمعی از آنها مسلمان شدند و دانستند که مخالفت با بت ها گناه و ذنب نبوده؛ و آنهایی هم که اسلام را نپذیرفتند، چون آن بزرگوار پیروز شده بود و قدرت را در دست داشت، از این نظر مخالفت آن حضرت با بت ها از نظر آنها فراموش شده بود و برای همیشه مستور گردید.

پس این ذنب يك ذنب واقعی و تبعات و دنباله های اعمال پیغمبر که گناه باشد نبوده؛ بلکه ذنبی بوده که تنها مشرکین (بر پایه معتقدات غلط خود) آنرا به آن حضرت نسبت می دادند. و این يك امر طبیعی است که اگر رهبر برای در دست گرفتن و رسیدن به هدف موفق گردد؛ لغزشهای واقعی او و یا آنچه که اجتماع آنرا لغزش و ذنب می شمرد، همگی از نظر جامعه فراموش می گردد. و از خاطره ها محو می شود. اما اگر آن رهبر در راه رسیدن به مقصد دچار شکست گردد، و یا حداقل اجتماع تصور کند که وی دچار شکست گردیده، اینجاست که تمام لغزشهای وی و یا آنچه که جامعه آنرا به غلط لغزش می پندارد، یکی بعد از دیگری آشکار گردیده و خرده گیریها شروع شود.

آری در دست گرفتن قدرت و پیروز شدن بر دشمن برای يك رهبر، نه تنها موفقیت بزرگی است، که موجب می گردد ذنوب و لغزشهایی که اجتماع و افراد آن در گذشته (به صحیح یا به غلط) به آن رهبر نسبت می دادند؛ یکباره فراموش گردد و پوشیده شود. بلکه در آینده هم آن پیروزی و موفقیت عامل مهمی است؛ که جامعه دیگر برای او ذنبی نبیند و لغزشی تصور نکند.

در این حدیث هم امام ثامن (علیه السلام) نزدیک به این مضمون «ذنب» را در سوره فتح تفسیر می فرمایند؛ و می گویند که فتح مکه و پیروزی پیامبر عالی قدر اسلام صلی الله علیه و اله و سلم بر کفار قریش، همان موفقیت اجتماعی بود. هم موجب گردید ذنوبی که مشرکین در گذشته و قبل از فتح، برای آن حضرت معتقد بودند (یعنی مخالفت با بتها) از نظرها پوشیده شود و مستور گردد؛ و هم در آینده دیگر ذنوبی (از نوع آنچه که قبلاً بوی نسبت می دادند) به آن بزرگوار نسبت ندهند.

فصار ذنبه عندهم مغفوراً بظهوره عليهم.

متن آیه توضیح حدیث را تأیید می کند.

خوشبختانه این معنا و مضمونی که در حدیث به آن اشاره گردید، از دقت و مطالعه در متن آیه هم به خوبی استنباط می گردد. زیرا در اینجا خداوند، «فتح مکه» را عامل و موجب برای غفران «ذنوب» گذشته و آینده پیغمبر معرفی کرده است؛ در حالی که پیروزی آن حضرت بر مشرکین، و فتح پایگاه قدرت آنان یعنی مکه، یک عمل نظامی است؛ که (از نظر یک حکومت) جنبه های اجتماعی و سیاسی هم دارد. و ارتباط این عمل اجتماعی و نظامی با «غفران ذنب» نشان می دهد؛ باید مقصود از این «ذنب» همان ذنوب اجتماعی، و یا به عبارت صحیحتر چیزی باشد، که دیگران به غلط آنرا «ذنب» می پنداشتند؛ تا فتح مکه و پیروزی بر دشمن و در دست گرفتن قدرت موجب غفران و پوشیده گشتن آنها گردد. و این درست همان حقیقتی است که امام علی بن موسی (علیه السلام) ضمن بیانات خود به آن اشاره فرمودند.

به این ترتیب در سوره فتح هم، هیچگونه گناه و انجام عمل غیر جایز و حرام، به انبیاء و پیامبران معصوم نسبت داده نشده است. خوانندگان عزیز! با توجه به مطالبی که ما در این فصل یادآور شدیم به خوبی روشن گردید که قرآن (به عکس عهد عتیق و جدید) هیچگونه گناه و عمل غیر جایزی را، به پیامبران و فرستادگان پاک آسمانی نسبت نداده؛ و این تصور (در آیاتی که ما نمونه هایی از آنها را در اینجا نقل کردیم) از آنجا به وجود آمده، که معانی اصلی و لغوی الفاظی که در قرآن بکار برده شده، در نظر گرفته نشده است؛ و بین مفاهیم کلی و اولی آن الفاظ، با مصادیق خاصی که از آن مفاهیم در اذهان ما جای داشته، امتیاز و فرق قائل نگردیدند.

گناه بخشی در کلیسا

یکی از خرافات و کارهای نامعقولی که در مسیحیت با هیچ منطقی قابل سازش نیست، داستان «گناه بخشی» است. دستگاه پاپ و کلیسا معتقد است؛ که اعمال نیک و فضیلت‌های عیسی و یاران خاص او؛ مانند گنج‌هایی ذخیره گردیده، و کلید آنها در اختیار پدران بزرگ روحانی قرار دارد. و آنها می‌توانند (در برابر گرفتن مبلغی و یا مجانی) مقداری از آن نیکیها و ثوابهای ذخیره شده را، به هر فردی که بخواهند عطا کنند. و گناهان او را محو سازند. منطق پاپها در این باره چنین است:

«مسیح و قدیسان، سخت، نیک و پرهیزکارانه زیسته اند. و همه ی آن نیکیها و پاکیها مانند گنجینه بر هم انباشته شده؛ و خزانه ای پایان ناپذیر پدید آورده است. و پاپ آن قدرت را دارد که از این گنج نیکی و ثواب، برای کمک به گنهکاران استفاده کند.

اگر کسی هر آنچه را که پاپ می گوید بجای آورد، پاپ هم گناهان او را می بخشد. و از کفاره دادن معافش می دارد. حتی ممکن است از عذاب عالم برزخ هم نجاتش دهد». پاپ می گفت آنچه می گویم بجای آورید. از گناه نهراسید؛ زیرا گناهانتان هر چه باشد من با این گنج نیکی و ثوابی که در اختیار دارم از مکافات آن رهاییتان خواهم داد».

آمزش نامه یا سند مالکیت بهشت!

بدنبال عقیده ی خرافی فوق، قدرت معنوی خارق العاده ای برای پاپ ها به وجود آمد. زیرا به این ترتیب اختیار بخشش گناه و نجات مسیحیان، از عذاب دردناک جهان دیگر، و رسیدن آنها به بهشت برین و سرای جاودانی، در دست پاپ ها قرار گرفت. و طبیعی است که پدران روحانی!! هم کمتر حاضر بودند، پیروان مسیح را به رایگان از گناه نجات بخشند، و آنان را مستحق بهشت گردانند!! آنها از این قدرت، در راه جمع ثروت، و رسیدن به مال، حداکثر استفاده را می نمودند، آمزش نامه درست می کردند؛ و آنرا بدست کشیشان و خطیبان کلیسا می دادند. و آنها را به سوی مسیحیان گسیل می داشتند، تا بروند و آن آمزش نامه ها را که بمنزله ی «سند مالکیت بهشت»، و رهایی از دوزخ بود به پیروان عیسی (علیه السلام) بفروشد؛ و کیسه های خلق الله را از این راه خالی سازند. آنها از زبان پاپ بمردم می گفتند:

«فلان مبلغ پول بدهید تا از مکافات و کفاره گناهتان در امان باشید.»
مخصوصاً بازار فروش این آمزش نامه ها هنگامی رواج یافت، که پاپ تصمیم گرفت کلیسای معروف «سن پتر» را در رم بنا سازد، زیرا برای این کار می بایست سیل پول به سوی رم سرازیر گردد.

آنجا دیگر کار فضاحت و ننگ بجدی بالا گرفت، که سخن از آمرزش
شخص پول دهنده گذشت؛ و کلیسا اعلام کرد که هر کس می تواند با
خرید برگهای آمرزش، اقوام و نزدیکان خود را هم از عذاب برزخ نجات
بخشد!!

«آلبرت اسقف» راهبی را بنام «تستل» با دبدبه و کبکبه ی خاصی،
برای انجام این مقصود به سوی شهرها و دهات می فرستاد. او مردم را
گرد خود جمع می کرد و آنها را بدینگونه موعظه می نمود:
«ای مردم! بدانید آنها که توبه کرده و نزد کشیش به گناهانشان
اعتراف ورزیده و پول پرداخته اند، همه ی گناهان آنها آمرزیده خواهد
شد. به صدای عزیزانتان که در دل خاك سرد خفته آند، و به صدای
دوستانتان که در برزخ شکنجه بینند گوش فرا دهید؛ آنها به شما التماس
می کنند و می گویند به ما رحم کنید. ما در عذاب و شکنجه جانفرسایی
هستیم؛ و شما می توانید با هدیه ی کوچکی ما را از این شکنجه برهانید.
آیا نمی خواهید به ندای ما پاسخ بدهید؟ گوشهایتان را باز کنید. ببینند
پدر به پسر و مادر به دخترش چه می گوید!، می گوید ما شما را به وجود
آوردیم. از شیره جان خویش خوراکتان دادیم. بزرگتان کردیم و دارایی و
ثروت خویش را برایتان گذاشتیم. اکنون شما چنان ستمکار و سنگدل
هستید؛ که نمی خواهید با اندك پولی روح و روان ما را از شکنجه نجات
دهید؟ آیا برآستی می خواهید ما را همچنان در دل شعله های آتش باقی
گذارید؟ و ما را نومید سازید؟

ای مردم! بدانید که شما می توانید آنها را رهایی دهید. زیرا همینکه
صدای سکه ای که در صندوق اعانه می افکنید بلند شود، روح آنها از
عالم برزخ نجات می یابد.»

این رسم و روش خرافی، یعنی داستان «گناه بخشی»، متأسفانه هم اکنون در مسیحیت رایج است. (ولی با شکل دیگر، یعنی به صورت اعتراف بگناه نزد کشیش) و از این راه نفوذ معنوی و ثروت عجیبی نصیب اربابان کلیسا می‌گردد.

اما آیا قابل قبول است که نیکبها و ثوابهائیکه عیسی و قدیسان با رنجهای فراوان، و عمری با پاکی و پاکدامنی و فضیلت زیستن، و همواره با خلوص نیت و اخلاص در پیشگاه پروردگار بندگی نمودند، و فرامین او را امتثال کردن بدست آوردند، و (بقول آنها) آن را در گنجینه ای انباشته ساختند، کلید آن گنجینه را در اختیار پاپ و کشیشان قرار دهند تا آنها (در برابر گرفتن مبلغی) بهر که خواستند از آن نیکبها عطا کنند و گناهان او را محو سازند؟!

آیا شرم آور نیست که ثروتمندی بی فضیلت، تمام اصول و مقررات انسانیت را پایمال سازد؟ و با ارضاء خواسته های شیطانی و ابلیسی خود، خویشتن را به انواع گناه و ناپاکی آلوده کند. سپس از مال خود استفاده کرده و با دادن مقداری پول و اعتراف نمودن به گناه، نه تنها یکباره فرشته شده و از آلودگی پاک گردد، بلکه از فضائل معنوی و ثوابهای عیسی و قدیسین هم (که کلید آن در اختیار پاپ است) بهره کافی بردارد؟!

آیا براستی سرافکنندگی ندارد که کلیسا بنام دین و بنام مکتب آسمانی عیسی بن مریم، دست عیاشان و بلهوسان پولدار و ثروتمند را، از این راه در انجام هرگونه گناه و ناپاکی باز بگذارد؟ و بعد هم به او بگوید بیا نزد کشیش و به گناهان خود اعتراف کن و مبلغی از ثروت و مال خود را بده تا بلافاصله در شمار انسانهای پاک و با فضیلت قرار گیری و از مجازات رهایی یابی؟!

آیا این کار علاوه بر آنکه معنویت و فضیلت را یکباره به باد مسخره می‌گیرد، اجتماع را با خاطری آسوده به سوی ناپاکی و فساد سوق نمی‌دهد؟ و آنها را بر انجام هر گناهی که دلخواه آنها است تشویق نمی‌نماید؟!

اسلام اعتراف به گناه را چیزی نمی‌شمرد

اکنون که منطق کلیسا و گرداندگان آنرا بطور اجمال درباره «گناه» دانستیم، به مکتب آسمانی و علمی اسلام از این نظر برگردیم. اسلام (برخلاف کلیسا) نه تنها اعتراف به گناه را نزد روحانیون مسلمان و پیشوایان معمولی مسلمین موجب آمرزش گناه نمی‌داند، بلکه این عمل را خود گناه می‌شمرد؛ و انجام آنرا جایز نمی‌داند. بخشش گناه از نظر اسلام (آنهم در شرایطی که در این مکتب آسمانی مقرر است) تنها در اختیار خدا است. قرآن در این باره می‌گوید:

و من یغفر الذنوب الا الله.... یعنی کیست که گناهان را بیامرزد جز خداوند.. اسلام می‌گوید هر فردی در گرو عمل خویش است. مگر ثوابها و نیکیهای دیگران در اختیار کسی است تا فردی (چون پاپها) عمل خیر و ثوابهای فرستادگان خداوند و پاکان از بندگان او را در اختیار آن انسانهای آلوده ای قرار دهند، و در برابر آن نیز مبلغی از ثروت خود را به آنها بپردازند؟ و به گناه خود نزد آنها اعتراف نمایند؟! قرآن در این باره می‌گوید:

فمن یعمل مثقال ذره خیراً یره و من یعمل مثقال ذره شراً یره ... یعنی هر کس بقدر ذره ای عمل نیک انجام دهد آنرا خواهد دید، و هر که کار بد به قدر ذره ای بجای آورد آنرا می‌بیند (و بجزای آن می‌رسد.)» در مورد دیگر می‌گوید:

کل نفست بما کسبت رهینه . یعنی هر کس در گرو اعمالی است که از وی صادر گردیده است.

اسلام تنها انجام اعمال خیر و کوشیدن در راه سعادت معنوی را، موجب رستگاری جهان دیگر می شمرد، نه استفاده از گنجینه نیکی های دیگران مانند عیسی و قدیسان.
قرآن در این باره می گوید:

و من اراد الاخره و سعی لها سعیها و هو مؤمن فاولئك کان سعیهم مشكوراً یعنی هر کس اراده آخرت دارد (و می خواهد به بهشت برین برسد) و برای آن کوشش کند، (کوششی که مناسب آن است) و او دارای ایمان باشد، اینان از سعی و کوشش شان سپاسگزاری می شود (و به آنها پاداش می دهند).»

اسلام معتقد است که کسی نمی تواند از کار دیگری بهره بدارد و تنها محصول رنجهای اوست که بوی می رسد.

قرآن می گوید: و ان لیس للانسان الا ما سعی و ان سعیه سوف یری یعنی نیست برای انسان مگر آنکه که کوشش کرد و بزودی (پاداش) کوشش خود را خواهد دید.»

کلیسا با این گناه بخشی خود نتیجتاً انسانهای آلوده به گناه را با پاکان و قدیسان برابر می داند زیرا می گوید هر کس هر گناهی که می خواهد انجام دهد و بعداً فقط نزد کشیش بیاید و بگناهان خود اعتراف نماید تا آمرزیده شود و با دادن مبلغی از ثروت خویش می تواند از گنج نیکی ها و ثوابهای عیسی و قدیسان استفاده کند!!!

با این حساب نه تنها گناهکاران با انسانهای پاک و مردان شایسته برابر می گردند بلکه اینان از پاکان هم برترند زیرا قدیسان و پرهیزکاران عمری را با پاکی و خودداری از گناه بسر بردند تا توانستند گنجینه های ثواب آماده کنند اما این گناهکاران هم به تمام خواسته های نفسانی خود در این جهان رسیدند و هر عمل شیطانی که خواستند انجام دادند و هم از دسترنج و ثوابهای ذخیره شده آن پاکان (در برابر دادن مبلغی) بهره بردند. ولی اسلام حساب پاکان را از ناپاکان در زندگی و مرگ جدا دانسته و می گوید در پیشگاه خداوند با آنها يك گونه عمل نمی شود. قرآن در این باره می گوید:

ام حسب الذین اجترحوا السيئات ان نجعلهم كالذین آمنوا و عملوا الصالحات سواء محياهم و مماتهم ساء ما يحكمون

یعنی آیا گمان کردند آنهاییکه بدیها و گناهان را مرتکب شدند که ما قرار می دهیم آنها را مانند کسانی که (بخدا) ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند. زندگی و مرگ آنها یکسان باشد؟! زشت است آنچه که حکم کردند. (و بد قضاوت نمودند).» و در مورد دیگر می گوید:

ام نجعل الذین امنوا و عملوا الصالحات كالمفسدین فی الارض ام نجعل المتقین كالفجار

یعنی آیا ما قرار می دهیم آنهایی را که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند مانند کسانی که در روی زمین فساد کردند؟! آیا ما قرار می دهیم پرهیزکاران را مانند فجار و آنهاییکه گناه کردند؟!!

آیا مسیح فدای گناهکاران گردید؟
از عقاید باطل و اعتقادات غیر منطقی در مسیحیت (که از عهد
جدید سرچشمه می گیرد) این است که، عیسی (علیه السلام) را فدا و
قربانی گناهکاران می دانند!

آنها می گویند: مسیح در راه گناهکاران مصلوب شد؛ و دچار عذاب و
رنج گردید، تا آنها را از رنج و عذاب رهایی بخشد. عهد جدید می نویسد:
«و در محبت رفتار نمایند چنانکه مسیح هم ما را محبت نمود و
خویشتن را برای ما بخدا هدیه و قربانی برای عطر خوشبوی گذرانید.»
در مورد دیگر می نویسد «مسیح ما را از لعنت شریعت فدا کرد،
چونکه در راه ما لعنت شد. چنانکه مکتوب است ملعونست هر که بدار
آویخته شود»

در جای دیگر می گوید: لکن خدا محبت خود را در ما ثابت می کند از
اینکه؛ هنگامیکه ما هنوز گناهکار بودیم مسیح در راه ما مرد»
یکی از نشریات مسیحیت در همین باره می نویسد: «نتیجه خالص گناه
را، در صلب مشاهده می کنیم. می بینیم گناه ما باعث مرگ همان کس
گردید، که برای نجات ما آمده بود. این شخص بایستی ظلم و شکنجه
طاقت فرسا متحمل گردد.»

همان نشریه در جای دیگر می نویسد «عیسی خدا را دوست داشت و
از او کاملاً اطاعت می نمود؛ و ما را به اندازه ای دوست داشت که حاضر
شد برای ما بمیرد. مسیح برای اشخاصی مانند قیفا که نمی تواند اراده
خدا را بفهمند، مصلوب شد و مرد. ما اقرار می کنیم که گناهکاریم و
اشتباهات زیاد می کنیم؛ و

از خدا دور افتاده ایم. ولی چون خدا ما را دوست دارد، مسیح را فرستاد تا برای ما زحمت بکشد.»

در انجیل هم ما به این عقیده خرافی برمی خوریم، آنجا که می گوید «زیرا که پسر انسان نیز نیامده تا مخدوم شود، بلکه تا خدمت کند و تا جان خود را فدای بسیاری کند»

در مورد دیگر از قول عیسی می نویسد که وی در شب صلب پیاله را برداشته، و بشاگردان خود داد و چنین گفت: «همه شما از این بنوشید؛ زیرا این است خون من در عهد جدید، که در راه بسیاری به جهت آمرزش گناهان ریخته می شود.»

خوانندگان عزیز! ملاحظه می فرمایند که چگونه مسیحیت و کلیسا با الهام از انجیل و عهد جدید، معتقد است که عیسی در راه گناهکاران قربانی شده و مصلوب گردید؛ و یا بقول پولس «لعنت شده است»؟! آیا این مقتضای عدل است که دیگران گناه کنند، ولی بار گناه آنها را عیسی به دوش بکشد و بجای آنها لعنت شود؟!

آیا در این صورت گناهکاران عزیزتر از مسیح نیستند؟! زیرا خداوند عذاب آنها را بر دوش مسیح گذارده، و وی را فدای آنان ساخت، تا آنها با خیال آسوده به گناه خود مشغول باشند. و به تمام خواسته های نفسانی و شیطانی خویش برسند. آیا این عقیده موهوم و نامعقول، فکر گناه و بی بند و باری و فساد را (بدون ترس از مجازات) در اجتماع زنده نمی سازد؟ و خلق را به سوی منجلا ب تباهی و انحراف سوق نمی دهد؟!:

آخر در کجای دنیا و در کدام مکتب حقوقی سابقه دارد که، فردی قانون شکنی کند و خلاف نماید، ولی دیگری بجای او مجازات گردد؟! آری مسیحیت می گوید عیسی در راه گناهکاران قربانی شد؛ و از این نظر تنها ایمان به مسیح کافیست که هر کسی را از گناه نجات بخشد، در انجیل می خوانیم:

«زیرا خدا جهان را اینقدر محبت نمود که پسر یگانه ی خود را داد تا هر که بر او ایمان آورد هلاک نگردد؛ بلکه حیات جاودانی یابد»
قاموس مقدس در لغت «فداء» می نویسد «در عهد جدید فداء اشاره بخلاصی از خطا و گناه، و نیز اشاره به خلاصی از بندگی شریعت. یعنی در وقتیکه مسیح خود را از برای رفع هر قید و مسئولیتی فدیہ گذرانید، تا هر کس را که در تحت غلامی و بندگی گناه است، آزاد سازد. و شرط این آزادی این بود که شخص گناهکار، فادی خود را با تمام دل قبول کند و قلباً به وی ایمان آورد.

آیا این منطقی است که ما بگوئیم «مسیح خود را برای نجات دیگران از هر قید و بند و هر مسئولیتی فداء کرد؛ تا همه را از گناه و هر گونه مسئولیت رهایی بخشد؛ و تنها شرط آزادی از گناه هم، فقط ایمان به مسیح است؟!»

اگر طبق این منطق، همه ی جهان به فقط مسیح ایمان بیاورند، و او را بپذیرند، دیگر هیچکس مسئولیت و قید و بندی را نباید دارا باشد؟! و راستی اگر فرضاً روزی این فکر غلط به صورت عقیده همگانی درآید، و همه کس به مسیح ایمان بیاورند، در آن روز اجتماع از نظر بی بندوباری و فساد، و زیر بار مسئولیت نرفتن، در چه وضع دردناکی قرار خواهد گرفت؟!!

قرآن کسی را قربانی گناه دیگران نمی داند

اکنون که منطق کلیسا و مسیحیت را درباره ی گناه (که از انجیل و عهد جدید سرچشمه گرفته است) دانستیم به مکتب اسلام برگردیم. اسلام (بعکس مسیحیت) می گوید: هیچ فردی برای گناه دیگران قربانی نمی شود؛ و مسؤولیت گناه هر کسی بر عهده خود او است، قرآن در این باره می گوید:

ولا تزر وازره وزر اخری و ان تدع مثقله الی حملها لا یحمل منه شیء
و لو کان ذا قربی.

یعنی هیچ فردی گناه دیگری را بر نمی دارد؛ و اگر خواننده شد (فردی) برای برداشتن گرانباری، (از گناه) بر نمی دارد (و بر عهده نمی گیرد) از آن بار (و گناه) چیزی را اگر چه با او صاحب قرابت باشد». در مورد دیگر می گوید:

لا تزر وازره وزر اخری و ان لیس للانسان الا ما سعی

یعنی هیچ بردارنده ای، گناه دیگری را بر نمی دارد. و برای انسان نیست مگر آنچه که کوشش کرده است.»

اسلام (بعکس مسیحیت) برای همه کس در اجتماع مسؤولیت قائل است. و تنها ایمان آوردن به هیچ فردی را، موجب نجات و رستگاری نمی داند. اسلام همواره بر پایه ی «عمل صالح»، تکیه و ایمان به خداوند و فرستادگان، و در صورت مقرون بودن با کارهای شایسته ای که خدای به آنها فرمان داده، فرد را موجب نجات می داند. قرآن در این باره می گوید:

من يعمل سوءً يجز به ولا يجد له من دون الله ولياً ولا نصيراً و من
يعمل من الصالحات من ذكر او انثى و هو مؤمن فاولئك يدخلون الجنة و
لا يظلمون نقيراً

یعنی هر کس عمل بد انجام دهد، جزا داده می شود؛ و نمی یابد از
برای خود بجز خداوند دوستی و نه یاری کننده ای را؛ و کسی که عمل
صالح انجام دهد و (به خداوند و مقدسات او) ایمان داشته باشد، مرد
باشد یا زن، پس آنها به بهشت داخل می شوند؛ و بقدر نقیری بر آنان
ستم نمی شود.»

داستان عشاء ربانی

از خرافات و موهوماتی که کلیسا و مسیحیت سخت به آن چسبیده و
به آن معتقد است، مراسم عشاء ربانی است. که به یادبود شب صلب
عیسی (علیه السلام) انجام می گیرد.

در این مراسم کشیش دستور می دهد تا آرد بسیار خوبی را گرفته و از
آن نان فطیری بپزند. آنگاه آن نان را با شیشه ای شراب با خود به کلیسا
می برد؛ و مسیحیان (که در نزدیکترین کلیسا حاضر گردیده اند) در يك
صف قرار می گیرند، در اینجا کشیش در حالی که آن نان فطیر را در
دست دارد؛ از برابر صف می گذرد و رو به مشرق در برابر جمعیت
ایستاده؛ و آیات زیر را از انجیل بر آن نان می خواند:

به شما می گویم هر که به من ایمان آرد حیات جاودانی دارد. من نان
حیات هستم. پدران شما در بیابان من را خوردند و مردند. این نانی است
که از آسمان نازل شده. اگر کسی از این نان بخورد؛ تا ابد زنده خواهد
ماند. و نانیکه من عطا می کنم، جسم منست که آنرا به جهت حیات
جهان می بخشم. چون یهودیان با یکدیگر مخاصمه کرده می گفتند؛
چگونه این شخص می تواند

جسد خود را به ما بدهد تا بخوریم؟ عیسی بدیشان گفت: آمین آمین به شما می گویم اگر جسد پسر انسان را نخورید، و خون او را ننوشید، در خود حیات ندارید. و هر که جسد مرا خورد و خون مرا نوشید، حیات جاودانی دارد. و من در روز آخر او را خواهم برخیزانم. زیرا که جسد من خوردنی حقیقی، و خون من آشامیدنی حقیقی است. پس هر که جسد مرا می خورد و خونم را می نوشد، در من می ماند و من در او. چنانکه پدر زنده مرا فرستاد، و من به پدر زنده هستم. همچنین، کسی که مرا بخورد، او نیز به من زنده می شود. این است نانی که از آسمان نازل شد. نه همچنانکه پدران شما من را خوردند و مردند، بلکه هر که این نان را بخورد تا به ابد زنده ماند.

سپس کشیش بر آن نان سجده می کند، و در آن سجده اورادی می خواند. و معتقدند که پس از خواندن آن آیات از انجیل، آن نان تبدیل به بدن عیسی گردیده است. آنگاه ظرف شراب را در دست می گیرد؛ و رو به حاضرین کرده می گوید:

«عیسی پیش از مرگ کاسه شراب در دست گرفته و به حواریون خود داد؛ و فرمود بنوشید که این خون من است.»

و آنگاه بر آن سجده می کند و معتقد است که آن شراب خون عیسی است. پس از انجام این مراسم آن کشیش نانها را پاره پاره می کند، و کشیش دیگر ظرف شراب را در دست می گیرد؛ و حاضرین يك يك جلو می روند و در برابر آن پدران روحانی دهان باز می کنند؛ و کشیش قطعه ی کوچکی از آن نان را در دهان آنها می گذارد. ولی آنها باید بدون آنکه دندان بر روی پاره ای نان بنهند آنرا بلعند.

زیرا آن را بدن عیسی میپندارند؛ و می خواهند بر آن دندان نگذارند، تا مبادا اذیت گردد! سپس کشیشی که ظرف شراب را در دست دارد، قطره ای از آن شراب (که به اعتقاد آنها خون عیسی است) در دهان آنها می ریزد، اینجاست که کلیسا معتقد است با خوردن آن پاره نان و قطره شراب، همه حاضرین خدا و پسر خدا می شوند!!! زیرا عیسی در آنها حلول کرده است.

«هری امرسون فاسدیک» درباره عشاء ربانی و اعتقادی که مسیحیت نسبت به آن دارد می نویسد:

«آئین عشاء ربانی، یکی از آئین های بسیار مقدس کلیسای کاتولیک است، کاتولیکها معتقدند که چون کشیش دعای مخصوص عشاء ربانی را می خواند، نان شام خداوند به جسم مسیح و شراب آن بخون مسیح بدل می شود.»

راستی جای تعجب است! چگونه در دنیای علم و در عصری که بشر به فضا راه پیدا کرده، و مصنوع دست خود را با وضعی حساب شده، و طبق پیش بینی های قبلی، از گوشه ی زمین، پس از طی چهار ماه راه (با سرعت هر ثانیه یازده کیلومتر) بطور آرام بر سطح کره زهره فرود می آورد، و بدینوسیله با آن کره ی دور افتاده تماس برقرار می سازد؛ چگونه دستگاه مسیحیت و کلیسا هنوز معتقد است که نان فطیر و شراب، در دست کشیش، با خواندن اوراد و آیاتی چند بر آن، تبدیل به جسم و خون عیسی می گردد!!

چگونه ممکن است هر سال و در صدها کلیسا در سراسر جهان، حضرت مسیح (علیه السلام) با دست کشیشان قطعه قطعه شده و در شکم میلیونها مسیحی جای بگیرد؟! و عجیب تر اینکه می گویند هر مسیحی که همان پاره های کوچک نان و قطره ای شراب را از دست پدران روحانی ببلعد،

بلافاصله يك عیسی کامل و تمام عیار خواهد بود!!!
و به این ترتیب هر ساله میلیونها مسیح ِ تمام عیار در مراسم عشاء
ربانی به وجود می آید!!! و هر مسیحی که مثلا هفتاد سال در این جهان
بسر برد، حداقل پنجاه عیسی کامل را (با جسم و خون آن حضرت)
بلعیده و در خود جای داده است!!!

آیا این افسانه ی خرافی، با هیچ اصلی از اصول علمی قابل سازش
است؟! با اینحال آیا شرم آور نیست که اربابان کلیسا می خواهند جهان
را به چنین مکتبی دعوت نمایند؟ و به سوی آن و تعلیمات آن بخوانند؟!
در اینجا باید از کارگردانان مسیحیت پرسید؛ که آن تکه نان و قطره
شرابی که شما معتقدید جسم و خون عیسی است، آیا پس از بلعیدن
هضم می شود یا نه؟ اگر گفته شود که هضم می گردد؛ در این صورت
بزرگترین اهانت ها را نسبت به جسم عیسی!!! (یعنی آن پاره نان) نموده
اید! و آنرا در ردیف سایر مواد غذایی قرار داده اید که هضم شده، و
مراحلی را طی می کند. و اگر بگویند که آن پاره نان که بعقیده آنها بدن
عیسی است، هضم نمی گردد؛ باید عیساهاى متعددی تمام عیار و کامل
در شکم هر مسیحی کاتولیک وجود داشته باشد!!! و بهر صورت این
اعتقاد سخیف و موهوم، که هم علم به آن می خندد، و هم عقل از آن
بیگانه است؛ از مسائلی است که می تواند ماهیت خرافی مسیحیت و
کلیسا را، برای بیخبران به خوبی آشکار سازد؛ و از قیافه واقعی این مکتب
پرده بردارد.

آیا مسیحیت قابل پذیرش است!

آنچه که ما تا اینجا درباره مسیحی برشمردیم ، نمونه های زنده ای از
محتویات خرافی این مکتب بود؛

که به تناسب مباحث کوتاه خود به آنها اشاره شده است. اکنون شما قضاوت کنید: آیا این مکتب می تواند در دنیای علم، و عصر دانش، افکار جهانی را به سوی خود جذب نماید؟ و رهبری آنها را بر عهده بگیرد؟! بی جهت نیست که مسیحیت و کلیسا، برای نشر تعلیمات و عقائدی که «بنام» عیسای مسیح (علیه السلام) وجود دارد، این همه کوشش و جدیت می کند!! و از انجام هیچ عملی در این راه دریغ نمی ورزد. ولی با اینحال می بینید نتیجه ی فعالیت های شبانه روزی آنها، و صرف میلیونها دلار در این راه، تقریباً صفر است. آیا کلیسا می داند که یکی از عمده ترین عوامل شکست های کوبنده، و عدم موفقیت آنها (علاوه بر فقر تعلیماتی و بی مایگی این آئین) انواع مطالب شاخدار و خرافی است، که در مکتب مسیحیت و انجیل وجود دارد؟!

آخر مگر ممکن است اینگونه مسائل در دنیای ما مورد پذیرش و قبول قرار گیرد؟!

اینجاست که عظمت قرآن جلوه گر شد. و این کتاب آسمانی با جامعیتی خاص و جذابیتی دل نشین؛ بر روی حقایق غیر قابل انکار جهان تکیه کرده؛ و با قاطعیتی تمام می گوید:

ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم

«یعنی این قرآن، بشریت را راهنمایی می کند به آنچه که درست تر

است»

اسلام در کتاب آسمانی خود واقعیات علمی جهان را مورد توجه قرار داده، و در همه ی مسائل، صحیح ترین میزان طبیعی، و ناموس آفرینش را در نظر گرفته است. و با اطمینان کاملی که از این نظر به مسائل اعتقادی، و قوانین موضوعه خود دارد، با صراحت می گوید:

ذلك الكتاب لاریب فیه «یعنی ریب و شکی در قرآن نیست.»
و گاهی می گوید:

کتاب احکمت آیاته ثم فصلت من لدن حکیم خبیر

«یعنی قرآن کتابیست که محکم شده آیات آن. سپس تفصیل داده شده از جانب خداوند حکیم و آگاه.»

آری! این است رمز اصلی پیشرفتِ بهت انگیزِ حقایقِ اسلام در جهان روز، و دنیای علم، تا آنجا که نه تنها فقط گفتاری کوتاه از پیامبر عالی قدر (صلی الله علیه و آله و سلم) که فرموده اند:

لا فضل للعربی علی العجمی و لا للابیض علی الاسود الا بالتقوی.

توانست در مدت سه سال، پانزده میلیون سیاه پوست را در قاره آفریقا مسلمان گرداند، بلکه در بزرگترین پایگاه قدرت کلیسا، و در بین نیرومندترین حامیان مسیحیت یعنی آمریکا، هم اکنون تنها سی هزار مسلمان سفید پوست، علاوه بر حدود یک میلیون مسلمان سیاه وجود دارد! بدون تردید بزودی روزی فرا خواهد رسید، که سراسر جهان در قلمرو حکومت اسلام قرار گرفته، و تعالیم آن در همه جا بسط یابد. (چنانکه هم اکنون آثار و علائم این آینده نزدیک به خوبی به چشم می خورد.)

اختلاف یا سند غیر آسمانی بودن

تردیدی نیست که شرایط زندگی و محیط زیست هر انسان عادی، در طرز تفکر و مسیر فکری وی بطور آشکار مؤثر است، طرز تفکر یک فرد، روزی که دارای قدرت و توانایی باشد، با زمانی که در ضعف و ناتوانی بسر می برد، قطعاً یک گونه نخواهد بود. یک ثروتمند

به همه چیز از دریچه ای می نگرد، که در روز فقر و تهیدستی، بدون شك آن دید برای او دیگر وجود نخواهد داشت.

در کتاب مقدس خود یعنی قرآن می خوانیم که خداوند برای اثبات آسمانی بودن آن ، برای مخالفین سرسخت و کینه توز اسلام می گوید:

افلا يتدبرون القرآن ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً

«یعنی آیا پس تدبر نمی کنند قرآن را؟! و اگر بود از نزد غیر خداوند،

هر آینه یافته بودند در آن اختلاف بسیاری را.»

این بیان در قرآن اشاره به همین اصلی است، که اکنون آنرا یادآور گردیدیم. یعنی اگر گوینده قرآن و سازنده کلمات آن پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله می بود در این کتاب اختلاف فراوان و تناقضات روشن به چشم می خورد زیرا آن حضرت در مدت بیست و سه سال دوران نبوت خویش، کورانها و بحرانهای سختی را پشت سر گذارد، و فراز و نشیب های زیادی را دیدار کرد. تاریخ زندگی آن بزرگوار پس از بعثت، تاریخ پرتحولی است، روزی آن شخصیت بزرگ، در نهایت ضعف و ناتوانی در سرزمین مکه، آنگونه بسر می بردند؛ که هر آن در معرض خطر مرگ و قتل قرار داشتند، در آن روزها گاهی برای فرار از انبوه دشمنی که مانند حلقه انگشتر، در اطراف وی گرد آمده بودند، به کوههای مکه پناهنده می گشت. زمانی هم برای آن حضرت پیش آمد که نه تنها پایگاه قدرت جزیره العرب، یعنی همان مکه ، در برابر وی سقوط کرده بود؛ بلکه بزرگترین شخصیت نیرومند در سراسر جزیره العرب بوده است. در این صورت اگر قرآن زائیده مغز آن حضرت و تراوشات فکری او می بود، قطعاً دارای اختلاف فراوان و تناقضات بیشماری بود. زیرا امکان ناپذیر است بیست و سه سال زندگی، آنهم با آنهمه فراز و نشیبی بی سابقه،

که

در تاریخ حیات آن بزرگوار وجود داشت، طرز تفکر يك انسان را عوض ننماید؛ و افکار او را دگرگون نسازد. اینکه روش و مسیر مطالب و مسائل قرآن، از روز اول بعثت آن حضرت، (که در کمال ضعف و ناتوانی بودند) با آخرین روزهای حیات آن بزرگوار (که در اوج پیروزمندی و قدرت قرار داشتند) یکسان است، خود دلیلی است قاطع و اطمینان بخش بر اینکه این کتاب، از مبدی سرچشمه گرفته است، که حوادث و تحولات و تغییرات جهان، هیچگونه اثری در آن بجای نمی گذارد و آن مبداء، خدا است.

تناقضات انجیل و عهد جدید

اکنون با در نظر گرفتن این اصل طبیعی و عمومی که شرح دادیم، به انجیل و کتابهای عهد جدید برگردیم، در آنجا با کمال تأسف می بینیم که چگونه در مواردی بسیار، مطالب آن با یکدیگر متناقض است؛ و اختلاف دارد.

آیا این اختلافات خود دلیلی آشکار نیست که ساختگی بودن، و غیر آسمانی بودن این کتابها را اثبات نماید؟!

آیا این تناقضات اطمینان بخش نیست که روشن سازد، انجیلهای کنونی آن کتابی نیست که از جانب خداوند بر حضرت مسیح (علیه السلام) نازل گردیده؟!

اینک برای آشکار شدن بیشتر این حقیقت، به قسمتی از این اختلافات و تناقضات اشاره می نمائیم.

يك: انجیل در يك جا می نویسد که عیسی خود تورات را صحیح و آسمانی می داند، و درباره آن می گوید:

«گمان مبرید که آمده ام تا تورات یا صحف انبیاء را باطل سازم. نیامده ام تا باطل نمایم. بلکه تا تمام کنم .

زیرا هر آینه بشما می گویم تا آسمان و زمین زایل نشود؛ همزه یا نقطه ای از تورات هرگز زایل نخواهد شد، تا همه واقع شود. پس هر که يك از این احکام کوچکترین را بشکند؛ و به مردم چنین تعلیم دهد، در ملکوت آسمان کمترین شمرده شود. اما هر که به عمل آورد و تعلیم نماید، او در ملکوت آسمان بزرگ خوانده خواهد شد.»

و از سوی دیگر عیسی، خود احکام تورات را اجرا نمی سازد، و دستور تورات را درباره زن زانیه نادیده می گیرد.

دو: در موردی از انجیل، عیسی می گوید: «اگر من بر خود شهادت

دهم، شهادت من راست نیست.»

ولی در جای دیگر می گوید: «آنگاه فریسیان بدو گفتند تو بر خود شهادت می دهی؟ پس شهادت تو راست نیست. عیسی در جواب ایشان گفت: هر چند من بر خود شهادت می دهم، شهادت من راست است.» در این دو آیه يك بار عیسی می گوید شهادت من درباره خودم راست

نیست. بار دیگر می گوید درباره خود شهادت بدهم راست است!!!

سه: عیسی (طبق نقل انجیل) در يك مورد فقط خدای را نیکو می

داند، ولی در مورد دیگر از غیر خدا هم به «نیکو» یاد می کند.

عهد جدید می نویسد: «چون به راه می رفت، شخصی دوان دوان آمده، پیش او زانو زده سؤال نمود که ای استاد نیکو؛ چه کنم تا وارث حیات جاودانی شوم؟ عیسی بدو گفت: چرا مرا نیکو گفتی و حال آنکه کسی نیکو نیست جز خدا فقط.»

و در جای دیگر خلاف آنرا چنین نقل می کند: «مرد نیکو از خزانه نیکوی دل خود چیزهای خوب برمی آورد، و مرد بد از خزانه بد چیزهای بد بیرون می آورد.»

اینها نمونه های کوچکی از اختلاف و تناقض گویی انجیل ها است. و از این قبیل تناقضات در مورد بدار زدن عیسی، خروج وی از قبر، و حوادث روی صلیب، و درباره آنکسی که بیرون آمدن عیسی از قبر را (البته به عقیده مسیحیان) به مادرش مریم خبر داد، و موارد دیگر فراوان است (و ما در گذشته به قسمتی از آنها اشاره نمودیم).

خوانندگان عزیز! آیا وجود این اختلافات در موارد گوناگون، خود دلیل روشنی نیست برای اثبات این حقیقت؛ که انجیل های کنونی ساخته و پرداخته دست انسانها است؟ و هیچگونه ارتباطی با آنچه که بر مسیح (علیه السلام) از جانب خداوند نازل گردیده ندارد؟! در پایان این فصل، تذکر این مطلب لازم است، که اگر فرضاً انجیل های کنونی شامل هیچیک از این مطالب خرافی، و سخنان شاخدار هم نبودند؛ و بر فرض آنکه مطالب آن با یکدیگر متناقض و دارای اختلاف نبود، باز هم شایستگی نداشتند تا انسانیت را در عصر علم و دانش رهبری کنند. زیرا این کتابها بطور کلی فاقد قوانینی هستند که جوابگوی احتیاجات بشر باشند.

اجتماع بقوانین قضایی محتاج است. مقررات مالی می خواهد، طرحهای اقتصادی لازم دارد، برنامه های صحیح و منطقی برای اداره کشور، و امور سیاسی می خواهد. به مسائل فرهنگی و نظامی احتیاج دارد. ولی متأسفانه کتابهای عهد عتیق و جدید، فاقد همه این مسائل است.

مگر می توان تنها «با درس محبت» دادن و چند جمله درباره مباحث معنوی سخن گفتن، دنیای انسانیت را در عصر حاضر رهبری نمود؟! آیا می توان احتیاجات مادی و زندگی این جهان را نادیده گرفت؟ و درباره آن هیچگونه طرح و برنامه ای نداشت؟

آری! عهد عتیق و جدید فاقد این ضروریات است. و این تنها مکتب آسمانی اسلام است که می تواند، به همه ی خواسته های طبیعی و منطقی بشر، در شؤون مادی و معنوی پاسخ مثبت بدهد. زیرا اسلام (در مقایسه با مترقی ترین کشورها و مکتب های زنده روز) در تمام قسمتها، دارای عالیترین طرحها و برنامه های علمی و قابل اجرا است. و این يك حقیقتی است آشکار و غیر قابل انکار، که بخواست خداوند اثبات آن بسیار سهل و آسان است.

ولاحول ولاقوه الا بالله العلی العظیم.

اعترافات مهم دانشمندان درباره قرآن

در پایان مباحث این کتاب، بی تناسب نیست که اعترافات جمعی از دانشمندان بزرگ مسیحی را، درباره عظمت قرآن برای نمونه در این جا نقل کنیم.

«نولدکه» جذابیت قرآن را می ستاید .

«نولدکه» دانشمند و خاورشناس مشهور آلمانی و نویسنده کتاب

«تاریخ قرآن» درباره این کتاب آسمانی می نویسد:

«قرآن با منطق علمی، و روش اطمینان بخش، و قانع کننده ای که

دارد، دلهای شنوندگان خود را به سوی خویش توجه داده؛

و آنها را طرف خطاب قرار می دهد. همواره بر دل‌های کسانیکه از دور با آن مخالفت می ورزند تسلط یافته، و آنها را بخود می پیوندد، فضیلت قرآن با داشتن سادگی و بلاغت خاص خود، به اوج کمال رسیده است. این کتاب توانست از مردمی وحشی و بی تربیت، ملتی متمدن ایجاد کند که تعلیم و تربیت دنیای خویش را بر عهده گرفتند.»

«گفته» می گوید قرآن جهان مدار می شود.

«گفته» ریاضیدان و شاعر معروف آلمانی درباره قرآن می گوید: «ما در ابتدا (به علت وسوسه کشیشان و مخالفت آنها) از قرآن رو گردان بودیم. اما طولی نکشید که این کتاب توجه ما را بخود جلب نموده؛ و ما را دچار حیرت ساخت. تا آنجا که در برابر اصول و قوانین علمی و بزرگ آن، سر تسلیم فرود آوردیم؛ در مطابقه الفاظ با معانی آن، عظمت امتیازاتش آشکار می گردد، و شأن و علو و برتری آن بیشتر جلوه گر می شود، من معتقدم که این کتاب بزودی اثر نجات بخش و علمی خود را در سراسر گیتی بجای گذارده، و بالاخره جهان مدار خواهد شد.»

«ژول لایبوم» می گوید تعلیمات قرآن جهانی است.

«ژول لایبوم» خاور شناس پراطلاع فرانسوی می نویسد:

«تعلیمات و مواعظ قرآن، تنها برای سران قوم نبود، بلکه جهانی است.»

نامبرده در مقدمه «فهرست قرآن» می نویسد:

«مردم از هر نژاد و ملتی که هستند منصفانه باید موقعیت بشریت را از نظر علمی قبل از اسلام، مورد مطالعه قرار دهند. تا اعتراف کنند که علم و دانش به معنای وسیع آن بوسیله مسلمین برای جهانیان آورده شده.»

مسلمانان علوم و دانش خود را از قرآن که مانند دریای دانش بود گرفته، و از آن نهرهایی ساختند، قرآن برای همیشه زنده است؛ و هر کس از مردم جهان بقدر درك و استعداد خود، از آن بهره برمی دارند.»

ستایش دکتر گوستاو لوبون از قرآن

دکتر گوستاو لوبون مستشرق فرانسوی، و وزیر فرهنگ اسبق آن کشور، در «تمدن اسلام و عرب» خود می نویسد: «مکتب اخلاق قرآن، عالیتین روش فضائل اخلاقی است، قرآن مردم را به صدقه و احسان، و عفت و بزرگواری، اعتدال و میانه روی، تشویق نموده و آنها را به اهمیت وفای به عهد و پیمان خوانده، و به دوستی با همسایگان و پیوست با خویشاوندان، و دادن حقوق مستحقان، و مراعات بیوه زنان و درماندگان، و اهتمام در امر یتیمان و بی پدران، دستور داده است. اینها است آن آداب و تربیت عالیہ ای که قرآن مردم را به سوی آنها دعوت کرده؛ و این تربیت و آداب به مراتب بالاتر از انجیل و آداب آن است.»

سدیو درباره قرآن سخن می گوید:

سدیو مستشرق و نویسنده مشهور فرانسوی می نویسد: «در قرآن چیزی از مقررات اخلاقی و اجتماعی فروگذار نشده؛ و قوانین آن بر پایه علم، و اساس آن بر عدل و احسان استوار شده؛ و هدف آن نشان دادن راه حق، و جلوگیری از باطل، و دفع گمراهی و ضلالت، و بیرون راندن بشر از تاریکی های ذلت و خواری به سوی نور، و فضائل و کمالات انسانیت اس. در این کتاب چیزی از اصول پاکیزگی و نظافت، و موجب رهایی از هر گونه نقص و عیب فروگذار نشده؛ و می تواند مردم جهان را به زیور کمال آراسته سازد.»

قرآن توانست مردم عرب را از انواع فجایع و رسواییها و ارتکاب گناه باز دارد. و آنها را به راه راست هدایت فرماید. این کتاب مشتمل بر حقایقی است، که چشمهای عیب جویان اسلام را از دیدن، و گوشهای آنها را از شنیدن، کور و کر کرده است.»

قرآن از نظر «تولستوی»

تولستوی دانشمند و نویسنده مشهور شوروی در کتابی که بنام «حکم محمد» نگاشته، چنین می نویسد: «هر کس که بخواهد سادگی و بی پیرایه بودن اسلام را دریابد، باید قرآن مجید را مورد مطالعه قرار دهد. در آنجا قوانین و تعلیماتی بر مبنای حقایق روشن و آشکار، صادر، و احکام آسان و ساده برای عموم بیان شده است. در این کتاب آیات فراوانی است، که به خوبی بر مقام عالی دین اسلام، و پاکی روحی آورنده ی آن، گواهی می دهد.»

اعتراف «کارلایل» درباره قرآن

توماس کارلایل دانشمند و نویسنده معروف انگلیسی می نویسد: «هنگامیکه ما قرآن مجید را مطالعه می کنیم، می بینیم این کتاب علاوه بر آنکه وحی آسمانی است، از نظر کلمات و ترکیب، بلیغ ترین کتاب است. هیچکس قرآن را با دقت نمی خواند؛ مگر آنکه می بیند حقایقی اصیل در برابر وی آشکار است. و در می یابد که این کتاب وابسته به اصلی حقیقی، و به مبدئی عالی و مقدس، پیوسته است. و تردیدی نیست که گفتار حقیقی و درست، نفوذ خاصی بر دلها دارد. و حق، آن است که تمام کتابها در برابر قرآن ناچیز و کوچکنند. و این کتاب از هر گونه عیب و نقص، و اصول ناپسندیده، پاکیزه و مبراست.»

گواهی «دوزی» دانشمند هلندی:

دوزی دانشمند هلندی درباره قرآن می گوید: «قرآن کریم همواره مردم را به نیکوکاری امر فرموده، و انسانهای سرکش و نافرمان را بیم و انذار می نماید، اعراب، پس از آنکه مسلمان شدند و به قرآن ایمان آوردند، با لباس نو و تازه ای در برابر جهانیان عرض اندام نمودند؛ که آن عبارت از صلح طلبی، آرامش خواهی، و آزادی افکار در معاملات و رفتار بوده است.»

اعتراف «ادموند بورگ» انگلیسی

«ادموند بورگ» شخصیت سیاسی انگلستان می گوید: «قرآن، یا قانون محمدی قانونی است که شامل تمام طبقات اجتماع گردیده، و آنها را به یکدیگر پیوند می دهد. قانونی است که به عالیترین نظام قضایی، و بهترین روش علمی، و بزرگترین رسم قانون گذاری، ترتیب و تنظیم یافته است.»

گواهی «پرلامس» کشیش

پرلامس کشیش نامی مسیحی می نویسد: «قرآن نه تنها توانست اعراب را به سوی اسلام جذب نماید، بلکه ملتهای مختلف و گوناگونی را مسلمان کرده است. و شعاع آن هر روز پهن تر شده، بر آسیا و آفریقا پرتو می افکند. و مبشرین مسیحی ناظر این وضع هستند اما برای جلوگیری از آن کاری از دست آنها ساخته نیست.»

سخنان «کازیمیرسکی» درباره قرآن

«کازیمیرسکی» می گوید: «قرآن مجموعه ای است دل نشین، زیرا در آن اخلاق و تمدن، علم و سیاست، وعد و وعید در کنار یکدیگر قرار دارد.»

يك گواهی از «بلر»

«بلر» خاورشناس معروف می نویسد:

«لغت قرآن فصیح ترین لغات عرب است؛ و اسلوب بلاغت آن
طوریست که افکار را به سوی خود جذب می کند. قرآن دارای مواعظی
آشکار است؛ و بزودی برای همیشه بی معارض خواهد بود. هر کس که
از این کتاب به خوبی پیروی کند، زندگی آرام و گوارایی خواهد داشت.
«پایان»

۲	مقدمه
۳	سندی که نبوت پیامبران را اثبات می کند
۴	اعجاز به دو صورت ممکن است صورت گیرد
۸	ارتباط اعجاز با رسالت آسمانی
۹	چرا معجزات انبیاء گوناگون است؟
۱۴	درسی که باید از تنوع معجزات آموخت
۱۵	دعوت قرآن به مطالعه در اسرار آفرینش
۲۳	معجزات فصلی پیغمبر اسلام (صلي الله عليه و آله و سلم)
۲۴	قرآن یا معجزه دائمی اسلام
۲۶	اعجاز قرآن از جنبه های گوناگون
۳۰	اعجاز قرآن از نظر فصاحت و بلاغت همیشگی است
۳۲	اعجاز قرآن از جنبه های علمی و حقوقی
۳۵	آیا قرآن تحریف شده است؟!
۳۷	در قرآن تحریف راه نیافت
۴۰	إعراب گذاری قرآن
۴۴	نویسندگان در عصر پیغمبر
	تنظیم نوشته های قرآن در زمان پیغمبر (صلي الله عليه و آله و سلم)
۴۸	
۵۵	آیا شیخین چیزی از قرآن کاسته اند؟
۵۸	آیا عثمان آیاتی از قرآن حذف نموده؟
۶۰	تورات و سرگذشت آن
۶۰	چگونه تورات تحریف گردیده؟
۶۳	شواهدی بر تحریف تورات
۷۱	تحریف در کتابهای دیگر عهد عتیق
۷۴	کتابهای عهد جدید هم آسمانی نیست
۷۵	تاریخچه انجیلها و نویسندگان آنها
۷۸	آیا نویسندگان انجیل از خدا الهام می گرفتند؟!
۸۴	انجیل سازی در عصر پولس
۹۰	محتویات عهدین درباره خداوند
۹۱	عهد عتیق خدای را چگونه معرفی می کند؟
۹۴	تورات، خدای را کشتی گیر می شناسد!
۹۷	خدایی که انجیل معرفی می کند
۱۰۱	قرآن خدا را چگونه می شناسد؟

- پیامبران از دیدگاه قرآن و کتابهای دیگر آسمانی ۱۰۵
- قرآن پیامبران را معصوم می داند ۱۰۶
- عصمت انبیاء از نظر عقل و منطق ۱۰۷
- اعتماد مردم در قانون اساسی آمریکا ۱۰۹
- داستان نصب حجر ۱۱۲
- گواهی زنده بر عصمت انبیاء ۱۱۴
- عهدین درباره انبیاء چه می گویند؟ ۱۱۵
- تورات هارون را مشرک می داند! ۱۱۷
- تورات می گوید نوح شراب می نوشید! ۱۱۹
- انجیل می گوید عیسی ادعای خدایی کرد ۱۱۹
- انجیل نسبت نوشیدن شراب به عیسی می دهد ۱۲۰
- نخستین معجزه، یا شراب سازی عیسی!!! ۱۲۱
- انجیل می گوید عیسی به مادر خود احترام نمی گذاشت ۱۲۲
- عهد جدید می گوید عیسی ملعون است! ۱۲۳
- انجیل می گوید عیسی حکم خدای را اجرا نمی کرد! ۱۲۴
- ظلم چیست و غفران یعنی چه؟ ۱۲۶
- مقصود از ذنب در سوره فتح؟ ۱۲۹
- گناه بخشی در کلیسا ۱۳۴
- آمرزش نامه یا سند مالکیت بهشت! ۱۳۵
- اسلام اعتراف به گناه را چیزی نمی شمرد ۱۳۸
- قرآن کسی را قربانی گناه دیگران نمی داند ۱۴۴
- داستان عشاء ربانی ۱۴۵
- آیا مسیحیت قابل پذیرش است! ۱۴۸
- اختلاف یا سند غیر آسمانی بودن ۱۵۰
- تناقضات انجیل و عهد جدید ۱۵۲
- اعترافات مهم دانشمندان درباره قرآن ۱۵۵